



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

روشن صحیح تفسیر قرآن

تحلیل و نقد نظریہ استقلال قرآن

عبدالمصطفیٰ سعیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش صحیح تفسیر قرآن: تحلیل و نقد نظریه استقلال قرآن

نویسنده:

عبد النبي مهدي

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	روش صحیح تفسیر قرآن: تحلیل و نقد نظریه استقلال قرآن
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۷	تقدیم به
۲۵	بخش اول: نیاز به پیشوایان معصوم علیهم السلام در فهم قرآن
۲۵	اشاره
۲۷	کتاب هدایت و نور
۲۸	سوء استفاده از آیات متشابه
۳۱	مقصود نبودن ظاهر بعضی از آیات
۳۳	اختلاف نظرات در آیات متشابه
۳۴	اختصاص حجیت به محکّمات
۳۵	کافی بودن ایمان اجمالی در آیات متشابه
۴۱	علت وجود آیات متشابه در قرآن
۴۲	نهی از تفسیر نمودن قرآن بدون علم
۴۶	نیاز قرآن به بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام
۶۹	بخش دوم: ادله قائلین به استقلال قرآن و نقد آن
۶۹	اشاره
۷۲	استدلال به آیات
۸۰	نقد کلام ایشان
۸۰	پاسخ اجمالی
۸۱	پاسخ تفصیلی
۸۱	اشاره
۸۱	آیه اول :

- ۸۱ آیه دوم و سوم و چهارم :
- ۸۲ آیه پنجم :
- ۸۲ آیه ششم :
- ۸۳ آیه هفتم :
- ۸۴ اشکالات دیگر کلام ایشان
- ۸۴ ۱ . تدبر در محکمت و ایمان به متشابهات
- ۸۵ ۲ . قرآن بدون عترت ؟ ! هرگز !
- ۸۷ ۳ . اعتراف ناخود آگاه !
- ۸۸ ۴ . روایات چه می گوید ؟
- ۹۰ ۵ . متشابهات بالاستقلال درک نمی شود
- ۹۲ ۶ . پاسخ از استدلال به تحدی
- ۹۴ ۷ . اقتضای انصاف !
- ۱۰۱ ۸ . ثمره استقلال قرآن
- ۱۰۲ ۹ . منطوق کدام آیه ؟ !
- ۱۰۴ ۱۰ . تقدیم نص معصوم بر ظاهر قرآن
- ۱۰۵ استدلال به روایات
- ۱۰۵ گروه اول:
- ۱۰۵ گروه دوم (روایات خاصه):
- ۱۱۱ نقد کلام ایشان
- ۱۱۱ جواب از استدلال به گروه اول روایات
- ۱۱۳ جواب از استدلال به گروه دوم روایات
- ۱۱۳ روایت اول :
- ۱۱۴ روایت دوم :
- ۱۱۵ روایت سوم :
- ۱۱۵ روایت چهارم :
- ۱۱۶ روایت پنجم :

- ۱۱۷ : روایت ششم :
- ۱۱۸ : روایت هفتم :
- ۱۱۹ استدلال به سیره عملی معصومین علیهم السلام
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ نقد کلام ایشان
- ۱۲۳ بخش سوم: پاسخ از شبهات نیاز به تفسیر معصومین علیهم السلام
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۵ مناقشه المیزان در استدلال به آیه اول
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۸ تلخیص کلام ایشان و نقد آن
- ۱۲۸ پاسخ مطلب اول و دوم:
- ۱۳۰ پاسخ مطلب سوم:
- ۱۳۲ پاسخ مطلب چهارم:
- ۱۳۹ پاسخ مطلب پنجم و ششم:
- ۱۴۳ پاسخ مطلب هفتم:
- ۱۴۵ مناقشه المیزان در استدلال به آیه دوم
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۹ تلخیص کلام ایشان و نقد آن
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ پاسخ مطلب اول :
- ۱۵۰ پاسخ مطلب دوم :
- ۱۵۰ پاسخ مطلب سوم:
- ۱۵۲ پاسخ مطلب چهارم:
- ۱۵۴ پاسخ مطلب پنجم:
- ۱۵۷ پاسخ مطلب ششم:
- ۱۵۸ پاسخ مطلب هفتم:

- ۱۵۹ مناقشه المیزان در استدلال به آیه سوم
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ نقد کلام ایشان
- ۱۶۲ اشکال المیزان در استدلال به روایات
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۸ تلخیص کلام ایشان و نقد آن
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ پاسخ مطلب اول:
- ۱۷۰ پاسخ مطلب دوم:
- ۱۷۰ پاسخ مطلب سوم:
- ۱۷۱ پاسخ مطلب چهارم:
- ۱۷۱ پاسخ مطلب پنجم:
- ۱۷۲ پاسخ مطلب ششم:
- ۱۷۳ پاسخ مطلب هفتم:
- ۱۷۳ پاسخ مطلب هشتم:
- ۱۷۵ ۲ . مناقشه در استدلال به حدیث ثقلین
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۷ تلخیص کلام ایشان و نقد آن
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۸ پاسخ مطلب اول:
- ۱۷۸ پاسخ مطلب دوم:
- ۱۷۹ پاسخ مطلب سوم:
- ۱۸۰ پاسخ مطلب چهارم:
- ۱۸۰ پاسخ مطلب پنجم:
- ۱۸۰ پاسخ مطلب ششم:
- ۱۸۰ پاسخ مطلب هفتم:

۱۸۱	۳ . مناقشه در استدلال به روایت «نحن الراسخون»
۱۸۱	اشاره
۱۸۲	نقد کلام ایشان
۱۸۳	بیان ایشان در وجه جمع بین روایات
۱۸۵	نقد کلام ایشان
۱۸۷	روایات مختلف در مقام و جمع بین آنها
۱۸۹	بخش چهارم: برخی از موارد تأمل در تفسیر المیزان
۱۸۹	اشاره
۱۹۶	اشکال:
۱۹۷	اشکال:
۱۹۸	اشکال:
۱۹۹	اشکال:
۲۰۱	اشکال:
۲۰۲	اشکال:
۲۰۴	اشکال:
۲۰۵	اشکال:
۲۰۷	اشکال:
۲۰۸	اشکال:
۲۰۹	اشکال:
۲۱۰	اشکال:
۲۱۱	اعتماد بر روایات عامه
۲۱۵	بخش پنجم: کلماتی از بزرگان
۲۱۵	اشاره
۲۱۸	کلام شیخ صدوق (متوفای ۳۸۰ ق)
۲۲۰	کلام سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ ق)
۲۲۰	کلام ابوالصلاح حلبی (متوفای ۴۳۷ ق)

- کلام شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ق) ۲۲۰
- کلام سید بن طاوس (متوفای ۶۶۴ ق) ۲۲۱
- کلام علامه حلی (متوفای ۷۲۹ ق) ۲۲۲
- کلام نباطی عاملی (متوفای ۸۷۷ ق) ۲۲۳
- کلام ملا صالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ ق) ۲۲۳
- کلام فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ ق) ۲۲۴
- کلام محمد طاهر قمی شیرازی (متوفای ۱۰۹۸ ق) ۲۲۵
- کلام علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ ق) ۲۲۶
- کلام میرزا محمد مشهدی (متوفای حدود ۱۲۲۵ ق) ۲۲۶
- کلام شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ ق) ۲۲۷
- کلام میرزای قمی (متوفای ۱۲۳۱ ق) ۲۲۷
- کلام شیخ انصاری (متوفای ۱۲۸۱ ق) ۲۲۸
- کلام میرزا حبیب الله خویی (متوفای ۱۳۲۶ ق) ۲۲۸
- کلام آخوند خراسانی (متوفای ۱۳۲۹ ق) ۲۲۹
- کلام محقق نائینی (متوفای ۱۳۵۵ ق) ۲۳۰
- کلام آقا ضیاء عراقی (متوفای ۱۳۶۱ ق) ۲۳۰
- کلام علامه شرف الدین (متوفای ۱۳۷۷ ق) ۲۳۰
- کلام شیخ آقا بزرگ طهرانی (متوفای ۱۳۹۰ ق) ۲۳۱
- کلام آیت الله خویی (متوفای ۱۴۱۳ ق) ۲۳۳
- کلام شیخ محمدرضا مظفر ۲۳۳
- کلام میرزا ابوالحسن شعرانی ۲۳۴
- کلام سید جعفر مرتضی ۲۳۵
- کلام جمعی از بزرگان ۲۳۶
- فوائد متفرقه ۲۳۷
- منحصر نبودن شرح آیات به بیان خود قرآن ۲۳۷
- نیاز نداشتن امامان علیهم السلام به رأی و اجتهاد ۲۳۸

- ۲۳۹ نسخ و تخصیص قرآن
- ۲۴۰ اشاره به تواتر روایات
- ۲۴۱ استعمال تأویل به معنای تفسیر
- ۲۴۳ عدم موافقت با عامه
- ۲۴۴ سؤال!
- ۲۴۴ تأثیر استاد
- ۲۴۵ فهرست
- ۲۶۳ درباره مرکز

روش صحیح تفسیر قرآن: تحلیل و نقد نظریه استقلال قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: مهدی، عبدالنبی

عنوان و نام پدیدآور: روش صحیح تفسیر قرآن: تحلیل و نقد نظریه استقلال قرآن/عبدالنبی مهدی؛ [مترجم عبدالنبی مهدی].

مشخصات نشر: تهران: منیر، 1385.

مشخصات ظاهری: 239 ص.

شابک: 23000 ریال 964-7965-74-5؛ 26000 ریال (چاپ دوم)

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه بخشی از کتاب "المنهج التفسیر القرآن" تالیف عبدالنبی مهدی است.

یادداشت: چاپ دوم: 1386.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن 14

تفسیر -- فن

موضوع: تفسیر

رده بندی کنگره: BP91/م 9م 1385 804217

رده بندی دیویی: 297/171

شماره کتابشناسی ملی: م 84-11844

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

ص: 1

اشاره

مهدی، عبدالنبی

روش صحیح تفسیر قرآن/ مؤلف عبدالنبی مهدی؛ (مترجم عبدالنبی مهدی). -- تهران: منیر، 1385.

ISBN:964-7965-74-5 ص. 240

کتاب حاضر ترجمه گزیده کتاب المنهج الصحيح في تفسير القرآن تالیف عبدالنبی مهدی است.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

1. تفسیر. 2. تفسیر -- فن. 3. تفاسیر شیعه -- قرن 14.

الف. عنوان.

BP171/297 91/م 9 804215

کتابخانه ملی ایران

11844 - 84 م.

شابک: ISBN:964-7965-74-5 964-7965-74-5

روش صحیح تفسیر قرآن

مؤلف: عبدالنبی مهدی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ اول، 1385

شمارگان: 2000 نسخه

چاپ: نگارش

وب سایت: <http://WWW.MONIR.COM>

پست الکترونیک: info@monir.com

مرکز پخش تهران: نشر منیر تلفن و فاکس: 77521836

2300 تومان

ص: 2

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» .

اوست کسی که این کتاب را بر تو نازل کرد، قسمتی از آن، آیات محکم است. آنها اساس کتابند؛ و بخشی دیگر متشابهاتند. اما آنها که در قلوبشان کجی و انحراف است، به دنبال متشابهاتند، برای فتنه جویی و طلب تأویل آن، با آنکه تأویلش را جز خدا و راسخان و ریشه داران در علم و دانش کسی نمی داند.

(آنها) می گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان متذکر نمی شوند.

سوره مبارکه آل عمران، آیه : 7 .

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

خدای تعالی کلام خویش را بر سه قسم قرار داد . . . بخشی از آن به گونه ای است که جز خدا و امانت داران او که راسخان در علم و دانش هستند هیچ کس آن را نمی فهمد.

خداوند می خواست اهل باطل و غاصبان خلافت و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نتوانند به دروغ ادّعی چیزی که خدا به آنها نداده - از علم و دانش قرآن - بنمایند، و مجبور شوند از صاحب ولایت پیروی کنند، ولی آنها از روی تکبر و غرور از اطاعت امام خویش سرپیچی کرده، بر خدا افترا بسته، و به کثرت جمعیت یارانشان - که دشمنان خدا و پیامبر بودند - مغرور گردیدند .

احتجاج 1 / 253 ، بحار الانوار 89 / 45 - 46 و 90 / 120 ، وسائل الشیعة 27 / 194 .

ص: 4

پیشگاه با عظمت شریک و همتای قرآن،

مترجم، مفسر، بیانگر حقیقی و احیاگر کتاب خدا،

پیشوایی که در غیاب او مصحف الهی مندرس و از آن جز نوشته ای نمانده باشد . مردم آن را با احکام و دستوراتش به دست فراموشی سپرده ، شنیدن آن برایشان سخت ، و به آن استخفاف کرده ، و هر کس مطابق میل خویش آن را توجیه نماید !

نزد آنان چیزی بی ارزش تر از آن نیست که قرآن آن گونه که سزاوار است تلاوت (و بیان) شود، ولی اگر مطالب آن با تحریف عرضه شود برای آن بالاترین ارزش را قائل شوند !

اما با ظهور او نظرات تابع قرآن شود، پس از آنکه قرآن تابع افکار دیگران شده بود !

او قرآن را قرائت کند و مقصود از آیات را بیان نماید، و آن را همان گونه که نازل شده به مردم تعلیم نماید .

تقدیم به قرآن گویا و گویای قرآن،

سرور و مولا یمان حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه.

مهدی

ص: 5

بخش اول

نیاز به بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام در فهم قرآن

56 - 15

بخش دوم

ادله قائلین به استقلال قرآن و نقد آن

109 - 57

بخش سوم

پاسخ از شبهات نیاز به تفسیر اهل بیت علیهم السلام

175 - 111

بخش چهارم

برخی از موارد تأمل در تفسیر المیزان

201 - 177

بخش پنجم

کلماتی از بزرگان

232 - 203

ص: 6

الحمد لله رب العالمين ، وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين واللعن على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين .

بدون شك بر همگان لازم است احترام بزرگان، عالمان و اندیشمندان را حفظ کرده و از آنچه باعث بی احترامی و توهین به ساحت آنها شود اجتناب نمایند. سپاسگزاری و قدردانی از زحمات آنها وظیفه همه است . خدای تعالی به آنها پاداش نیکو عنایت فرماید .

ولی آیا معنای احترام به آنها این است که ما در مطالب علمی از آنها تقلید کرده و از تحقیق در مطالب علمی خودداری کنیم؟!!

اگر ما در لغزش ها از آنها پیروی کنیم، آیا معذوریم؟!!

هیچ کس این مطلب را نمی پذیرد، بلکه با گفتار و کردار ، همه آن را انکار می کنند؛ زیرا روشن است که این کار ثمره ای غیر از جمود افکار، رکود اندیشه ها و تقلید کورکورانه از دیگران نخواهد داشت .

بلکه گاهی باعث گمراهی شده و با گذشت زمان کار به جایی می‌رسد که - مانند امت‌های گذشته که خدای تعالی درباره آنها فرموده: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»⁽¹⁾ - بدون چون و چرا هر مطلبی از شخصیت‌های علمی و دانشمندان دینی پذیرفته شود!

سیره و روش همه دانشمندان و محققین بر این است که به تتبع و بررسی و تحقیق در مطالب علمی بپردازند حتی اگر موجب نقد و اشکال و ایراد بر نظرات دیگران شود، و جای هیچ نگرانی و یا تعجب هم نیست که چرا با این کار احترام صاحب نظران را رعایت نمی‌کنند.

تفسیر المیزان از مشهورترین کتابهای تفسیر در زمان معاصر است ولی موارد تأملی در آن وجود دارد که قابل اغماض نیست، به خصوص در مبنایی که اساس کار تفسیر خویش را بر آن قرار داده یعنی اکتفا به قرآن در تفسیر.

ایشان معتقد است چون خدای تعالی کتاب خویش را هدایت، نور، مبین و بیانگر هر چیز معرفی کرده، و نزول آن برای این بوده که بشر آن را بفهمد و درک کند، پس معنا ندارد که این قرآن نیازی به هدایت گر، روشن کننده و بیان کننده ای جز خود قرآن داشته باشد.

بلکه می‌گوید: آیات قرآن دلالت دارد - به منطوقش! - که آیات خود یکدیگر را تفسیر می‌کنند و بشر با بحث و تدبیر می‌تواند به معارف آن نایل شود.

ص: 8

و بر این باور است که توقّف در آیات متشابه و اکتفا به روایات در تفسیر آن، بی ارزش دانستن عقل و ابطال حجّیت آن است، و این معقول نیست چون اصل حجّیت قرآن با عقل ثابت شده، پس چگونه می شود که در خود قرآن عقل حجّت نباشد؟ ایشان به صراحت می گوید: خدا فقط دعوت به تدبّر در آیات قرآن کرده، و تدبّر برای رفع هر اختلافی که در قرآن به نظر رسد کافی است، و اصلاً معنا ندارد که در فهم معنای آیات ما نیاز به کسی حتّی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داشته باشیم! چون خدا به قرآن تحدّی کرده پس بایستی همه انسان ها آن را بفهمند و درک کنند. تنها مطلبی که شاید بتوان عنوان استثنا بر آن گذاشت آن است که گفته: (1)

جزئیات احکام چیزی نیست که هر کس بتواند مستقلاً و بدون مراجعه به بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را از قرآن کریم استخراج کند، همچنانکه خود قرآن هم مردم را به آن جناب ارجاع داده... و همچنین جزئیات قصص و معارفی از قبیل مساله معاد.

امید آنکه در این نوشتار، گامی - هر چند ناچیز - در راه تبیین اندیشیدن صحیح بر مبنای کتاب و سنت برداشته، و با استعانت از خدای تعالی و استمداد از حضرت ولیّ عصر علیه السلام اثبات شود که:

* اکتفا کردن به قرآن در تفسیر ممکن نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هدایت امت و گمراه نشدن آنها را در صورتی تضمین فرموده که هم به قرآن و هم به عترت - هر دو - تمسک نمایند.

ص: 9

* ما در تفسیر قرآن نیازمند به مفسّر معصوم منصوب از جانب خداوند هستیم .

* این نیاز منافاتی با حجّیت عقل ندارد، چنانکه انکار قیاس و رأی در احکام فرعی ابطال حجّیت عقل نیست .

* نیاز به تفسیر معصوم، منافاتی با نور، هدایت و مبین بودن قرآن ندارد، چه در تفصیل احکام و قصص و معاد و چه غیر آن؛ زیرا استثنای نور، هدایت، مبین و . . . بودن قرآن معنا ندارد، حتّی در يك مورد .

* آنچه در تدبّر قرآن وارد شده منافاتی با نهی از تتبّع متشابهات ندارد . چون تدبّر مربوط به محکّمات است، و در متشابهات ایمان و اعتقاد اجمالی به آن کافی است مگر اینکه بیان آن به دلیل معتبر از ائمه علیهم السلام به ما رسیده باشد که در این صورت تدبّر رواست .

* البته ضروری است تذکر دهیم که بحث در حجّیت ظواهر قرآن نیست.

* منکر این نیستیم که آیات قرآن - فی الجملة - مفسّر و بیانگر یکدیگر است . بحث فقط در این است که:

* قرآن مستغنی از بیان عترت پیامبر علیهم السلام نیست و تدبّر در آن به تنهایی برای هدایت بشر کافی نیست .

* در فهم و تفسیر متشابهات قرآن به غیر از بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام نمی شود استناد کرد .

* ما نمی توانیم بفهمیم کدام آیه بیانگر کدام آیه است مگر آنکه از اهل بیت علیهم السلام یاد بگیریم .

* با وجود احتمال خلاف نمی شود به طور قطع گفت که مقصود خداوند از آیات قرآن چیست .

مطالب کتاب در پنج بخش تنظیم شده است:

بخش اول ، در این بخش از آثار و اخبار اثبات می کنیم که ظاهر بعضی از آیات قرآن مقصود خدای تعالی نبوده، و حجیت قرآن مخصوص محکّمات ، و در آیات متشابه ایمان اجمالی کافی است، و پس از بیان علت وجود آیات متشابه در قرآن، گزیده ای از روایات وارده در نهی از تفسیر بدون علم ، و احادیث نیاز به بیان اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن را ذکر خواهیم کرد .

بخش دوم مربوط به ادله ای است که صاحب تفسیر المیزان بر استقلال قرآن در حجیت ، و بی نیاز بودن از تفسیر عترت علیهم السلام بدان استناد کرده، و سپس به نقد آن می پردازیم .

بخش سوم در اشکالاتی است که صاحب تفسیر المیزان بر منکرین استقلال قرآن نموده، و سپس اشکالات او را پاسخ خواهیم داد .

بخش چهارم چند مورد از موارد تأمل در تفسیر المیزان را ذکر و سپس به اختصار اشکالات آن را بازگو می کنیم .

بخش پنجم ، شامل گزیده ای است از کلمات بزرگان علما در تفسیر قرآن ، و توضیح روایات تفسیر به رأی و چند مطلب پراکنده .

لازم به تذکر است که:

1. در مواردی که لازم دانسته شد، ترجمه تحت اللفظی آیات را - فقط برای اولین بار - در پاورقی آوردیم، و در این زمینه از ترجمه های فارسی قرآن استفاده کرده ایم.

2. نسخه تفسیر المیزان که مورد استفاده ما قرار گرفت، چاپ مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، و ترجمه مطالب از ترجمه تفسیر المیزان سید محمد باقر موسوی همدانی چاپ دفتر انتشارات اسلامی، بیست جلدی، چاپ پنجم، می باشد، ولی بعضی از مطالب که ایشان برای مثال یا توضیح اضافه بر متن آورده بود، حذف شد.

در صورت مواجه شدن با اشکال در ترجمه ایشان به ترجمه تیری بروجردی مراجعه کردیم، و یا خودمان متن را ترجمه کردیم که در پاورقی به آن اشاره شده است.

3. نوشتار حاضر ترجمه ای است از گزیده کتاب «المنهج الصحيح فی تفسیر القرآن»، کسانی که در صدد تحقیق بیشتری باشند، برای اطلاع از متون روایات، بقیه مصادر، کلمات اعلام و سایر مطالب - به خصوص مطالب بخش چهارم ترجمه - می توانند به اصل کتاب مراجعه کنند.

ص: 12

بخش اول: نیاز به پیشوایان معصوم علیهم السلام در فهم قرآن

اشاره

ص: 13

قرآن آخرین کتاب آسمانی است . خدای تعالی آن را کتاب هدایت و نور و راهنمای بشریت خوانده ، و آیات و روایات بسیاری در این زمینه وارد شده است، پیشوایان معصوم علیهم السلام فرموده اند: تنها راه نجات از تاریکی ها و ظلمت ها تمسک به قرآن است .

هر کس علم و هدایت را در غیر آن طلب کند گمراه می شود .

قرآن نور آشکار و حبل محکم الهی است . سبب رسیدن به بالاترین درجات فضیلت و سعادت، و شفای همه دردهاست .

قرآن باعث محفوظ ماندن از هلاکت و گمراهی است . در فتنه های تاریک به آن روی آورید . سرچشمه علوم و دریاهای دانش در قرآن است .

خدا آن را موجب رفع عطش دانشمندان، بهار دل های اهل فهم، و راه روشن صالحان قرار داده است .

قرآن دوايي است که با وجود آن بیماری نیست ، نوری است که با آن ظلمتی وجود ندارد . باید چشم ها را باز کرد تا از نور آن بهره مند گردید که تفکر در آن باعث حیات دل های با بصیرت است .

در آیات آن تدبیر کنید و عبرت بگیرید که بهترین وسیله عبرت گرفتن است. قرآن بهترین سخن و رساترین موعظه‌ها است. (1)

سوء استفاده از آیات متشابه

بسیاری از فرقه‌های منحرف و مکاتب و مذاهب باطل برای گمراه کردن مردم از آیات متشابه سوء استفاده کرده و بدین وسیله مطالب باطل خویش را ترویج نموده‌اند و چنان این امر رائج و شایع است که نیازی به شاهد و دلیل ندارد. (2)

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: چه بسیار مطالب گمراه‌کننده که آن را با آیات زینت داده‌اند، چنانکه سگه تقلبی را با نقره می‌پوشانند (3)!

هنگامی که آن حضرت ابن عباس را برای مناظره نزد خوارج فرستاد به او فرمود: با آیات قرآن با آنان احتجاج مکن، چون در آیات احتمالات گوناگون راه دارد، لذا هیچ کدام نمی‌توانید دیگری را قانع کنید، پس به سنت استدلال کن که چاره‌ای از پذیرفتن آن نداشته باشند. (4)

ص: 16

-
- 1- . مراجعه شود به بحار 6 / 107 و 29 / 223 ، 241 و 74 / 136 ، 291 - 292 و 89 / 17 ، 21 ، 24 - 26 ، 32 - 33 و . . .
 - 2- . شیخ طوسی رحمه الله پس از آنکه از تقلید مفسران منع کرده گوید : متأخران از آنها در صدد نصرت و یاری مذهب و عقیده خویش بر آمده و آیات قرآن را مطابق آن تأویل و توجیه نموده‌اند. التبیان 1 / 6 .
 - 3- . غررالحکم 95 .
 - 4- . نهج البلاغه 465 ، بحار 2 / 245 و 33 / 376 ، شرح ابن ابی الحدید 18 / 71 .

پس با اینکه قرآن نور و هدایت است ولی برای گروهی جز زیان و خسران نیفزاید که «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». و برای آنها «عمی» است نه هدایت. (1)

و ظاهراً به همین نکته در نیايش امام زین العابدین علیه السلام اشاره شده است که به درگاه خداوند عرضه می دارد: خدایا! مرا مددکار ستمگران قرار مده، مرا دستیار و کمک آنها بر محو کردن آیات قرآن مگردان. (2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به صراحت فرموده اند که محفوظ ماندن قرآن از این گونه تحریفات - که از آن به تحریف معنوی یاد می شود - فقط به واسطه اهل بیت علیهم السلام محقق می شود، آن حضرت فرمود:

خداوند تحریف تندرورها و غلو کنندگان در تنزیل کتاب خدا، و نسبت های بی جای اهل باطل، و تأویل گمراه کنندگان را به واسطه اوصیا و جانشینان من بر طرف خواهد کرد. (3)

پس نتیجه قرآن بدون عترت علیهم السلام این می شود که این کتاب آسمانی از تحریف معنوی و تأویل های باطل و تفسیرهای بی جا مصون و محفوظ نباشد و هر کسی به میل خود و مطابق اهداف خویش آن را تفسیر نماید، که نمونه های آن همیشه و همه جا عیان است.

ص: 17

1- . اشاره به آیه شریفه: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى» فصلت: 44 .

2- . صحیفه سجاده 232 ، اقبال 357 ، مصباح شیخ کفعمی 681 .

3- . کمال الدین 1 / 281 ، دلائل الامامه 240 - 241 بحار 25 / 363 و 36 / 256 .

سران سقیفه نیز از این نکته غافل نبودند و لذا از ابتدا در برابر آورنده قرآن ندای باطل: «حَسَّ بُنَا كِتَابِ اللَّهِ» سر دادند! و پس از روی کار آمدن، مردم را از تدوین سنت و بازگو کردن روایات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باز داشتند به این بهانه که «قرآن نبایستی با چیز دیگری خلط شود، مردم به اشتباه می افتند!» لذا فقط به تعلیم و تعلّم قرآن بسنده نمودند. (1)

پس از آنها غاصبان دیگر نیز از موقعیت و سلطه خویش سوءاستفاده نموده و به صراحت از تفسیر و تبیین قرآن به روایات مأثور از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام جلوگیری کردند. (2)

بعدها پیروان مکتب خلفا و دشمنان شیعه چون ابن تیمیه ها و ابن کثیرها و . . . در ادامه روش اسلاف و گذشتگان خویش نظریه ای ارائه دادند که: بهترین راه تفسیر این است که با آیات قرآن به تفسیر آن پرداخته شود. (3) این نظریه به نظریه «استقلال قرآن» معروف شد.

متأسفانه گروهی که کاملاً در عقاید با آنها مخالف بودند - بدون توجه به اغراض فاسد و اهداف باطل آنها - این نظریه را پسندیدند و غافل از مبانی مکتب و مذهب خویش آن را ترویج نمودند.

ص: 18

1- . مراجعه شود به: جامع الأحادیث سیوطی 13 / 140 ، 401 ، 459 و 14 / 28 و 15 / 50 .

2- . مراجعه شود به: کتاب سلیم 783 ، احتجاج 2 / 293 ، مناقب 2 / 351 ، الصراط المستقیم 1 / 151 ، بحار 33 / 179 و 42 / 37 و 44 / 124 .

3- . التفسیر الکبیر ، ابن تیمیه 2 / 231 طبع دارالکتب العلمیة بیروت ، تفسیر ابن کثیر 1 / 4 ، الإیتقان ، سیوطی 4 / 200 ، (النوع الثامن والسبعون فی معرفة شروط المفسر وآدابه) ، و تفسیر المنار 1 / 22 - 21 .

مقصود نبودن ظاهر بعضی از آیات

ما می دانیم که ظاهر بعضی از آیات قرآن مقصود خدای تعالی نبوده، و در برخی دیگر از آیات نیز احتمال می دهیم که مقصود چیزی غیر از ظاهر آن باشد، این مطلبی است که در بسیاری از روایات به آن اشاره شده است. آیا با وجود این احتمال، می توان به طور حتم و یقین در این موارد بگوییم که مقصود خدا چه بوده است؟!

امام صادق به نقل از امیر مؤمنان علیهما السلام می فرمایند :

در بعضی از آیات لفظ واحد استعمال شده ولی معنای جمع دارد، یا به عکس لفظ جمع است ولی معنای واحد دارد. گاهی لفظ ماضی است ولی معنای مستقبل دارد.

گاهی تأویل آیه در تنزیل آن است، و گاهی قبل یا بعد از تنزیل.

دنباله مطالب بعضی از آیات در سوره دیگری آمده است.

در برخی از آیات نیمی از آن نسخ شده و نیمی از آن به حال خود باقی گذاشته شده است.

گروهی از آیات در لفظ مختلف ولی در معنا یکی هستند، ولی گروه دیگری به عکس در لفظ متفق و در معنا مختلف می باشند.

در بخشی از آیات مخاطب، مقصود حقیقی نیست، گاهی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است ولی مقصود (واقعی) امت هستند. گاهی لفظ خاص است و معنایش عام و... حضرت پس از تقسیم آیات به انواع و اقسام بسیاری که از صد قسم می گذرد، می فرماید:

و این دلیلی است واضح و روشن بر آنکه کلام خدای تعالی شباهتی به کلام بشر ندارد، چنانکه کارهای او با کار انسان ها متفاوت است .
و به همین جهت - و امثال آن - هیچ کس نمی تواند به واقع تفسیر و تأویل کتاب خدا دسترسی پیدا کند مگر پیامبر صلی الله علیه و آله
وسلم و جانشینان او علیهم السلام. (1)

در روایات متعدد و به خصوص در تفسیر بسیاری از آیات آمده است که قرآن به «ایّاك اعنی و اسمعی یا جارة» نازل شده است. (2)

معنای این عبارت آن است که: با تو هستم؛ (ولی) همسایه گوش کن! چنانکه در فارسی می گوئیم: به در می گوید تا دیوار بشنود! این
مثال در زبان عربی جایی به کار می رود که خطاب متوجه کسی باشد، ولی مقصود او نباشد .

اسحاق کندی که فیلسوف زمان خویش به شمار می رفت مشغول تألیف کتابی در تناقض آیات قرآن شد، امام حسن عسکری علیه السلام
به یکی از شاگردان او فرمودند که با برخوردی خوب و مناسب و همراه با ملاطفت از او پرس: آیا احتمال نمی دهی که مقصود خدا از
کلامش غیر از آنچه باشد که تو گمان کرده ای؟! چه می دانی شاید خدا معنایی اراده کرده و تو برداشت دیگری داشته ای؟!!

ص: 20

1- . بحار 4/90 - 5، 8، 23، و سائل 27/200 به نقل از تفسیر نعمانی .

2- . احتجاج 2/431، عیون أخبار الرضا علیه السلام 1/202، بحار 11/83 و 17/94، تفسیر عیاشی 1/10، کافی 2/630،
بحار 89/382 - 383، تفسیر قمی 1/16 و 2/18، 147، 171، 251، 373، تنزیه الانبیاء علیهم السلام 119، عوالی اللآلی 4/
115 . علامه مجلسی فرموده: این مطلب در کتب عامه از ابن عباس، و نیز در بسیاری از روایات ما آمده . بحار 34/384.

اسحاق کندی با شنیدن این سخن به فکر فرو رفته، آن را پذیرفت و سپس تمام آنچه را نوشته بود به آتش کشید. (1)

در احادیث متعدد آمده است: چیزی دورتر به فکر بشر از تفسیر قرآن نیست. (2)

و در بعضی از روایات علت آن چنین بیان شده است که: چون اول آیه درباره چیزی نازل شده، وسط آن مربوط به امر دیگر، و آخرش در مورد مطلب دیگری است. (3)

اختلاف نظرات در آیات متشابه

مقصود خدای تعالی از بسیاری آیات برای ما روشن نیست، و لذا مفسرین در بیان مراد از آن اختلاف کرده اند، هر کدام از آنها تلاش خود را برای درک آن به کار برده و برای فهم آن به آیاتی که آن را محکم می داند مراجعه نموده، و به نتیجه ای می رسد، و دیگران با همین روش به نتایج دیگر می رسند، و هر کدام مدعی است که به واقع رسیده و دیگران را تخطئه می کند. پس چرا با تدبیر اختلاف بر طرف نشد؟ آیا اختلاف، علامت مخفی ماندن حقیقت و روشن نبودن مطلب نیست؟

ص: 21

1- مناقب 4 / 434، بحار 10 / 392 و 50 / 311.

2- تفسیر عیاشی 1 / 12، 17، محاسن 1 / 268 و 2 / 300، تأویل الآیات 23، بحار 89 / 91، 95 - 94، 100، 111، وسائل 27 / 190، 192، مستدرک 17 / 334 - 335.

3- تفسیر عیاشی 1 / 17، وسائل 27 / 204 - 203، بحار 89 / 110.

آیا نتیجه هدایت، نور و تبیان بودن قرآن، دعوت به نزاع و اختلاف و تشاجر است؟

یا اینکه همه اندیشمندانی که با پای عقل و خرد در آیات غور کرده اند - با وجود اختلاف - بر حق و صواب هستند؟!

و یا اینکه ناچار بایستی پذیرفت خدای تعالی برای فهم آیات متشابه مرجعی تعیین کرده است؟

حاصل آنکه اختلاف مفسّرین بهترین شاهد است بر آنکه آنها مقصود واقعی حق تعالی را نیافته اند، و به ما می فهماند که هر چند قرآن بیانگر هر چیز و تبیان کلّ شیء است ولی این تبیین به واسطه قیّم و سرپرست قرآن محقق می شود، نه به خود قرآن.

اختصاص حجیت به محکّمات

آیات از حیث محکم و متشابه بودن یکسان نیست، لذا همه علما در علم اصول و غیر آن حجیت را مخصوص محکّمات و ظواهر آیات قرآن می دانند. از امام کاظم علیه السلام در ضمن روایتی آمده است: امری که احتمال شک و انکار داشته باشد، برای روشن شدن آن بایستی از کسی که مدّعی آن است مطالبه دلیل نمود، اگر برای اثبات مدّعی خویش به مطلبی از قرآن که «مستجمع علی تأویله» بود، یعنی همگان آن تأویل (و تفسیر) را قبول دارند، استناد کند . . . بایستی آن را پذیرفت. (1)

ص: 22

1- . اختصاص 58 ، تحف العقول 406 ، وسائل 103 / 27 ، بحار 238 / 2 - 240 و 243 / 10 و 123 / 48 ، مستدرک 17 / 293 - 294 .

در نامه امام یازدهم حضرت هادی علیه السلام - به اهل اهواز در ردّ جبر و تفویض - آمده است : چنین نیست که هر آیه متشابهی حجت (وقابل استدلال) باشد، مثل آیاتی که ما موریم به آن اخذ کرده و از آن پیروی کنیم، چنانکه خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» (1).

از آنچه گذشت نتیجه می گیریم که آیات و روایات وارد در تدبّر قرآن ، رجوع و تمسّك به آن، عرضه کردن اخبار و روایات بر آن و . . . همه اختصاص به محکّمات دارد .

کافی بودن ایمان اجمالی در آیات متشابه

نسبت به آیات متشابه تنها وظیفه ای که ما داریم این است که به آن ایمان و اعتقاد (اجمالی) داشته باشیم مگر اینکه بیان آن به دلیل معتبر از پیشوایان معصوم علیهم السلام به ما رسیده باشد که در این صورت چه در اعتقاد و چه در عمل تمسّك به آن جایز است .

اما تصوّر اینکه بر ما جایز یا لازم است خودمان در پرده برداشتن از آیات متشابه و رسیدن به مراد و مقصود از آن تلاش کنیم و یا از بقیه آیات کمک بگیریم توهمی بی جا است .

ص: 23

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرموده پس از خویش بر امت از اموری خوف دارم از جمله آنکه کتاب خدا را تأویل بی جا کنند .

سپس راه نجات از این مشکل را چنین بیان فرموده که: به محکّمات قرآن عمل کرده و به متشابهات آن (فقط) ایمان بیاورید . (1)

حضرت در حجّة الوداع فرمود: ای مردم! در بین شما چیزی به جای گذاشتم که پس از آن گمراه نشوید: کتاب خداوند، پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید، به محکم آن عمل و به متشابه آن ایمان آورده و بگویید: آنچه خدا بر ما نازل کرده از قرآن می پذیریم و به آن ایمان داریم . (2)

در جای دیگر فرمود: این قرآن در قیامت (به صحرائی محشر) وارد می شود . . . کسانی را که حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانند و به متشابهات آن ایمان بیاورند به بهشت می کشاند . (3)

و فرمود: از مثال های قرآن پندگرفته و به متشابهات آن ایمان آورید . (4)

و فرمود: قرآن را یاد بگیرید . . . قرآن بر پنج وجه است: حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال . به حلال عمل کرده و حرام را رها کنید، به محکّمات آن جامه عمل بپوشانید و متشابهات آن را واگذارید، و از

ص: 24

1- . خصال 1 / 164 ، معدن الجواهر 31 ، بحار 2 / 42 و 63 / 69 و 108 / 89 .

2- . احتجاج 1 / 273 ، بحار 44 / 74 .

3- . إرشاد القلوب 1 / 79 .

4- . سعد السعود 222 .

امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن روایتی می فرماید: خدای تعالی پیامبر خویش را با احترام قبض روح کرد، آن حضرت هم - مانند انبیای گذشته - کتاب پروردگار را در میان شما گذاشت. قرآنی که مطالبش بر اقسامی است . . . یاد گرفتن برخی از مطالب آن (واجب و) بر آن پیمان گرفته شده است، ولی در مورد بعضی دیگر از مطالب آن، مردم تکلیفی به یاد گرفتن ندارند. (2)

امام صادق علیه السلام فرمود: آیات قرآن بر دو قسم است: محکم و متشابه، وظیفه ما نسبت به محکومات این است که هم به آن ایمان آورده و هم به مضمون آن عمل نموده و به آن اعتقاد داشته باشیم؛ ولی در متشابهات فقط به آن ایمان داریم و به آن عمل نمی کنیم. (3)

و بنابر روایت دیگر پس از آن فرمودند: همین مطلب در آیه شریفه هم آمده است که: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». (4)

ص: 25

1- . امالی شیخ طوسی 357 ، بحار 186 / 89 ، مستدرک 234 / 4 .

2- . نهج البلاغه 44 ، شرح ابن ابی الحدید 1 / 116 - 120 ، بحار 32 / 89 - 33 .

3- . تفسیر قمی 2 / 451 ، بحار 23 / 198 و 81 / 89 .

4- . مراجعه شود به : تفسیر عیاشی 1 / 11 ، 162 ، بصائر الدرجات 203 ، تفسیر قمی 1 / 451 ، بحار 2 / 237 و 23 / 191 و 66 / 93 و 81 / 89 ، 382 - 383 ، وسائل 27 / 198 مستدرک 17 / 326 .

آن حضرت قاریان قرآن را بر سه گروه تقسیم کرده، و فقط کسی را اهل نجات می داند که قرآن را برای خویش می خواند (نه برای ریا یا تقرب به پادشاهان) و به محکمت قرآن عمل می کند و به متشابهات آن ایمان می آورد، فرائض آن را بپا داشته و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام می داند، این از جمله افرادی است که خدا از فتنه های گمراه کننده نجاتش می دهد، او از اهل بهشت است، و شفاعت او درباره هر کسی که بخواهد پذیرفته است. (1)

در دعای امام صادق علیه السلام هنگام قرائت قرآن آمده: پروردگارا! نیکو تلاوت کردن قرآن، حفظ کردن آیات آن، ایمان و اعتقاد به متشابهات آن، و عمل نمودن به محکمت آن را نزد من محبوب قرار ده. (2)

و در نیایش امام سجّاد علیه السلام آمده است: خداوندا! . . . مرا از کسانی قرار

ده که به حق رعایت قرآن کرده، و دینداری تو نمایم به اعتقاد (تفصیلی) و تسلیم بودن (در علم و عمل) نسبت به محکمت آیات؛ و در آیات متشابه ملجأ و پناهم اقرار و اعتراف به آن باشد

خداوندا بر پیامبر و خاندانش درود فرست و مرا از کسانی قرار ده که به جبل قرآن چنگ زده (وبه آن تمسک می کنند) و در متشابهات آن به پناهگاه و سنگر آن پناه می برند. (3)

در دعای روز دوشنبه می خوانیم: خدایا ما را چنان قرار ده که کتابت

ص: 26

1- . خصال 1 / 142 ، وسائل 6 / 183 ، بحار 89 / 179 .

2- . کافی 2 / 573 ، مستدرک 4 / 374 .

3- . صحیفه سجّادیه 174 ، اقبال 268 - 267 ، مصباح کفعمی 461 ، مصباح المتهدجد 519 .

را آن گونه که سزاوار است تلاوت کرده، به محکمت آن عمل نموده و به متشابهاتش ایمان آوریم، و دانش آن را به تو واگذار نمایم. (1)

در مناظره امام صادق علیه السلام با صوفیه آمده است که حضرت به آنها فرمود: آیا شما دارای دانش قرآن هستید؟! آیا ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص می دهید؟! متشابهی که در مانند آن هلاک و گمراه شدند هالکین و گمراهان این امت. اشکال کار شما همین جاست... پس در امر مشتبه و چیزی که نمی دانید اقدام نکنید و مطلب را به اهل علم (یعنی ائمه علیهم السلام) واگذارید تا از پاداش الهی بهره مند شده و نزد خدا معذور باشید. (2)

در نامه امیر مؤمنان علیه السلام به معاویه آمده است: هر آیه ای از قرآن ظاهری دارد و باطنی، هیچ حرفی از آن نیست مگر آنکه تأویلی دارد که جز خدا و راسخان در دانش که ما اهل بیت هستیم کسی آن را نمی داند، خدا به بقیه امت دستور داده که بگویند: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (3) و تسلیم ما اهل بیت باشند و امر (ی که نمی دانند) را به ما رد کنند چون می فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ». (4)

ص: 27

1- . البلد الامين 115 ، مصباح المتهجد 456 ، بحار 175 / 87 .

2- . کافی 65 / 5 - 69 ، تحف العقول 348 - 353 ، وسائل 183 / 27 ، بحار 232 / 47 - 236 و 122 / 67 - 127 .

3- . ترجمه: ما بدان ایمان آوردیم ، همه چه محکم و چه متشابه از جانب پروردگار ماست .

4- . النساء : 83 . ترجمه: اگر آن را به پیامبر و به اولوا الامرشان باز می گردانیدند ، آنان که استخراجش می کردند از ایشان ، آن را می دانستند .

به جان خویش سوگند یاد می‌کنم که اگر مردم پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تسلیم ما خاندان شده، و از ما پیروی نموده، و امور خویش را به ما واگذار کرده بودند از برکات زمین و آسمان بهره مند می‌شدند. (1)

نظیر این روایات در کتب عامه نیز آمده است، سیوطی که از اعلام عامه است نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم گروهی را مشاهده فرمود که درباره آیات قرآن به جرّ و بحث پرداخته بودند، حضرت در حالی که غضبناک بود فرمود:

امت های گذشته نیز به همین جهت گمراه شدند که بر [آنچه از] پیامبران علیهم السلام [شنیده بودند] اختلاف کردند، و مطالب کتاب آسمانی را به یکدیگر زدند (و بین آن خلط نمودند).

سپس فرمود: قرآن نازل نشده که آیات آن یکدیگر را تکذیب نماید، بلکه برای تصدیق یکدیگر نازل شده است، شما هر چه از آن را می‌دانید عمل کنید و آنچه بر شما مشتبه بود کافی است به آن ایمان آورید. (2)

و بنا بر روایت دیگر: آنچه که از قرآن می‌دانید بگویید و آنچه نمی‌دانید علم آن را به عالمش واگذارید. (3)

ص: 28

1- کتاب سلیم 769 ، بحار 33 / 155 .

2- الدر المنثور 2 / 6 .

3- الدر المنثور 2 / 6 ، مسند أحمد 2 / 185 ، بحار 30 / 512 . در این زمینه روایات دیگری نیز در کتب عامه آمده است ، مراجعه شود به : کنز العمال 1 / 191 - 193 ، مسند أحمد 2 / 181 ، مجمع الزوائد 1 / 171 و

شاید این سؤال به ذهن شما خطور کند که چرا خدای تعالی همه آیات را یکسان نازل نکرده است؟

چرا در کتاب خویش آیاتی قرار داده که مردم از درک و فهم آن عاجز و ناتوان باشند؟

و بالاخره سر وجود آیات متشابه در قرآن چیست؟

در جواب گوئیم: نظرات متفاوتی در این زمینه ارائه شده، ولی آنچه از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، دلالت بر آن دارد که غرض خداوند از این کار آن بوده است که مردم مجبور شوند برای فهم این آیات به امامان معصوم علیهم السلام رجوع کنند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: خدای تعالی کلام خویش را بر سه قسم قرار داد . . . بخشی از آن به گونه ای است که جز خدا و امانت داران او که راسخان در علم و دانش هستند هیچ کس آن را نمی فهمد.

خداوند می خواست اهل باطل و غاصبان خلافت و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نتوانند به دروغ ادعای چیزی که خدا به آنها نداده - از علم و دانش قرآن - بنمایند، و مجبور شوند از صاحب ولایت پیروی کنند، ولی آنها از روی تکبر و غرور از اطاعت امام خویش سرپیچی کرده، بر خدا افترا بسته، و به کثرت جمعیت یارانشان - که دشمنان خدا و پیامبر بودند - مغرور گردیدند. (1)

ص: 29

امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود خداوند از قرار دادن آیات متشابه در قرآن این بوده که مردم به در خانه او و راهی که خودش تعیین کرده برسند، و در طریق عبودیت و پذیرفتن کلام خدا، از قوام و سرپرستان قرآن - که به دستور خدا سخن می گویند - اطاعت کنند و در نیازهای خویش به آنان رجوع نمایند نه اینکه خود به استنباط از آن پردازند. (1)

نهی از تفسیر نمودن قرآن بدون علم

اهل بیت علیهم السلام مردم را از نظر دادن بدون علم در آیات قرآن نهی کرده و فرموده اند: از خوض در قرآن (و فرورفتن در آن) خودداری، و در آیات آن جدال ننمایید. از تکلم بدون علم نسبت به آن بپرهیزید. (2) گاهی انسان با استشهاد به یک آیه در پرتگاهی ژرف و عمیق سقوط می کند که عمق آن از فاصله بین آسمان و زمین هم بیشتر است. (3)

هر کس در آیات قرآن بدون علم یا به رأی خویش صحبت کند برای خویش در آتش مکانی مهیّا کرده، (4) و در قیامت با لگامی آتشین وارد صحرای محشر شود. (5)

ص: 30

1- . محاسن 1 / 268 ، بحار 89 / 100 ، وسائل 27 / 190 .

2- . توحید شیخ صدوق 90 ، وسائل 27 / 189 ، بحار 3 / 223 .

3- . تفسیر عیاشی 1 / 17 ، وسائل 27 / 203 ، بحار 89 / 110 ، منیه المرید 215 .

4- . مراجعه شود به : منیه المرید 368 ، عوالی اللآلی 1 / 174 ، وسائل 27 / 204 ، بحار 30 / 512 و 89 / 111 ، مستدرک 17 / 337 .

5- . منیه المرید 369 ، بحار 89 / 112 .

کسی که در تفسیر قرآن اشتباه کند هم خود را هلاک کرده و هم دیگران را به نابودی و گمراهی کشانده است. (1)

در روایاتی دیگر از ضرب آیات به یکدیگر و خلط کردن آنها منع کرده و فرموده اند: کسی که آیات را به یکدیگر بزند کافر شده است. (2)

درباره آیه مبارکه: «فَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» (3) فرموده اند: چون آنها بعضی از آیات را به بعضی دیگر زدند، آیه نسخ شده را با ناسخ، و متشابه را با محکم، و خاص را با عام اشتباه گرفته و به استدلال و احتجاج با آن پرداختند، و ورود و خروج آن را ندانستند چون قرآن را از اهلش یاد نگرفته بودند، لذا هم خود گمراه شدند و هم دیگران را به گمراهی کشانند. (4)

بخش مهمی از روایات مربوط به نهی از تفسیر به رأی است. فرموده اند: نابودی و هلاکت مردم به جهت نظر دادن در آیات متشابه است، چون آنها از معنای آن بی اطلاع بوده و حقیقت آن را نمی دانستند لذا از پیش خود و با آراء و نظریات خویش آن را تأویل کرده، و خود را

ص: 31

1- . تأویل الآيات 462 ، بحار 24 / 235 ، مستدرک 17 / 316 ، احتجاج 2 / 327 ، بحار 24 / 232 .

2- . کافی 2 / 632 - 633 ، تفسیر عیاشی 1 / 18 ، ثواب الأعمال 280 ، عده الداعی 299 ، محاسن 1 / 212 ، معانی الأخبار 190 ، منیه المرید 369 ، وسائل 27 / 183 ، بحار 89 / 39 .

3- . المائدة : 14 . ترجمه: پس بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند ، و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می شوی .

4- . وسائل 27 / 200 ، بحار 90 / 3 - 4 ، 77 به نقل از تفسیر نعمانی .

از رجوع به ائمه علیهم السلام و پرسیدن از آنها بی نیاز دانستند و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نادیده گرفته، پشت سر انداختند (1).

شرافت عظیم تمسک به قرآن ویژه کسی است که قرآن و تأویل (و تفسیر) آن را از اهل بیت علیهم السلام و کسانی که از آنان یاد گرفته اند، فرا گیرد نه از نظرات اهل جدال! (2)

کسی که با رأی خویش درباره آیات قرآن سخن بگوید، اگر درست هم بگوید خطا کرده، (3) و برای او پاداشی نیست، و اگر خطا کند در پرتگاهی (که فاصله اش) بلندتر از آسمان (تا زمین است) سقوط می کند. (4) در صورت خطا گناهِش به عهده خود اوست (5) و عذرش پذیرفته نیست که: تعمّد نداشتم، چون حقّ اقدام به چنین کاری را نداشته است.

انسان با تفسیر به رأی جای خویش را در آتش فراهم می کند، (6) و بر خدا افترا و دروغ بسته، (7) و هم خود را هلاک کرده و هم دیگران را به هلاکت و نابودی کشانده است. (8)

ص: 32

-
- 1- . وسائل 27 / 200 ، بحار 90 / 3 - 4 ، 9 - 12 به نقل از تفسیر نعمانی .
 - 2- . تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام 14 ، بحار 89 / 182 ، وسائل 27 / 33 ، 201 .
 - 3- . إرشادالقلوب 1 / 79 ، منیه المرید 369 ، بحار 89 / 111 ، وسائل 27 / 205 .
 - 4- . تفسیر عیاشی 1 / 17 ، بحار 89 / 110 ، وسائل 27 / 202 .
 - 5- . تفسیر عیاشی 1 / 17 ، جامع الأخبار 49 ، مستدرک 17 / 334 ، بحار 89 / 110 .
 - 6- . تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام 14 ، بحار 89 / 182 ، وسائل 27 / 33 ، 201 .
 - 7- . کمال الدین 1 / 256 ، العُدَد القویة 89 ، بحار 36 / 227 ، وسائل 27 / 190 .
 - 8- . کافی 8 / 311 ، تأویل الآیات 251 ، وسائل 27 / 185 ، بحار 24 / 237 و 46 / 349 .

او ملعون، (1) بلکه کافر شده است، (2) خدای جلّ جلاله فرماید: «کسی که با رأی خویش کلام مرا تفسیر کند به من ایمان ندارد». (3).

برخی دیگر از روایات دلالت دارد بر نهی از خوض و جدال در آیات، مانند آنچه در ذیل آیه شریفه: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» (4) آمده است که: غرض از خوض در آیات، نظر دادن و صحبت کردن درباره ذات خدا و جدال کردن در آیات قرآن است (5). کسی که در آیات الهی مجادله کند کافر شده است، خداوند می فرماید: «ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا». (6).

معنا کردن بی جای آیات قرآن، (7) و تأویل (و تفسیر) بد کردن آن (8) و جدال اهل نفاق به قرآن از خطرناک ترین فتنه هایی است که

ص: 33

- 1- . بناء المقالة الفاطمية 82 .
- 2- . تفسير عياشي 1 / 18 ، وسائل 27 / 60 ، بحار 89 / 111 .
- 3- . احتجاج 2 / 410 ، امالي شيخ صدوق 6 ، توحيد شيخ صدوق 68 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام 1 / 116 ، كشف الغمه 2 / 284 ، مشكاة 9 ، وسائل 27 / 45 ، مستدرک 17 / 327 ، بحار 2 / 297 و 3 / 291 و 89 / 107 .
- 4- . الأنعام : 68 . ترجمه: هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما فرو می روند ، از آنها روی بگردان .
- 5- . تفسير العياشي 1 / 18 ، 362 ، بحار 3 / 260 و 9 / 205 و 66 / 43 و 89 / 111 ، مستدرک 12 / 247 و 13 / 115 .
- 6- . غافر : 4 . ترجمه: جز آنهایی که کفر ورزیدند کسی در آیات خدا مجادله نکند . کمال الدین 1 / 256 ، العدد القوية 89 ، التحصين 625 ، بحار 36 / 227 ، وسائل 27 / 190 .
- 7- . منيه المرید 369 ، بحار 89 / 112 .
- 8- . مجموعة ورام 2 / 227 .

خوف گمراهی امت در آن می باشد. (1)

جدال در قرآن بدعتی است که سؤال کننده و پاسخ دهنده هر دو در آن شریک هستند، چون سائل به کاری که روا نبوده اقدام کرده، و مُجیب نیز تکلیفی به پاسخ او نداشته است. (2)

نیاز قرآن به بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام

بدون شك ما در فهم قرآن نیاز به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داریم، چنانکه در قرآن می خوانیم: «إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (3) «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (4) «وما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (5).

پس فهم مقصود خدا از همه آیات زمانی ممکن است که خدا آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیان فرموده و حضرت آن را برای ما نقل نماید.

ص: 34

1- الخصال 1 / 163 ، بحار 2 / 49 و 70 / 92 و 89 / 108 .

2- امالی شیخ صدوق 546 ، توحید شیخ صدوق 224 ، روضه الواعظین 1 / 38 ، متشابه القرآن 1 / 61 ، بحار 89 / 118 .

3- القيامة : 19 . ترجمه: شرح و بیان و توضیح آن نیز بر عهده ماست . برای توضیح بیشتر در استدلال به این آیه به مطلب شماره 42 در بخش پنجم مراجعه شود .

4- النحل : 44 . ترجمه: و بر تو قرآن را نازل کردیم ، تا برای مردم آنچه برایشان نازل شده است ، روشن کنی و باشد که اندیشه کنند .

5- النحل : 64 . ترجمه: و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم ، مگر برای اینکه بیان کنی برای ایشان آنچه را اختلاف کردند در آن، و هدایت و رحمت برای گروهی که ایمان آرند .

در مورد آیه: «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (1) آمده است: مقصود از «مَنْ بَلَغَ» امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند که پس از حضرت، انذار به قرآن را به عهده می گیرند. (2)

درباره آیه: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (3) فرموده اند: در بین راسخان در علم [که دانش تأویل قرآن مخصوص آنهاست] از همه برتر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشد که خدای عزوجل همه آنچه بر او نازل فرموده از تنزیل و تأویل به آن حضرت تعلیم فرمود، و هر آیه ای که بر آن حضرت فرستاد تأویل آن را نیز به حضرت یاد داد، جانشینان و اوصیای آن حضرت نیز همه آن دانش را دارا هستند. (4)

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هیچ آیه ای از قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل نشد مگر آنکه بر من قرائت فرمود و املا کرد تا من با خط خویش آن را نوشتم و تأویل، تفسیر، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، خاص و عام آن را به من

ص: 35

-
- 1- . الأنعام : 19 . ترجمه: و این قرآن بر من وحی شده است که به وسیله آن شما را هشدار دهم و هر کس که به او برسد .
 - 2- . بصائر الدرجات 511 ، تفسیر عیاشی 1 / 356 ، تفسیر قمی 1 / 195 ، کافی 1 / 416 ، 424 ، مناقب 4 / 180 ، 284 ، 378 ، تأویل الآیات 168 ، بحار 9 / 201 و 23 / 190 و 89 / 101 .
 - 3- . آل عمران : 7 ، ترجمه آن صفحه 3 گذشت .
 - 4- . تفسیر عیاشی 1 / 164 ، بحار 89 / 92 .

تعلیم نمود. اگر از من درباره هر يك از آیات قرآن پرسید به شما از هنگام نزول و مورد نزول آن خبر خواهم داد. (1)

شیعه و سنی در روایات متعدد از آن حضرت روایت کرده اند که فرمود: اگر بخواهم می توانم از تفسیر سوره حمد، یا «باء» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آن قدر مطلب بیان کنم که نوشته های آن بار هفتاد شتر گردد. (و بنابر روایات دیگر: هشتاد بار شتر از علوم نقطه زیر بای بسم الله، و یا چهل بار شتر از علوم مربوط به «الف» فاتحه). (2)

ص: 36

1- . کافی 1 / 64 ، خصال 1 / 257 ، بحار 2 / 230 و 36 / 256 و 89 / 98 ، همچنین مراجعه شود به: بصائر الدرجات 198 ، تحف العقول 193 ، تفسیر عیاشی 1 / 14 ، 253 ، شواهد التنزیل 1 / 47 ، کمال الدین 1 / 284 ، کتاب سلیم 634 ، وسائل 27 / 206 ، بحار 40 / 139 ، و

2- . مراجعه شود به بحار 40 / 157 ، 186 و 89 / 93 ، 103 ، نهج الإیمان ، ابن جبر 275 ، مناقب 2 / 43 ، الصراط المستقیم 1 / 219 ، كشف الغمه 1 / 130 ، عوالی اللآلی 4 / 102 ، مشارق أنوار الیقین 119 ، 346 ، مستدرک سفینه البحار 1 / 269 . این روایات در بسیاری از کتب عامه نیز با مضامین مختلف آمده است مانند: اعانة الطالبین ، بکری دمیاطی 1 / 9 ، ینایع المودة 3 / 209 ، 456 ، فیض القدير 1 / 69 . در ملحقات إحقاق الحق 7 / 595 - 594 و 17 / 461 همین روایات را از هروی در شرح عین العلم وزین الحلم 91 و کاکوردی در الروض الأزهر 33 طبع حیدر آباد دکن ، و از میبیدی در شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام 15 ، و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول 26 و شعرانی در لطائف المنن 1 / 171 . و المیزان الکبری 1 / 106 آورده است . و مرحوم مقرر در حاشیه مقتل الحسین علیه السلام 169 آن را از العلم اللدنی غزالی نقل کرده . البته معلوم است که این روایات با یکدیگر تعارضی ندارد ؛ زیرا امیر مؤمنان علیه السلام می تواند از تفسیر سوره حمد یا «باء» بسم الله - یا «الف» فاتحه - هر چه بخواهد مطلب بیان نماید، چهل بار شتر، یا هفتاد، یا کمتر و یا بیشتر، که بستگی به اراده آن حضرت دارد.

ابن عباس گوید: امیر مؤمنان علیه السلام از ابتدای شب تا سپیده صبح «باء» «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» را شرح و تفسیر می کرد ولی مطلب ناتمام مانده و نوبت به شروع در «سین» هم نرسید!

حضرت در آخر فرمود: اگر شب طولانی تر بود، ما هم مطالب بیشتری بیان می کردیم! (1)

آن حضرت فرمود: خدا به من فهم قرآن و دانش آن را عنایت کرده (2) و علوم قرآنی را در من به ودیعت نهاده است. (3)

در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، علم به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام قرآن، از جانب خدا به من اختصاص داده شد. (4)

شما این قرآن را به سخن آرید! هیچگاه برای شما سخنی نخواهد گفت، ولی من برای شما می گویم که مقصود از آیات آن چیست. (5)

این کتاب ساکت است و من بیانگر او هستم و غرض از عبارات آن را بیان می کنم. پس شما تمسک به کتاب ناطق نموده و از حکم کردن به کتاب صامت پرهیز کنید، چون قرآن زبان گویایی جز من ندارد. (6)

ص: 37

-
- 1- الصراط المستقیم 1 / 219 ، بحار 40 / 186 ، مستدرک سفینة البحار 1 / 269 ، غایة المرام 5 / 207 ، ینابیع المودة 1 / 216 ، ملحقات إحقاق الحق 7 / 643 .
 - 2- بشاره المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم 4 ، بحار 27 / 159 و 65 / 120 .
 - 3- بحار 26 / 5 .
 - 4- خصال 2 / 576 ، بحار 31 / 439 .
 - 5- تفسیر قمی 1 / 2 ، نهج البلاغه 223 ، کافی 1 / 60 ، شرح نهج البلاغه 9 / 217 ، مستدرک 17 / 336 ، بحار 31 / 546 و 89 / 23 ، 81 ، با کمی اختلاف .
 - 6- العمدة 329 .

احادیث خاندان پاك پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حاکی از آن است که: قرآن قبل از مردم بر ما نازل و پیش از آنها برای ما تفسیر شده، (1) و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را علمی ماندگار در بین اوصیای خویش قرار داده است. (2) خدای تعالی

فرموده: «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»، (3) و حضرت آن علوم را برای کسی جز ما بازگو نکرده است، این دستور الهی بوده که این علوم را فقط به ما تعلیم فرماید نه دیگران. تأویل کامل قرآن نزد هیچ کس نیست جز نزد امیر مؤمنان علیه السلام. (4)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را برای يك نفر تفسیر کرده و سپس شأن و مقام او را برای امت تفسیر نمود، و او امیر مؤمنان علی علیه السلام است. (5) او قیّم و سرپرست قرآن بود، (6) و برای مردم آن را تفسیر می کرد، و آنچه بین آنها مورد اختلاف بود و به آن آگاهی نداشتند، آنها را راهنمایی می کرد. (7)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره او فرمود: این (علی علیه السلام) جانشین من است بر امت، و بر تفسیر کتاب خدای عزوجلّ (8) او رهبر قرآن است که به وسیله قرآن

ص: 38

-
- 1- بصائر الدرجات 198 ، وسائل 197 / 27 ، بحار 196 / 23 .
 - 2- بحار 3 / 90 - 4 ، وسائل 200 / 27 به نقل از تفسیر نعمانی .
 - 3- القيامة : 16 . ترجمه: زبانت را حرکت مده به آن تا در آن شتاب کنی .
 - 4- الأمان من الأخطار 68 ، بحار 309 / 46 - 308 ، دلایل الإمامه 105 ، بحار 183 / 69 .
 - 5- کافی 1 / 249 ، تأویل الآيات 796 ، بحار الأنوار 71 / 25 ، وسائل الشیعة 177 / 27 .
 - 6- کافی 1 / 168 ، 188 ، رجال کشی 420 ، علل الشرائع 1 / 192 ، وسائل 176 / 27 ، بحار 17 / 23 .
 - 7- تفسیر قمی 1 / 192 - 191 ، بحار 282 / 7 .
 - 8- احتجاج 1 / 60 ، روضه الواعظین 1 / 94 ، العُدّد القویه 174 ، الیقین 351 ، بحار 37 / 209 .

مردم را هدایت می کند و مردم را به سوی قرآن می خواند. (1)

هر کس مطلبی از قرآن برایش روشن نبود و از من یاد نگرفته بود، وظیفه دارد به او رجوع کند که او نیز مانند من تمامی دانش قرآن را - از ظاهر و باطن، و محکم و متشابه آن - دارا می باشد. (2)

خدا قرآن را بر من نازل کرده، هر کس با آن مخالفت کند گمراه شود و هر کس علم آن را از غیر امیرمؤمنان علیه السلام طلب کند هلاک گردد، و هر کس هدایت را از غیر اهل بیت من جويا شود، مرا تکذیب کرده است. (3)

یا علی! تو پس از من به مردم تأویل قرآن را که نمی دانند یاد می دهی، و آنچه را که نفهمند برایشان بیان خواهی نمود. (4)

حضرت در خطبه غدیر می فرمایند: ای مردم! محکومات قرآن را فهمیده و درک کنید، و متشابهات آن را دنبال نمایید. هرگز کسی برای شما تفسیر قرآن نخواهد کرد مگر این کسی که بازوی او را گرفته ام و او علی بن ابی طالب است. (5)

ص: 39

1- . خصائص الأئمة عليهم السلام 75 ، و مراجعه شود به بحار 22 / 486 .

2- . بحار 2 / 260 و 22 / 315 و 65 / 393 به نقل از کتاب طرف سید بن طاوس .

3- . امالی شیخ صدوق 64 ، بحار 38 / 94 ، همچنین مراجعه شود به: الصراط المستقیم 1 / 270 ، بشاره المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم 16 ، وسائل 27 / 186 .

4- . بصائر الدرجات 195 ، مائه منقبة 57 ، الیقین 179 ، 197 ، 243 ، كشف الغمه 1 / 342 ، تقریب المعارف 141 ، التحصین 555 ، بحار 89 / 91 و 37 / 297 ، مستدرک 17 / 335 . همچنین مراجعه شود به: شواهد التنزیل 1 / 39 - 40 ، وسائل 27 / 195 ، بحار 23 / 195 .

5- . رجوع شود به احتجاج 1 / 60 ، التحصین 583 ، روضه الواعظین 1 / 94 ، الیقین 351 ، الصراط المستقیم 1 / 301 ، بحار 37 / 209 .

و فرمود: من در بین شما دو چیز گران بها بجا می گذارم: کتاب خدا و علی بن ابی طالب . بدانید که علی برای شما از کتاب خدا افضل و برتر است چون او مترجم و بیانگر قرآن است. (1)

قرآن و امام بیانگر یکدیگر و موافق هم هستند، امام مردم را به قرآن هدایت می کند و قرآن آنها را به سوی امام. (2)

امام بیانگر مقصود خداوند است از آنچه در قرآن فرموده، (3) و هر يك با دیگری ملازم بوده از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در محکمه عدل الهی حاضر شوند و خداوند بین آن دو و مردم حکم نماید. (4)

ص: 40

1- . مائة منقبة 161 ، المنقبة السادسة والثمانون . علاوه بر روایت فوق، علامه ابن شهر آشوب مازندرانی متوفی 588 به نقل از شیخ مفید (متوفی 413) و همچنین فقیه کبیر شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمهم الله ادله دیگری در این زمینه ارائه نموده اند . (متشابه القرآن 2 / 45 - 44 ، كشف الغطاء 2 / 298) . صاحب جواهر قدس سره نیز تصریح به برتری امام معصوم علیه السلام از کعبه و قرآن نموده است . (جواهر الکلام 21/345) . علامه شیخ علی اکبر نهاوندی رحمه الله در این زمینه بحث نسبتاً مفصلاً دارد (خزينة الجواهر 447 عنوان دوم از باب سوم ، چاپ اول) . و نیز رجوع شود به تعلیقه شرح کافی ملا صالح مازندرانی 7/309 . بعضی از دانشمندان در این موضوع کتابی مستقل به نام «أفضلية النبي صلى الله عليه وآله وسلم على القرآن المجيد» تألیف کرده اند . (فهرست نسخ خطی ناصریه لکهنو 318 ، كشف الحجب 447) .

2- . معانی الأخبار 132 ، تأویل الآيات 273 ، بحار 25 / 194 .

3- . بصائر الدرجات 412 ؛ بحار 25 / 146 .

4- . بشاره المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم 30 ، بحار 74 / 277 .

قرآن که گویا نیست، این پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و خاندان پاک او علیهم السلام هستند که گویای به آن هستند، (1) و مراد از عبارات آن را بیان می کنند. (2) این قرآن نوشته ای است بین دو طرف (جلد)، زبان حرف زدن ندارد، و چاره ای نیست که کسی مطالب آن را بیان کند، و این مردان (خاص) هستند که از جانب او سخن می گویند. (3)

در بسیاری از زیارات و روایات - به تعابیر مختلف - اهل بیت علیهم السلام، به عنوان مترجم و بیانگر وحی الهی و قرآن معرفی شده اند (4).

[قرآن بیانگر هر چیز و تبیان کلّ شیء است ولی به واسطه قیّم و

ص: 41

-
- 1- . تأویل الآيات 559 ، بحار 198 / 23 .
 - 2- . تحف العقول 415 ، خصال 478 / 2 ، عیون أخبار الرضا علیه السلام 1 / 54 و 2 / 121 ، کمال الدین 2 / 336 ، وسائل 27 / 189 ، بحار 10 / 253 - 352 ، 360 - 361 و 36 / 396 - 397 و 65 / 261 .
 - 3- . نهج البلاغه 182 ، احتجاج 1 / 185 ، أعلام الدین 103 ، شرح ابن ابی الحدید 8 / 103 ، ارشاد 1 / 270 ، مناقب 3 / 188 ، بحار 33 / 370 ، 387 - 388 .
 - 4- . مراجعه شود به: کافی 1 / 192 ، فقیه 2 / 609 ، تهذیب الأحکام 6 / 97 ، إعلام الوری 284 ، إقبال 392 ، 607 ، 705 ، بصائر الدرجات 62 ، 104 ، البلد الامین 29 ، 187 ، 279 ، 299 ، جمال الأسبوع 34 ، 500 ، دلایل الامامه 302 ، رجال کشی 306 ، کتاب الغیبة شیخ طوسی 277 ، عیون أخبار الرضا علیه السلام 2 / 274 ، فلاح السائل 241 ، کامل الزیارات 316 ، کتاب سلیم 605 ، 856 ، کتاب المزار 186 ، مصباح شیخ کفعمی 39 ، 475 ، 545 ، مصباح المتهدجد 103 ، 406 ، 842 ، مفتاح الفلاح 244 ، مقنعه 475 ، بحار 22 / 148 و 12 / 24 و 4 / 25 و 26 / 105 ، 248 ، 259 ، 262 و 28 / 14 و 52 / 21 و 86 / 340 و 91 / 81 و 92 / 431 و 95 / 262 و 97 / 187 ، 206 ، 343 و 98 / 371 و 99 / 16 ، 18 ، 21 ، 100 ، 129 ، 150 ، 160 ، 180 ، 214 ، 320 .

سرپرستش، نه به خودی خود چون [خدای تعالی به پیامبران گذشته علیهم السلام فقط بخشی از علم و دانش را عنایت کرده ولی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همه علوم را

عطا کرده و خطاب به آن حضرت فرموده: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»، (1) [پس این کرامت خاص الهی مربوط به شخص حضرت است نه عموم مردم] . (2)

خدای تعالی فرموده: این کتاب را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم، به میراث دادیم. (3) [یعنی این دانش به عموم مردم داده نشده] آنهایی که خدا برگزیده ما (اهل بیت) هستیم، و قرآنی که تبیان کلّ شیء و بیانگر هر چیز است به ما داده. (4)

خدای تعالی همیشه در میان ما خاندان کسی را مبعوث می کند که از اول تا آخر قرآن را بدانند. (5)

ص: 42

-
- 1- النحل : 89 . ترجمه: و کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که روشنگر همه چیز است .
 - 2- الأمان من الأخطار 69 ، دلائل الامامه 106 ، بحار 308 / 46 و 184 / 69 . همچنین مراجعه شود به : الخرائج والجرائح 798 / 2 ، بصائرالدرجات 227 - 228 ، تفسیر عیاشی 2 / 266 ، تفسیر فرات کوفی 145 ، بحار 243 / 13 و 145 / 17 و 64 / 26 ، 194 ، 198 و 432 / 35 و 212 / 40 و 102 / 89 .
 - 3- فاطر : 32 .
 - 4- مراجعه شود به بحار 90 / 95 ، وسائل 27 / 57 به نقل از تفسیر نعمانی ، کافی 1 / 61 ، 226 ، 261 ، و 2 / 222 - 223 ، بصائرالدرجات 47 ، 114 ، 127 - 128 ، 194 ، 197 ، تأویل الآیات 109 ، 243 ، 480 ، 611 ، تفسیر عیاشی 2 / 266 ، مناقب 4 / 250 ، کشف الغمه 2 / 196 ، بحار 133 / 17 و 28 / 26 ، 65 ، 110 - 111 ، 161 و 35 / 47 ، 371 و 74 / 72 و 84 / 89 - 86 ، 89 ، 98 ، 101 .
 - 5- بصائرالدرجات 194 ، تفسیر عیاشی 1 / 16 ، مستدرک 17 / 334 ، بحار 89 / 89 ، 96 .

خداوند فرموده: «وما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، راسخان - در این آیه - فقط يك نفر نیست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آنهاست،

خداوند دانش آن را به او عطا کرده، و آن حضرت به من (علی) تعلیم فرمود. این دانش برای همیشه در (امامان از) نسل ما باقی است (1).

علم قرآن (2) و تفسیر آن نزد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، (3) هیچ کس نمی تواند بگوید قرآن را همان گونه که نازل شده جمع آوری کرده و می داند مگر امیر مؤمنان و امامان پس از او علیهم السلام، اگر دیگران چنین ادعایی کنند دروغ گفته اند. (4)

کجا هستند کسانی که گمان می کنند راسخان در علم آنها هستند نه ما، ادعایی دروغ که حاکی از ستم بر ما و حسادتشان نسبت به ماست (5).

ص: 43

1- کتاب سلیم 941، تفسیر فرات کوفی 67، بحار 64 / 26.

2- اختصاص 266، تفسیر عیاشی 1 / 15، کافی 1 / 229، بصائر الدرجات 194، 196، 200، 479، بحار 23 / 194 و 25 / 358 و 343 / 39 و 95 / 89، 98، وسائل 27 / 181، مستدرک 17 / 331.

3- کافی 1 / 229 - 257، 8 / 5 - 6، محاسن 1 / 273، الخرائج والجرائح 2 / 796، بشاره المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم 4، بصائر الدرجات 195، 212 - 216، 230، تأویل الآیات 243، مناقب 4 / 52، شواهد التنزیل 1 / 400 - 405، بحار 23 / 189 باب أنهم: أهل علم القرآن والذين أوتوه والمنذرون به و 2 / 170 و 23 / 195، و 26 / 170، 195 - 197 و 27 / 159 و 35 / 429 - 435، 40 / 146، 211 و 44 / 184، 65 / 120، 75 / 214 - 213، وسائل 27 / 37، 181، مستدرک 17 / 331. 333، ملحقات إحقاق الحق مجلدات: 3، 14، 20.

4- کافی 1 / 228، بصائر الدرجات 193، تأویل الآیات 243، بحار 89 / 88.

5- مناقب 1 / 285، غرر الحکم 115، نهج البلاغه 201، شرح ابن ابی الحدید 9 / 84، بحار 23 / 205 و 29 / 612.

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی را برای جانشینی علمی پس از خود در بین امت باقی گذاشت یا نه؟ اگر نگذاشته باشد که [العیاذ بالله] نسبت به آینده

امت بی تفاوت بوده و حق آیندگان را نادیده گرفته و ضایع کرده است، اگر بگویند: حجت باقی مانده همان قرآن است، جوابش آن است که: قرآن ناطق و گویا نیست تا امر و نهی کند، ولی برای آن اهلی است که (قیّم و سرپرست آن هستند و) امر و نهی می کنند. (1)

خدا پیروی و اطاعت از اولی الامر - که به امر دین قیام می کنند - را بر مردم واجب کرده مانند اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، لذا فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، (2) سپس مقام و منزلت آن والیان امر را - که عالم به تأویل کتاب او هستند - چنین بیان فرمود که: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»، همه مردم از شناخت تأویل قرآن عاجزند مگر این عده خاص، چون آنها راسخان در علم و امین خدا بر تأویل قرآن هستند.

اصل ایمان، علم و دانش است، خدای تعالی عده ای را اهل علم و دانش قرار داده و از دیگران خواسته است که از آنها اطاعت و پیروی نموده و علم بیاموزند، لذا فرموده است: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (3)

ص: 44

1- . کافی 1 / 245، بحار 25 / 76 .

2- . النساء : 59 . ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر یعنی اوصیای پیامبر را .

3- . النحل : 43 و الأنبياء : 7 . ترجمه: اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید .

و فرموده: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (1) مقصود از بیوت، خانه‌هایی است که دانش انبیا علیهم السلام در آن به ودیعت نهاده شده، و درهای ورود به آن، جانشینان پیامبران علیهم السلام هستند. آنچه از اعمال خیر بر دست اوصیا و عهد و پیمان و حدود تعیین شده از طرف آنها و شرایع و سنت‌ها و معالم دینی آنها نباشد، مردود است و خدا آن را نمی‌پذیرد، و صاحبان آن اعمال در باطن کافرند اگر چه به ظاهر اوصاف اهل ایمان را دارا باشند. (2)

خدای تعالی خود معنای «بیوت» را در قرآن روشن کرده تا نادانان گمان نکنند که مقصود از آن خانه‌ها «ساختمان» است، لذا فرمود: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» پس کسی که علم را از این راه دنبال کند آن را به دست آورد [و گر نه، نه].

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم (هم) فرمود: من شهر علم هستم - و در جای دیگر فرمود: من شهر حکمت هستم - و علی درب ورودی آن است پس هر کس طالب حکمت است باید از درب آن وارد شود،

همه این مطالب در کتاب خدا آمده ولی (شناخت آن کار هر کسی نیست و) تنها اهلش (آن را می‌فهمند و) تأویل آن را می‌دانند، پس هر کس از آنها عدول کرده و از کسانی پیروی کند که ادعای بی‌جا دارند و به دنبال تشابهات قرآن هستند برای فتنه جویی و طلب تأویل آن. (3)

ص: 45

-
- 1- بحار 80 / 66 و 55 / 90 به نقل از تفسیر نعمانی. آیه شریفه البقرة: 189. ترجمه: و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآید.
 - 2- احتجاج 1 / 248، وسائل 27 / 74، 194، بحار 65 / 264 و 90 / 110.
 - 3- قسمتی از آیه: 7 سوره مبارکه آل عمران.

یعنی بدون دلیل و برهان و هدایت الهی از پیش خود آن را تأویل نماید، هم خودش هلاک شده و هم دیگران را به نابودی کشانده، و زیان نموده و کوشش بیهوده ای کرده که از آن نتیجه ای نخواهد گرفت. (1)

راسخان در علم ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستیم، خدا به بقیه امت دستور داده که بگویند: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» - یعنی: «ما بدان ایمان

آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست»، - و تسلیم ما اهل بیت باشند و در امور خویش به ما رجوع کنند (و از اظهار نظر کردن از پیش خود امتناع نمایند) چون خدا فرموده: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ». (2)

شفا فقط در علم قرآن است زیرا خدا می فرماید: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»، (3) ولی برای اهلش بدون هیچ شک و شبهه ای، اهل آن امامان هدایت هستند که خدا درباره آنها فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا». (4)

درباره این آیه، ائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند: این آیه اختصاص به ما دارد. مقصود خدا از این آیه فقط ما هستیم.

ماییم آن کسانی که خدا برگزیده و این قرآن که بیانگر هر چیز است به ما داده است.

ص: 46

1- . بحار 66 / 80 و 55 / 90 به نقل از تفسیر نعمانی .

2- . کتاب سلیم 769 ، بحار 33 / 155 .

3- . الإسراء 82 . ترجمه: و از قرآن ، آنچه شفا و رحمت است برای مؤنان ، نازل می کنیم .

4- . بحار 24 / 112 و 89 / 102 ، تفسیر عیاشی 2 / 263 ، 315 .

پس میراث قرآن فقط برای عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است نه دیگران. (1)

در مورد آیه مبارکه: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (2) فرموده اند: به خدا سوگند که خدای تعالی نفرموده که آیات بینات بین دو طرف (جلد) مصحف است، (بلکه فرمود در سینه های اهل دانش).

راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: آیا ممکن است کسی جز ما باشد؟!

چگونه ممکن است مقصود از این آیه کسی غیر از ما باشد در حالی که راسخان در علم و دانش ما هستیم؟!

مقصود از این آیه فقط ائمه علیهم السلام هستند. (3)

ص: 47

1- . مراجعه شود به: کافی 1 / 214 (باب فی أن من اصطفاه الله من عباده وأورثهم كتابه هم الأئمة) ، بصائرالدرجات 44 - 46 (باب أنهم الذين قال الله فيهم إنه أورثهم الكتاب) ، شواهدالتنزيل 2 / 155 - 157 ، بحار 23 / 212 - 222 (باب أن من اصطفاه الله من عباده وأورثه كتابه هم الأئمة وأنهم آل إبراهيم) . در تفسیرالمیزان آمده است: این روایات آن قدر زیاد است که به حد استفاضه رسیده است . تفسیرالمیزان 17 / 45 ، 50 .

2- . العنكبوت : 49 . ترجمه : بلکه قرآن آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) به آنها داده شده.

3- . کافی 1 / 213 - 214 ، بصائرالدرجات 204 - 207 (باب فی أن الأئمة أوتوا العلم وأثبت ذلك فی صدورهم) ، تأویل الآيات 423 - 424 ، تفسیر فرات 319 ، تفسیر قمی 2/150 ، دعائم الإسلام 1 / 20 ، مناقب 4 / 283 ، 378 ، 420 ، وسائل 27 / 179 - 180 ، 189 - 199 ، مستدرک 17 / 327 - 330 ، بحار 23 / 189 (باب أنهم علیهم السلام أهل علم القرآن والذين أوتوه والمنذرون به) ، و 9 / 229 و 23 / 207 و 24 / 122 و 66 / 80 و 90 / 55 ، و...

در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (1) آمده: هادی در این آیه کسی است که بیانگر آنچه منذر از جانب خدا آورده باشد، و او امیر مؤمنان علی علیه السلام است، و در هر وقت و زمانی امامی از خاندان ما مردم را به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورده هدایت می کند. (2)

در توضیح آیه مبارکه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (3) فرموده اند: یعنی به تمام مطالب و معارف قرآن نایل نمی شود و دسترسی ندارد مگر پاک شدگان که ما هستیم، مقصود ما هستیم که خدا هر پلیدی را از ما دور کرده و ما را (چنانکه باید و شاید) پاک و پاکیزه قرار داده، ماییم آن کسانی که خدا از میان بندگانش انتخاب نموده، ماییم برگزیدگان خدا، مثال های قرآنی برای ما زده شده، و وحی بر ما (خاندان) نازل شده است. (4)

در بیان آیه: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (5) روایت شده: به خدا سوگند تمام دانش کتاب الهی نزد ماست، و بیان آنچه در قرآن آمده پیش ماست نه دیگران،

ص: 48

-
- 1- . الرعد: 7. ترجمه: توفیق هشداردهنده ای و هر گروهی رهبر هدایت کننده ای دارد .
 - 2- . کافی 1 / 191 ، بصائر الدرجات 29 - 31 ، تأویل الآيات 235 - 237 ، تفسیر عیاشی 2 / 203 - 204 ، سعدالسعود 99 ، تفسیر فرات 205 - 206 ، بحار 23 / 3 و 35 / 406 ، شواهد التنزیل 1 / 381 - 395 ، ملحقات احقاق الحق ، مجلدات: 3 ، 4 ، 5 ، 9 ، 14 ، 20 ، 30 .
 - 3- . الواقعة: 79 . ترجمه: جز پاک شدگان به آن دسترس ندارند .
 - 4- . کتاب سلیم 843 - 847 ، بحار 33 / 270 .
 - 5- . الرعد: 43 . ترجمه: و کسانی که کافر شدند می گویند: «تو پیامبر نیستی .» بگو: «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است ، میان من و شما گواه باشد .»

چون ما اهل سر خدا هستیم. (1)

در مورد آیه: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» (2) فرموده اند:

مقصود آل محمد عليهم السلام هستند. (3)

امام صادق علیه السلام در ضمن پاسخ سؤالی به راوی فرمود: آنچه از قرآن پرسیده ای، از خیالات و اوهام گوناگون و مختلف توست، چون قرآن چنین نیست که تو می گویی، همه آنچه شنیده ای معنای دیگری دارد جز آنچه تو می گویی. قرآن مثال هایی است برای قوم و گروهی که دانش آن را دارا هستند نه دیگران، و برای آنهایی که آن را به حق تلاوت کنند، و آنها کسانی هستند که به آن ایمان دارند و آن را کاملاً می شناسند، اما برای دیگران بسیار مشکل است، و به آن راهی ندارند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چیزی دورتر به فهم بشر از قرآن نیست.

این مطلبی است که تمام مردم در آن حیران و سرگردان گشته اند مگر آنچه خدا اراده کند (که کسی را هدایت نماید). (4)

ص: 49

-
- 1- . بصائر الدرجات 212 - 216 ، شواهد التنزیل 1 / 400 - 405 ، بحار 35 / 429 - 435 ، ملحقات إحقاق الحق مجلدات : 3 ، 14 ، 20 .
 - 2- . البقرة : 121 . ترجمه: کسانی که به آنان کتاب داده ایم آن را چنانکه سزاوار است ، می خوانند .
 - 3- . مناقب 4 / 378 ، بحار 23 / 189 ، و مراجعه شود به : تأویل الآيات 82 ، کافی 1 / 215 ، تفسیر عیاشی 1 / 57 ، بحار 23 / 189 باب أنهم عليهم السلام أهل علم القرآن ، والذین أوتوه ، والمنذرون به ، والراسخون فی العلم .
 - 4- . محاسن 268 ، وسائل 27 / 190 ، بحار 89 / 100 .

ابوذر غفاری گوید: ای مردم! . . . این امت در هر چه اختلاف کند، دانش آن نزد خاندان پیامبر علیهم السلام است چون خدا درباره آنها فرموده: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» (1).

در شرح آیه شریفه: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضَّ رَبُّهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (2) فرموده اند: مقصود از عالمان، اهل بیت علیهم السلام هستند (3).

و در ذیل آیه شریفه: «وَتَعْبَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» (4) آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این آیه را خدا درباره من نازل فرمود. ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودیم و آن حضرت ما را از وحی آگاه می کرد، من مطالب را فرا می گرفتم ولی آنها نه، هنگامی که بیرون می رفتیم می گفتند: «ماذا قالَ آئِنَا» (5).

ص: 50

1- . تفسیر فرات کوفی 81 ، بحار 28 / 247 .

2- . العنكبوت : 43 . ترجمه: و این مثلها را ما برای مردم می زنیم و جز دانشمندان آن را درک نمی کنند.

3- . الغارات 1 / 115 ، تفسیر قمی 2 / 148 ، تأویل الآيات 422 ، بحار 9 / 229 ، و 24 / 122 و 33 / 133 .

4- . الحاقه : 12 ترجمه آیه : آن را فرا گیرد و نگاه دارد دریابد و بفهمد گوشى شنوا .

5- . این عبارت ، قسمتی از آیه مبارکه : «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» . سوره حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم : 16 است ، ترجمه آیه: بعضی از آنان به سخنان گوش فرامی دهند ، اما هنگامی که از نزد تو خارج می شوند به کسانی که علم و دانش به آنان بخشیده شده می گویند: «هم اکنون چه گفت ؟!» آنها کسانی هستند که خداوند بر دلهایشان مهر زده و از هوای نفسشان پیروی کرده اند (از این رو چیزی نمی فهمند) .

بنابر فرمایش شیخ طوسی و شیخ طبرسی و دیگر بزرگان شیعه قدس سرهم، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و پیشوایان هدایت علیهم السلام به طریق صحیح ثابت است که تفسیر قرآن جز با روایت صحیح و نصّ صریح جایز نیست. (1)

از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند: با آنچه خدا در قرآن فرموده چه کنیم؟ حضرت فرمود: از علمای آل محمد علیهم السلام پرسید (2).

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است: در تفسیر قرآن بایستی به ما اتکا و اعتماد شود. ما با ظن و گمان در تأویل آن سخن نمی گوئیم، بلکه حقایق آن را به یقین می دانیم. (3)

هیچ کس به کُنه معنا و حقیقت تفسیر و تأویل قرآن نمی رسد مگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیای آن حضرت علیهم السلام (4).

بر حذر باش از اینکه قرآن را مطابق نظر خویش بخوانی، چون مردم در علم و دانش قرآن یکسان نیستند برخلاف بعضی از امور دیگر که در آن یکسان هستند.

مردم نمی توانند به علم قرآن راهی بیابند و یا تأویل آن را بفهمند مگر از محدوده و باب خاصی که خدا برای آنها قرار داده است. (5)

ص: 51

1- . التبیان 1 / 1 - 5 ، مجمع البیان 1 / 13 ، وسائل 27 / 204 .

2- . بصائر الدرجات 196 ، تهذیب الأحکام 6 / 295 ، وسائل 27 / 26 ، بحار 89 / 98 .

3- . امالی شیخ طوسی 121 ، 691 ، امالی شیخ مفید 348 ، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم 106 ، العُدَّة القویة 34 ، وسائل 27 / 195 بحار 43 / 359 .

4- . بحار 8 / 90 ، وسائل 27 / 200 به نقل از تفسیر نعمانی .

5- . محاسن 1 / 268 ، بحار 89 / 100 ، وسائل 27 / 190 .

فقط کسی اهل قرآن و عالم به قرآن است که (دقیقاً) بشناسد ناسخ را از منسوخ، خاص را از عام، محکم را از متشابه، رخصت را از عزیمت، مکی و مدنی آن را، اسباب تنزیل و مبهمات قرآن را در الفاظ جداگانه و پیوسته، دانش قضا و قدر موجود در قرآن، موارد تقدیم، تأخیر، مبین، عمیق، ظاهر، باطن، ابتدا، انتها، سؤال و جواب، مستثنی منه، آنچه حکم در او جاری است، مواردی که صفت برای ماقبل است و قرینه برای مقصود از مابعد، موارد تأکید، تفصیل، فرائض و احکام، معنای حلال و حرام - که اهل الحاد در آن هلاک شده اند - الفاظ متصل و آنچه حمل بر ماقبل و مابعد می شود .

پس کسی که دانش اقسام مذکور را نداشته باشد عالم قرآن و اهل آن نیست . و هر کس ادعای شناخت این مطالب را بدون دلیل نماید، کاذب، دروغگو و اهل شك و ریب است که بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افترا بسته و جایگاهش جهنم است و چه بد بازگشتگاهی است . (1)

اصلاً در علم و امر خداوند چنین چیزی وجود ندارد که کسی بتواند در دین خدا مطابق هوی (و خواسته خویش) و یا رأی و قیاس نظر دهد، خدا قرآن را نازل نمود و در آن بیان هر چیز را قرار داد و برای قرآن و تعلّم آن گروهی را تعیین کرد . کسانی که اهل قرآن هستند و خدا دانش کتاب خویش را به آنها عنایت کرده اصلاً اجازه ندارند که درباره قرآن به هوی و رأی و قیاس نظر دهند . خداوند آنها را به واسطه دانش

ص: 52

اختصاصی و کرامت خویش - که به آنها تفصّل فرموده - از این گونه امور بی نیاز کرده است، آنها اهل الذکر هستند که خدا به امت دستور داده از آنان سؤال نمایند. (1)

علم قرآن را نمی داند مگر کسی که طعم آن را چشیده باشد، پس آن را فقط از اهلش طلب کنید، چون تنها نوری که می شود از آن روشنایی گرفت و پیشوایانی که بایستی به آنها اقتدا کرد، آنها هستند. (2)

برای مردم در قرآن مثل هایی زده شده و خدا در قرآن با پیامبر و ما (اهل بیت) صحبت کرده است، لذا کسی غیر از ما آن را (نمی فهمد و) نمی داند، (3) چون دانش قرآن مخصوص کسانی است که مخاطب آن بوده اند. (4)

(بلکه) از جمله اموری که دانش آن باعث استحقاق امامت است، علم به تمام قرآن است از خاص و عام، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، ریزه کاری های علمی و تأویل های شگفت آن. (5)

دانش کتاب خدا - که همه چیز را در بر دارد - نزد ما اهل بیت است، خدا به ما علم و دانشی عطا کرده که جز ما کسی از آن آگاه نیست (6).

ص: 53

1- . کافی 8 / 5 - 6 ، بحار 75 / 214 - 213 .

2- . کافی 8 / 389 ، وسائل 27 / 185 ، بحار 74 / 370 .

3- . تفسیر قمی 2 / 425 ، وسائل 27 / 205 ، بحار 24 / 71 و 51 / 49 .

4- . کافی 8 / 311 ، تأویل الآیات 251 ، وسائل 27 / 185 ، بحار 24 / 237 و 46 / 349 .

5- . تفسیر عیاشی 1 / 322 ، بحار 25 / 149 .

6- . تفسیر عیاشی 1 / 16 ، بحار 89 / 96 .

و در مذمت گروهی فرموده اند: آنها به آیات متشابه احتجاج کرده و با آراء خویش آن را تأویل نمودند، و چون نظر خویش را پسندیدند خبر مآثور را موهوم پنداشتند، بی رویه در اعماق شبهات و تاریکی ظلمات فرو رفتند، بدون اینکه پرتوی از نور قرآن گرفته باشند و یا از دانش صحیح (مکتب وحی) چیزی بدانند. (1)

آنها می خواستند از پیش خود (و بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام) راه را پیدا کنند [لذا شروع به اشکال تراشی و شبهه افکنی کردند، و در امور دین] می گفتند: چرا...؟ کی...؟ چگونه...؟ لذا از همان طریقی که می خواستند احتیاط کرده و ایمن باشند به هلاکت و نابودی کشیده شدند، این نتیجه اعمال خودشان بود وگرنه خدای تعالی به کسی ظلم نمی کند. اصلاً این سؤالات و اشکالات بر آنها روا نبود و هیچ لزومی نداشت، بلکه آنچه بر آنها فرض و واجب بود این بود که در موارد حیرت و سرگردانی توقف کنند و در آنچه نمی دانند به دانشمند و اهل استخراج آن رجوع نمایند، چون خدا فرموده: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»، مقصود از «اولی الامر» آل محمد علیهم السلام هستند، و آنها مطالب را از قرآن استخراج می کنند. (2)

غرض از ردّ و باز گردانیدن به خدا - در این آیه - تمسک و أخذ به آیات محکم، و مقصود از ردّ به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تمسک به سنت جامع آن

ص: 54

1- . کشف الغمه 2 / 99 ، بحار 27 / 193 .

2- . تفسیر عیاشی 1 / 260 ، وسائل 27 / 171 ، بحار 23 / 295 - 296 .

حضرت است که مورد اختلاف نباشد (و قطعاً معلوم باشد که روش و سیره حضرت بوده است)، و ما اهل بیت پیامبر هستیم که محکمات آیات را استخراج کرده و متشابهات را از آن جدا نموده، و ناسخ را از منسوخ تشخیص می دهیم. (1)

و خطاب به کسی که ادعای دانستن تفسیر قرآن می کرد، فرمودند: آیا تو - چنانکه باید - شناخت صحیح و درست از کتاب خداوند داری؟! آیا ناسخ و منسوخ آیات را می دانی؟! تو ادعای علمی بس عظیم نموده ای، وای بر تو! خدا این دانش را فقط نزد اهل قرآن - که کتابش را بر آنها نازل کرده - قرار داده نه دیگران. وای بر تو! این علم نزد عده ای مخصوص از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. (2)

در آیه شریفه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، اهل الذکر امامان معصوم علیهم السلام می باشند [خواه مقصود از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد یا قرآن]، تنها کسانی که مردم وظیفه دارند سوالات خود را نزد آنها مطرح کنند. خدای تعالی برای (تعلیم) قرآن گروهی ویژه قرار داده که به واسطه آنها مردم را از همه خلائق بی نیاز کرده، جز آنچه آنها فرمان دهند علم نیست، خدا دستور نداده است که از جهال و نادانان سؤال کنند. (3)

ص: 55

-
- 1- . تحف العقول 134 ، بحار 74 / 250 .
 - 2- . علل الشرائع 89 / 1 ، وسائل 47 / 27 ، بحار 2 / 292 .
 - 3- . کافی 1 / 50 ، 210 - 212 ، 295 ، بصائر الدرجات 38 - 43 ، تأویل الآیات 258 - 259 ، 318 ، بحار 2 / 120 ، 312 و 16 / 359 و 23 / 172 - 188 احادیث شماره : 1 ، 2 ، 3 ، 4 ، 12 ، 15 - 36 ، 42 - 46 ، 48 ، 54 - 55 ، 62 - 63 و 230 / 25 و 36 / 167 ، 177 ، وسائل 25 / 27 ، 63 - 66 ، 70 ، 72 ، 76 ، 155 ، مستدرک 17 / 275 ، 268 - 271 ، 276 ، 283 ، شواهد التنزیل 1 / 423 - 436 ، ملحقات احقاق الحق مجلدات : 2 ، 3 ، 9 ، 12 ، 14 .

وظیفه مردم آن است که قرآن را همان گونه که نازل شده بخوانند ولی هرگاه نیاز به تفسیر پیدا کردند [به ما رجوع کنند چون فقط] به واسطه ما اهل بیت (به معانی آیات) هدایت می شوند. (1)

مبادا قرآن را به رأی خویش تفسیر کنی، بایستی آن را از علما (یعنی اهل بیت علیهم السلام) یاد بگیری و بفهمی، چه بسا ظاهر بخشی از آیات مانند کلام انسان ها باشد، ولی آن کلام، کلام خداست و تأویل آن شباهتی با کلام بشر ندارد، پس کلام خدا را مانند کلام بشر مپندار که خودت هلاک شوی و مردم را هم گمراه نمایی. (2)

تنبیه:

در بسیاری از روایات از متعلق نهی با لفظ «تفسیر» یاد شده و دانش مخصوص معصومان علیهم السلام نیز «تفسیر قرآن» دانسته شده است، و در بعضی از روایات لفظ «تأویل» به کار رفته است لیکن تأویل به معنای تفسیر نیز استعمال می شود. (3)

ص: 56

-
- 1- . تفسیر فرات کوفی 257 ، بحار 197 / 27 ، وسائل 202 / 27 .
 - 2- . توحید شیخ صدوق 263 ، بحار 107 / 89 و 136 / 90 ، مستدرک 326 / 17 .
 - 3- . برای توضیح بیشتر مراجعه شود به مطلب شماره 46 در بخش پنجم .

بخش دوم: ادله قائلین به استقلال قرآن و نقد آن

اشاره

ص: 57

مجموع مطالب تفسیر المیزان در زمینه تفسیر قرآن به قرآن، و ادعای «استقلال قرآن در حجیت» را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

نخست ادله اثبات استقلال قرآن شامل :

الف (آیات

ب) روایات، یعنی اخباری که امر به تمسک به قرآن نموده ، روایاتی که عرض اخبار بر قرآن را لازم دانسته ، و احادیثی که - به تصور ایشان - بالمطابقه بر مقصود دلالت دارد .

ج) سیره عملی اهل بیت علیهم السلام

دیگر آنچه در ردّ مخالفان نظریه خویش ارائه نموده است شامل :

الف (اشکال در استدلال آنها به آیات

ب) اشکال در استدلال آنها به روایات، یعنی روایات ناهیه از تفسیر به رأی ، قول به غیر علم در قرآن ، خوض و جدال در آن و... و حدیث تقلین و غیره .

سپس ایشان در آخر وجه جمعی برای روایات مختلف که در این زمینه وارد شده است، ارائه داده اند که خواهد آمد .

ص: 59

کلام صاحب تفسیر المیزان

در تفسیر المیزان ادعا شده است که :

* خدا فقط به تدبیر در قرآن دعوت نموده است .

* قرآن در بیان مطالب خویش مستقل است .

* تحدی به قرآن اقتضا می کند که فهم قرآن حتی منوط به بیان خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم نباشد .

و برای اثبات این مدعا به آیات ذیل تمسک کرده است:

1. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» . (1)

2. «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» . (2)

3. «هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ» . (3)

4. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» . (4)

5. «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» . (5)

ص: 60

-
- 1- النساء : 82 . ترجمه: آیا در قرآن تدبیر و اندیشه نمی کنند؟! و اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می یافتند .
 - 2- النحل : 89 . ترجمه: و کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که روشنگر همه چیز است .
 - 3- البقرة : 185 . ترجمه: قرآن راهنمای مردم و آیات روشن هدایت و فرقان جداکننده حق از باطل است .
 - 4- النساء : 174 . ترجمه: و ما به سوی شما نوری آشکار فرستادیم .
 - 5- فصلت : 3 . ترجمه: کتابی است که آیات آن به تفصیل بیان شده ، قرآنی به زبان عربی ، برای گروهی که می دانند .

6. «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (1).

7. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (2).

بیان ایشان در استدلال به این آیات چنین است :

خداوند دعوت کرده تا در آیتش تدبر کنند ، و عقل و فهم خود را در فهمیدن آن به کار ببندند .

و به وسیله تدبر اختلافی که ممکن است در آیتش به نظر برسد ، بر طرف نمایند .

خدای تعالی قرآن کریم خود را هدایت و نور و تبیان کل شیء معرفی کرده ، آن وقت چگونه ممکن است چیزی که خودش نور است ، به وسیله غیر خودش روشن شود ؟!

و چگونه تصور دارد چیزی که هدایت است ، خودش محتاج باشد تا او را هدایت کنند ؟!

و چگونه چیزی که خودش بیان هر چیز است ، محتاج باشد تا آن را بیان کنند ؟! (3)

فهمیدن حقایق قرآن ، و تشخیص مقاصد آن ، از راه اباحت علمی دو جور است :

ص: 61

1- النحل : 103 . ترجمه: واین قرآن به ، زبان عربی آشکار است .

2- العنکبوت : 69 . ترجمه: و کسانی که در راه ما بکوشند ، آنها را به راههای خویش هدایت خواهیم کرد .

3- تفسیرالمیزان 6 / 1 ، ترجمه تفسیرالمیزان 9 / 1 - 10 با حذف مثالهای مترجم .

یکی: اینکه ما در مسئله ای که قرآن متعرض آن است، بحثی علمی و یا فلسفی را آغاز کنیم، و همچنان دنبال کنیم، تا حق مطلب برایمان روشن و ثابت شود، آن وقت بگوییم: آیه هم همین را می گوید، این روش هر چند که مورد پسند بحثهای علمی و نظری است، و لکن قرآن آن را نمی پسندد.

دوم: اینکه برای فهم آن مسئله، و تشخیص مقصود آن آیه، از نظائر آن آیه کمک گرفته، منظور از آیه مورد نظر را به دست آوریم، و این روشی است که می توان آن را تفسیر خواند، خود قرآن آن را می پسندد، چون قرآن خود را تبیان کل شیء می داند، آن وقت چگونه ممکن است که بیان خودش نباشد، قرآن خود را هدایت مردم، و بیناتی از هدی، و جدا سازنده حق از باطل معرفی نموده، می فرماید: «هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»، آن وقت چطور ممکن است هدایت، و بینه، و فرقان، و نور مردم در تمامی حوائج زندگیشان باشد، ولی در ضروری ترین حاجتشان که فهم خود قرآن است، نه هدایت باشد، و نه تبیان، و نه فرقان، و نه نور؟

قرآن به تمامی افرادی که در راه خدا مجاهدت می کنند مژده داده که ایشان را به راه های خود هدایت می کند، و فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا». .

آن وقت در مهم ترین جهادشان که همانا فهم کلام پروردگارشان است، ایشان را هدایت نکند؟ (و به فرضیات علمی احاله کند)، و چه جهادی اعظم از مجاهدت در فهم کتاب خدا، و چه سبیلی بهتر از سبیل قرآن بشر را به سوی او هدایت می کند؟!

و آیاتی که قرآن را چنین معرفی می کند بسیار است. (1)

چگونه ممکن است خدای تعالی از آیه معنایی در نظر داشته باشد ، ولی لفظ آیه بر آن معنا دلالت نداشته باشد ؟

با اینکه خدای تعالی کتابش را هدایت و نور و مبین خوانده و در آیه : «تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» فرموده : این کتاب در معرض فهم کفار نیز هست ، تا چه رسد به فهم مؤمنین !

و نیز فرموده : «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» .

پس هر مطلبی که آیه ای از آیات قرآن متعرض آن است در خور فهم مردم است ، نه اینکه فهمیدنش ممتنع و اطلاع به مفهومش محال باشد ، و اما آن معارفی که درکش خارج از فهم بشر است از قبیل زمان وقوع قیامت و سایر حقایقی که در پس پرده غیب است ، هیچ آیه ای از قرآن متعرض آن نشده ، تا آن آیه را متشابه بخوانیم. (2)

حق مطلب این است که راه به سوی فهم قرآن به روی کسی بسته نیست، و خود بیان الهی و ذکر حکیم بهترین راه برای فهم خودش می باشد ، به این معنا که قرآن کریم در بیانگری مقاصدش احتیاج به هیچ راهی دیگر ندارد ، پس چگونه تصور می شود کتابی

ص: 63

1- . تفسیر المیزان 1 / 11 ، ترجمه تفسیر المیزان 1 / 18 - 17 .

2- . تفسیر المیزان 3 / 35 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 54 .

که خدای تعالی آن را هدایت و نور معرفی کرده و تبیان کل شیء خوانده، محتاج به هادی و رهنمایی دیگر باشد، و با نور غیر خودش روشن، و با غیر خودش مبین گردد. (1)

ایشان در تفسیر آیه شریفه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» گوید:

از آیه شریفه چند نکته استفاده می شود: اول اینکه قرآن کریم کتابی است که فهم عادی به درک آن دسترسی دارد، دوم اینکه قرآن کریم کتابی است که نه نسخ می پذیرد و نه ابطال و نه تکمیل و نه تهذیب و نه هیچ حاکمی تا ابد می تواند علیه آن حکمی کند، (2) چون چیزی که یکی از این امور را می پذیرد باید طوری باشد که نوعی تحول و دگرگونی را بپذیرد و چون قرآن اختلاف نمی پذیرد، همین خود دلیل است بر اینکه تحول و تغیر را نمی پذیرد، پس نسخ و ابطال و چیزی از این قبیل در آن راه ندارد و لازمه این معنا آن است که شریعت اسلامی تا روز قیامت استمرار داشته باشد. (3)

و باز در استدلال به همین آیه گوید:

(این آیه) دلالت روشنی دارد بر اینکه معارف قرآن معارفی است که هر دانشمندی با تدبر و بحث پیرامون آن می تواند آن را درک کند و اختلافی که در ابتدا و به ظاهر در آیات آن می بیند بر طرف سازد.

ص: 64

1- . تفسیر المیزان 86 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 133 / 3 .

2- . در ترجمه این قسمت مسامحه شده است، چون تعبیر مؤلف: «ولا- أي حاكم يحكم عليه أبدا»، با توجه به سیاق کلام ایشان معنایش این است که: هیچ دلیلی نمی تواند دلیل حاکم بر قرآن باشد.

3- . تفسیر المیزان 20 / 5 - 21 ، ترجمه تفسیر المیزان 28 / 5 .

و با اینکه این آیه در مقام تحدی و بیان اعجاز قرآن است ، معنا ندارد در چنین مقامی فهم قرآن را مشروط به فهم صحابه و شاگردان ایشان بدانیم ، حتی معنا ندارد که در چنین مقامی آن را مشروط به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدانیم (1)

در حاشیه کفایة الاصول ایشان در استدلال به همین آیه آمده است :

آیه شریفه : «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» گذشته از دلالت بر حجیت ظاهر قرآن ، دلالت دارد بر اینکه برای فهم آنچه خداوند از آیات قرآن اراده کرده ، نیاز به چیزی غیر از خود قرآن نیست ، لازمه این مطلب آن است که در مورد عمومات قرآن فقط نیاز به فحص از مخصص موجود در خود قرآن داریم ، نه هر مخصصی .

البته آیه شریفه : «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را هم - که همان سنت باشد - برای ما حجت می کند ، پس لازم است عمومات قرآن به آن هم تخصیص زده شود . ولی در آیاتی که مربوط به احکام فرعی نباشد چنانکه برای فهم آن به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حواله شده ، همچنین به عقل انسان حواله شده است ، در نتیجه بیان موجود در خود آیات قرآن برای فهم مقصود از آن کافی است .

گذشته از آنکه سیاق آیه : «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» برای اثبات این مطلب کافی است ؛ زیرا از آن فهمیده می شود که قرآن برای

ص: 65

بر طرف کردن اختلاف از خودش کافی است حتی برای کسانی که حاضر نیستند به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گوش دهند .

از آنچه گفتیم معلوم شد که : در فحوص از مخصص برای عمومات قرآن ، در غیر احکام فرعی رجوع به خود قرآن کافی است و هیچ لزومی ندارد که به دنبال فحوص از مخصص آن در سنت باشیم . (1)

و باز در حاشیه کفایه گوید:

خداوند می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» این آیه سرزنش کفار و منافقینی است که قرآن را از جانب خدا نمی دانند . معنا ندارد که خدا آنها را به بیانات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ارجاع دهد و بگوید: [قرآن به ضمیمه] کلام دیگری [یعنی معصومین علیهم السلام] اختلاف کثیر [که لازمه من عند غیر الله بودن است] ندارد .

اگر قرآن در اولین نظر بی اختلاف بود، بایستی در آیه ، (افلا یرون) و مانند آن استعمال می شد نه (افلا یتدبرون) که دعوت به تدبر است . تدبر یعنی گرفتن مطلبی پس از مطلب دیگر، و رسیدگی به برخی پس از بعض دیگر .

اگر قرآن ظهوری نداشت که بشود به آن احتجاج و استدلال کرد این آیه بی معنا بود . پس تمام احتمالاتی که در آیات قرآن تصور شود، به آیات دیگر بر طرف می شود . و همه مردم از این مقدار فهم برخوردار هستند و ربطی به علوم فوق العاده قرآنی که مخصوص معصومین علیهم السلام است، ندارد .

ص: 66

پس تفسیر به رأی هرچه باشد غیر از تدبّر است . . . و همین نکته - یعنی بر طرف شدن اختلافات آیات به تدبّر - موجب می شود که ظاهر همه آیات بدون استثنا حجت باشد. (1)

ایشان در مناقشه برخی از نظریات گفته :

وجه اول لوازم غلطی دارد که کمترین آن این است که باید ملتزم شویم که بعضی از آیات قرآنی آیاتی باشد که فهم عامه مردم به درک تأویل یعنی تفسیر آن نرسد ، و نتواند مدلول و معنای لفظی آنها را بفهمد .

و نمی توانیم به چنین چیزی ملتزم شویم ، چون خود قرآن گویای این مطلب است که به منظور فهم همه مردم نازل شده. (2)

و در جای دیگر در ضمن ردّ کلامی گوید:

ان ذلك مخالف لمنطوق الآيات الدالّة على أن القرآن يفسّر بعضه بعضا .

یعنی: این بر خلاف صریح آیاتی است که دلالت می کند بر اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند. (3)

ص: 67

1- . حاشیه کفایه 2 / 208 .

2- . تفسیر المیزان 3 / 47 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 72 .

3- . تفسیر المیزان 3 / 57 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 89 .

1. بر فرض که این آیات دلالت داشته باشد که همه قرآن - محکم و متشابه آن - قابل درک است، چون مبنای خود مؤلف این است که در هر مطلبی بایستی به همه آیات مربوطه مراجعه کرد تا نتیجه نهایی به دست آید، پس ایشان باید بقیه آیات مربوط به این بحث را نیز بررسی نماید - مانند آیه هایی که مورد استناد مخالفان نظریه استقلال قرآن واقع شده و در بخش سوم خواهد آمد - و سپس نتیجه گیری کند .

2. آیا استدلال به این آیات از مصادیق تفسیر به رأی محسوب نمی شود؟! زیرا پس از بنا گذاشتن بر اینکه قرآن نیاز به بیان ندارد این آیات مطابق آن تفسیر و توجیه شده است .

3. استدلال به این آیات دوری است چون در صورتی استدلال به آن تمام است که آیات متشابه حجّت باشد، و این آیات از محکّمات نیست - یعنی چنین نیست که ظهور در مدعای ایشان داشته و احتمال دیگری در آن راه نداشته باشد - پس از متشابهات است، (1) به این دلیل که در مقابل ایشان ادّعای اجماع شده بر اختصاص حجّیت به ظواهر، بلکه خود ایشان پذیرفته که کلام او با قول مشهور بین فریقین مخالف است ،

ص: 68

1- . البته معلوم است که محکم و متشابه بودن نسبی است ، چنانکه خود ایشان - در تفسیر المیزان 3 / 60 - 64 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 98 - این مطلب را پذیرفته است، و مقصود آن است که این آیات یا اصلاً بر مقصود ایشان دلالتی ندارد یا از این جهت تشابه دارد، نه اینکه این آیات علی الاطلاق متشابه باشد .

و اگر این آیات محکم بود دیگر جایی برای نزاع باقی نمی ماند، و شهرت و یا اجماع بر خلاف آن منعقد نمی گشت .

4 . با توجه به آنچه گذشت چرا اتباع متشابه شامل آن نشود!؟

پاسخ تفصیلی

اشاره

آیاتی که ایشان بدان استناد نموده هیچ کدام دلالت بر مدعای ایشان ندارد برای روشن شدن مطلب يك به يك آن آیات را بررسی می کنیم :

آیه اول :

عمده تکیه ایشان بر آیه (افلا یتدبرون) است و اشکالش آن است که :

اولاً : در تفسیر این آیه اختلاف است، و استدلال فقط بر بعضی از احتمالات تمام است .

و ثانياً : بر فرض تسلیم، آنچه ممکن است در دلالت آیه ادعا شود آن است که با تدبّر در قرآن کشف می شود که اختلافی در بین آیات آن نیست، نه اینکه همه آیات حتی متشابهات برای همه قابل درك باشد .

آیه دوم و سوم و چهارم :

قرآن تبیان کل شیء است ولی ما قاصر از استفاده از آن هستیم، و بهترین دلیل برای این مطلب این است که بزرگان علما و دانشمندان هنوز نتوانسته اند همه مجهولات خود را با آن بر طرف سازند .

ص: 69

پس آیاتی که قرآن را نور، هدایت، و بیان برای مردم و... معرفی می کند معنایش این نیست که مردم بدون وساطت اهل بیت علیهم السلام بتوانند از

همه مطالب قرآنی استفاده کنند؛ لذا در روایات آمده است که تبیان کل شیء بودن آن اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام دارد. (1)

در بخش پنجم کلام سید بن طاوس خواهد آمد که: کسی که انصاف دارد می پذیرد که ظاهر این آیات مراد نیست، قرآن فی نفسه بیان و تبیان... است، ولی نیاز به بیان الهی و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام دارد. (2)

آیه پنجم:

اما آیه شریفه «كِتَابٌ فَصَّلَتْ . . .» در خود آیه قید شده که «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» نه همه مردم! و در روایات تصریح شده که مقصود از «قوم

یعلمون» امامان معصوم علیهم السلام هستند. (3)

آیه ششم:

اما آیه: «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»، (4) با ملاحظه صدر آیه شریفه معلوم

ص: 70

1- . مراجعه شود به روایات و آدرسهایی که ذیل همین آیه صفحه 41 - 42 گذشت .

2- . سعدالسعود 222 .

3- . مراجعه شود به الغارات 1 / 115 ، محاسن 1 / 268 ، بحار الأنوار 33 / 133 و 89 / 100 ، وسائل الشیعة 27 / 190 .

4- . استدلال ایشان به این آیه در صفحه 136 خواهد آمد .

می شود که آیه هیچ ربطی به مدّعی ایشان ندارد، چون صدر آیه چنین است: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (1) .

پس در برابر کسانی که حضرت را متهم کرده بودند که این مطالب را از شخصی عجمی یاد گرفته است خدای تعالی می فرماید: «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»، در این صورت «مبین» خواه وصف «لسان» باشد یا «عربی» از آن استفاده می شود این قرآن به زبان عربی مبین نازل شده - که در بیان و دلالت بر معانی و مفاهیم کاملاً رسا می باشد - و به زبان عجمی نازل نشده است . با این حال آیا «عربی مبین» بودن اقتضا می کند که مردم بدون وساطت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام بتوانند همه آیات را بفهمند؟!

آیه هفتم:

وعده ای که خدا داده که «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» معنایش این نیست که انسان با مجاهده از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیای آن حضرت علیهم السلام بی نیاز می شود . و هدایت شدن انسان به راههای الهی مستلزم این نیست که هیچ تشابهی در آیات قرآن برایش باقی نماند؟!

ص: 71

1- . ترجمه: و همانا می دانیم که ایشان می گویند بشری او را آموزش و تعلیم می دهد، زبان کسی که این نسبت را به او می دهند عجمی ، و این (قرآن به) ، زبان عربی آشکار است .

1. تدبیر در محکّمات و ایمان به متشابهات

اینکه ایشان گوید: خدا فقط دعوت به تدبیر در قرآن نموده است .

تمام نیست؛ زیرا چنین نیست که خدای تعالی فقط دعوت به تدبیر در آیات کرده باشد، بلکه خدای تعالی دعوت به تدبیر در محکّمات آیات و ایمان (اجمالی) به متشابهات کرده است، چنانکه مشهور از آیه شریفه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (1) همین را فهمیده اند. (2)

و روایت ذیل آیه که خود ایشان نقل کرده نیز همین را می رساند، (3) در بقیه روایات هم این مطلب به صراحت بیان شده. (4) بلکه علم به متشابه مخصوص اهل بیت علیهم السلام دانسته شده است .

آری اگر بیان آیه متشابه به دلیل معتبر به ما رسید تدبیر در آن جایز است، و در غیر این صورت دنبال فهم آیه متشابه بودن - بنابر فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام - داخل در تعمّق است که در روایات از آن نهی شده، بلکه از اصول و ریشه های کفر شمرده شده است. (5)

ص: 72

-
- 1- . ترجمه: تأویلش را جز خدا و راسخان در علم ریشه داران در دانش کسی نمی داند.
 - 2- . مراجعه شود به بخش پنجم، به خصوص شماره های 9 و 38 .
 - 3- . ترجمه روایت را در صفحه 118 آورده ایم، مناسب است مراجعه شود .
 - 4- . مراجعه شود به صفحه 23 - 28 «کافی بودن ایمان اجمالی در آیات متشابه» .
 - 5- . نهج البلاغه 473 - 474 ، خصال 233 ، تحف العقول 166 کافی 2/ 392 ، بحار 65 / 384 و 69 / 90 ، 122 ، 118 - 119 .

علامه حلی رحمه الله می فرماید: در متشابهات هم مقصود خدا این است که به آن آیات عمل کنیم، ولی جز با دریافت مراد آن از طریق معصومان نمی شود اطمینان پیدا کرد که در فهم و عمل به آن اشتباه نکرده ایم. (1)

محقق خویی - در شرح کلام امیرمؤمنان علیه السلام: «وموسّع علی العباد فی جهله» - گوید: مانند متشابهات که خدا دانش آن را مخصوص به راسخان در علم قرار داده و بقیه تکلیفی نسبت به آن ندارند. (2)

شیخ آقا بزرگ طهرانی می نویسد: خدای تعالی فقط محکّمات را «أُمُّ الْكِتَابِ» و حجت برای رجوع و تمسک قرار داد، ولی در متشابهات دستور به توقّف از تأویل صادر نموده و فرمود که علم آن را به خدا و راسخان واگذار نمایند. (3)

2. قرآن بدون عترت؟! هرگز!

آیا از این عبارات:

قرآن کریم کتابی است که فهم عادی به درک آن دسترسی دارد.

راه به سوی فهم قرآن به روی کسی بسته نیست.

قرآن کریم در بیانگری مقاصدش احتیاج به هیچ راهی دیگر ندارد.

ص: 73

1- الفین 98.

2- منهاج البراعه 2 / 185.

3- الذریعه 4 / 232 - 233.

چگونه تصور می شود کتابی که خدای تعالی آن را هدایت و نور معرفی کرده و تبیان کل شیء خوانده، محتاج به هادی و رهنمایی دیگر باشد، و با نور غیر خودش روشن، و با غیر خودش مبین گردد؟! و... .

بی نیاز بودن از عترت علیهم السلام استفاده نمی شود؟!!

این مطالب چگونه با حدیث ثقلین و مانند آن جور در می آید؟!!

آیا هیچ ابهامی در قرآن وجود ندارد؟

آیا تمام آیات قابل فهم است؟!!

آیا با قرآن تمام مجهولات بر طرف شده است؟!!

مگر همه علما در اصول و غیر آن تصریح نکرده اند که حجیت قرآن اختصاص به ظواهر آن دارد؟

بدون شك قرآن هدایت، نور، تبیان کل شیء و... است، ولی نه به طور مستقیم برای همه؛ زیرا بشر عاجز و ناتوان است که با اندیشه ناقص خویش بتواند به آن پی ببرد، و جز به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام که راسخان در دانش هستند راهی برای رسیدن به آن ندارد. لذا امام باقر علیه السلام - در جواب کسی که به حضرت عرض کرد: شما گفته ای که هیچ مطلبی از قرآن نیست مگر اینکه شناخته شده است؟ - فرمود: من گفته ام: چیزی از قرآن نیست مگر اینکه بر آن دلیل گویایی از جانب خدا در قرآن وجود دارد که مردم از آن آگاهی ندارند. (1)

ص: 74

ادعای ایشان خلاف وجدان است، چنانکه در موارد متعدّد ناخود آگاه بر خلاف آن سخن گفته! مثلاً در ردّ معنای سیزدهم محکم و متشابه می گوید:

بعضی گفته اند: «محکم آن آیاتی است که عقل در درك آن راه دارد، و متشابه آن است که چنین نباشد». این وجه نیز درست نیست، برای اینکه سخنی است بدون دلیل، و آیات قرآنی هر چند به این دو قسم تقسیم می شوند، ولی صرف اینکه بعضی از آیات قرآن آن طور، و بعضی دیگر این طور هستند دلیل نمی شود بر اینکه محکم، آیات قسم اول، و متشابه آیات قسم دوم باشد. (1)

و در مورد علت وجود آیات متشابه در قرآن اقوالی ذکر کرده، و سپس در ابطال اولین نظریه گفته است:

اما چیزهایی که عقل آدمی اصلاً آنها را درك نمی کند، و تنها باعث فریب خوردن آنان می شود، یعنی باعث می شود که خیال کنند آنها را می فهمند، برخورد با این گونه امور خضوع آور نیست، و خضوع در آنها معنا ندارد، مانند آیات متشابهی که عقل در فهم آن سرگردان است، و خیال می کند آن را می فهمد در حالی که نمی فهمد. (2) و باز در اشکال بر نظریه دوم در همان زمینه گوید:

ص: 75

1- . تفسیر المیزان 38 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 58 / 3 .

2- . تفسیر المیزان 56 / 3 - 57 ، ترجمه تفسیر المیزان 87 / 3 .

این وجه هم چنگی به دل نمی زند برای اینکه خدای تعالی آن قدر آیات آفاقی (در طبیعت) و انفسی (در بدن انسان) خلق کرده که اگر انسان های امروز و فردا و میلیون ها سال دیگر در آن دقت کنند به آخرین اسرارش نمی رسند . و در کلام مجیدش هم به تفکر در آن آیات امر فرموده ، هم امر اجمالی که فرموده (در آیات آفاق و انفس فکر کنید) ، و هم به طور تفصیل که در مواردی خلقت آسمانها و زمین و کوهها و درختان و جنبندگان و انسان و اختلاف زبانهای انسانها و الوان آنان را خاطر نشان ساخته است .

و نیز سفارش فرموده تا در زمین سیر نموده در احوال گذشتگان تفکر نمایند ، و در آیاتی بسیار تعقل و تفکر را ستوده ، و علم را مدح کرده ، پس دیگر احتیاج نبود که با مغلق گویی و آوردن تشابهات عقول را به تفکر وادارد، و در عوض فهم و عقل مردم را دچار گمراهی سازد، و در نتیجه فهم ها و افکار بلغزد، و مذاهب مختلفی درست شود. (1)

این چند نمونه از مواردی است که مطلب به صراحت در کلام خود ایشان بیان شده بود .

4 . روایات چه می گوید ؟

کلام ایشان اصلاً با روایات سازگار نیست، و دقیقاً در نقطه مقابل آن قرار دارد، چنانکه از مراجعه به بخش اول کتاب روشن می شود، برای نمونه به يك روایت اشاره می کنیم .

ص: 76

1- . تفسیر المیزان 57 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 87 / 3 - 88 .

شخصی ادعا می کرد که آیات قرآن تناقض دارد . او به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: من در قرآن شك کرده ام . . . چون می بینم آیات آن یکدیگر را تکذیب می کند !

حضرت به او فرمود: آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می کنند نه تکذیب، ولی تو عقلی که از آن بهره مند باشی نداری .

سپس حضرت پس از پاسخ تفصیلی به شبهات او ، متعرض رفع اشکال از آیات دیگری شده و فرمودند: صاحب علم (الهی) نمی تواند هر دانشی را برای همه مردم تفسیر (و بیان) نماید

مبادا قرآن را به رأی خویش تفسیر کنی، بایستی آن را از علما (یعنی اهل بیت علیهم السلام) یاد بگیری و بفهمی، چه بسا ظاهر بخشی از آیات مانند کلام انسان ها باشد، ولی آن کلام، کلام خداست و تأویل آن شباهتی با کلام بشر ندارد، پس کلام خدا را مانند کلام بشر مپندار که هلاک می شوی و مردم را هم گمراه می نمایی .

خداوند کلام خود را بر سه قسم قرار داده است:

بخشی از آن برای عالم و جاهل قابل فهمیدن است .

بخشی دیگر ویژه کسانی است که از ذهن صاف و حس دقیق و تشخیص صحیح بهره مند باشند.

و قسم سوم مطالب مخصوص خدا و امنای الهی است که راسخان در علم هستند (1)

ص: 77

1- . مراجعه شود به : احتجاج 1 / 253 ، توحید شیخ صدوق 254 - 263 ، بحار 45 / 89 - 46 ، 107 ، و 120 / 90 ، 127 - 136 ، وسائل 27 / 194 ، مستدرک 17 / 326 .

از این روایت استفاده می شود که:

* آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می کند ولی مردم در فهم آن یکسان و مساوی نیستند .

* ما حق نداریم بر فهم خودمان از قرآن تکیه کنیم . در قسمتی از آیات قرآن تنها راه فهم آن یاد گرفتن از قیّم و معلّم آن یعنی پیشوایان معصوم علیهم السلام است .

* کسی که قرآن را با کلام دیگران یکسان بداند و بر فهم خود اتکا کند هلاک شده و دیگران را هم گمراه کرده است .

* قرآن خودش همه مطالب را برای مردم بیان نکرده، بلکه خاندان پیامبر علیهم السلام هم جمیع آنچه از قرآن استفاده می شود برای مردم بیان نکرده اند چون حضرت فرمود: «صاحب علم الهی نمی تواند هر دانشی را برای مردم تفسیر کند» .

* خدا بخشی از آیات را به گونه ای قرار داده که جز خود خدا و راسخان در علم (یعنی اهل بیت علیهم السلام) آن را ندانند .

5 . متشابهات بالاستقلال درك نمی شود

اینکه ایشان گوید: قرآن برای فهم و درك مردم نازل شده، این مطلب به نحو مطلق صحیح نیست؛ زیرا :

الف) بدون شك آیات قرآن بر دو قسم است محکم و متشابه، و حجت منحصر در محکّمات است، پس آیات متشابه برای فهم مردم

- بدون وساطت عترت علیهم السلام - نازل نشده است .

شیخ صدوق رحمه الله فرموده : در قرآن مطالبی وجود دارد که مقصود از آن برای ما روشن نیست و متوقف بر بیان است ، (و جز با بیان معصومان روشن نشود) . (1)

علامه حلی قدس سره می فرماید : در قرآن تشابهات و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم موارد اجمال وجود دارد، پس بایستی بیانگری که کلام او مثل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حجت باشد، وجود داشته باشد .

مگر اینکه کسی گوید : همه مطالب قرآن از لغت و از بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روشن است و در آن مطلب مبهمی نمانده است .

البته بطلان این کلام روشن و بدیهی است ؛ در کتاب و سنت مبهمات زیاد است به نحوی که کار بر بسیاری از علما مشکل شده و نتوانسته اند قطع به چیزی پیدا کنند . (2)

ب) اگر واقعا همه قرآن برای فهم مردم نازل شده است به ما بگویید مفهوم حروف مقطعه چیست ؟ بلکه استثنایی که خود ایشان ذکر کرده - یعنی تفصیل احکام، قصص و معاد (3) - نیز شاهد بر مطلب است .

ج) با توجه به اینکه ایشان پذیرفته است که:

در آیات متشابه امر بر عقل مشتبه می گردد و بدون اینکه آن را

ص: 79

1- . کمال الدین 1 / 100 .

2- . الفین 201 - 200 .

3- . مراجعه شود به صفحه 135 و 144 - 145 .

درک کند خیال می کند آن را فهمیده است! (1)

با این حال آیا ممکن است آیات متشابه برای درک و فهم مردم - بدون وساطت بیان ائمه معصومین علیهم السلام - نازل شده باشد؟!

د (خدای تعالی امامان معصوم علیهم السلام را نصب کرده تا جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و پناه و مرجع و ملجأ مردم باشند . ولی وقتی مردم کاری کردند که باعث غیبت امام علیه السلام از میان اجتماع شد، با دست خود اسباب محروم شدن از بخشی از معارف قرآن را فراهم کرده اند، چون نعمت بهره مند شدن از همه قرآن - محکّمات و متشابهات - از برکات حضور آل محمد علیهم السلام است .

در مقدمه تفسیر منهج الصادقین به قلم میرزا ابوالحسن شعرانی آمده است: نمی توان به ظن و تخمین و قیاس، آیات قرآن را تفسیر کرد، و جز به نصّ صریح امام اعتماد نباید نمود ، کتاب خدا را کسی باید تفسیر کند که با خدا راه دارد و آن امام معصوم است . (2)

6 . پاسخ از استدلال به تحدی

اگر شما به يك کتاب علمی برخورد کردید که دیگران را دعوت به تحدی کرده و قسمتی از آن کتاب را مطالعه کردید و آن را در فنّ خودش کم نظیر یا بی نظیر دیدید، آیا تحدی او مستلزم این است که شما بتوانید همه کتاب را بفهمید؟

ص: 80

1- . تفسیر المیزان 3 / 56 - 57 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 87 .

2- . تمام کلام ایشان در بخش پنجم شماره 37 از تفسیر منهج الصادقین 1 / 18 آمده است .

آیا دریافت عمده مطالب برای تصدیق صاحب کتاب کافی نیست؟

در مورد قرآن هم وقتی کسی با مراجعه به بخشی از آیات به یکی از جهات اعجاز قرآن: اخبار از مغیبات، فصاحت و بلاغت و . . . حقانیت قرآن را دریافت برای تحقق تحدی کافی است .

بهترین شاهد برای این مدعا استثنایی است که خود شما ذکر کرده اید، یعنی احکام، قصص، تفاسیل معاد؛ چون شناخت مراد از آیات الاحکام و فهم قصه های قرآن و . . . متوقف بر بیان حضرت شد بدون اینکه ضرری به تحدی خورده باشد، پس ضمیمه آیات متشابه به این آیات اشکالی به اعجاز قرآن وارد نمی کند .

مضافا به اینکه آیا شما ملتزم می شوید که قرآن قبل از نازل شدن همه آیاتش معجزه نبوده است؟ هنگامی که یکی از آیات متشابه نازل شود و آیه ای که بیانگر و روشنگر آن باشد نازل نشده باشد چگونه به مجرد تفکر و تدبر می شود تشابه آن را بر طرف کرد؟

آیا این مستلزم آن نیست که قرآن قبل از تکمیل، معجزه نباشد؟!

با حروف مقطعه چه می کنید؟ آیا از دایره اعجاز و تحدی خارج است یا نه؟ چاره ای ندارید جز اینکه بگویید تحدی به آن نیست، چه فرقی بین حروف مقطعه و بقیه متشابهات وجود دارد؟

لازم به تذکر است که شیخ جعفر کاشف الغطا قدس سره تصریح فرموده که تحدی به آیات متشابه نیست، چنانکه در بخش پنجم خواهد آمد. [\(1\)](#)

ص: 81

انصاف آن است که هیچ کس نمی تواند ادعا کند مقصود خدا را در همه آیات به یقین فهمیده است، لذا در تفسیر المیزان بارها الفاظی به کار رفته که حاکی از شك و تردید در مطلب است مانند: «یحتمل»، «یمكن»، «والله اعلم» . . . چون جایی که تفسیر قرآن کاملاً روشن باشد دیگر استفاده از این الفاظ وجهی ندارد.

پس ادعای علم، قطع، یقین و عدم احتمال خلاف در آنچه که در تفسیر آیات متشابه گفته اند، صحیح نیست.

شاهد این مطلب اختلافات عجیبی است که بین مفسرین، حتی بین مؤلف تفسیر المیزان و معاصرین و شاگردانش، و حتی در خود آیه شریفه: «وَأَخْرَجْنَا مَثَابَهُات» وجود دارد، ایشان برای مراد از تأویل در این آیه ده نظریه، و برای محکم و متشابه بیست قول ذکر کرده است [\(1\)](#)!

ایشان در این زمینه می گوید:

حال بینیم مفسرین در معنای این سه عنوان چه گفته اند، سخنان مفسرین در این باره بسیار مختلف است، و شیوع و گسترش این اختلاف به انحرافشان کشانیده است. اگر سر نخ این اختلافات را جستجو کنیم سر از صدر اسلام و مفسرین از صحابه و تابعین در می آوریم. [\(2\)](#)

ص: 82

1- قرآن در اسلام 27.

2- تفسیر المیزان 31/3، ترجمه المیزان 49/3.

سپس شانزده قول در معنای محکم و متشابه و یازده قول در معنای تأویل ذکر کرده است. (1)

صاحب المیزان در تفسیر سوره کوثر گوید:

مفسرین در تفسیر کوثر و اینکه کوثر چیست اختلافی عجیب کرده اند . . . و از این قبیل اقوالی دیگر که به طوری که از بعضی از مفسرین نقل شده بالغ بر بیست و شش قول است. (2)

تعبیر «اختلاف عجیب مفسرین» را ایشان درباره آیات دیگری نیز به کار برده است. (3)

ایشان درباره اولین آیه سوره بینه گفته:

به طوری که بعضی از آنان گفته اند: این آیه از مشکل ترین آیات قرآن است، هم از نظر نظم و هم از نظر تفسیر. (4)

در تفسیر سوره فاطر درباره آیه مبارکه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّ طَافِينَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (5) گوید:

ص: 83

1- . تفسیر المیزان 3 / 31 - 41 ، 44 - 47 ، ترجمه المیزان 3 / 49 - 63 ، 67 - 72 .

2- . تفسیر المیزان 20 / 270 ، ترجمه تفسیر المیزان 20 / 638 .

3- . مانند سوره اسراء آیه 10 ، سوره نازعات آیات 1 - 5 ، سوره طارق آیه 7 ، سوره بینه آیه 1 ، مراجعه شود به : تفسیر المیزان 13 / 50 و 20 / 179 ، 260 ، ترجمه تفسیر المیزان 13 / 68 و 20 / 290 ، 431 .

4- . تفسیر المیزان 20 / 337 ، ترجمه تفسیر المیزان 20 / 572 .

5- . فاطر : 32 .

مفسرین در تفسیر آیه اختلافهای عجیبی به راه انداخته اند . . . البته در این بین اقوال دیگری هست که ذکر نکردیم ، و اگر احتمالات مذکور را در یکدیگر ضرب کنیم از هزار احتمال بالاتر می شود .(1)

در تفسیر سوره بقره در مورد آیه شریفه: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ . . .» (2) گفته :

مفسرین در تفسیر این آیه اختلاف عجیبی به راه انداخته اند ، به طوری که نظیر این اختلاف را در هیچ آیه ای از ایشان نمی یابیم ... اگر احتمالات و اختلافهایی را که ذکر کردیم در یکدیگر ضرب کنیم ، حاصل ضرب سر از عددی سرسام آور در می آورد ، و آن يك ملیون و دویست و شصت هزار احتمال است .

و به خدا سوگند این مطلب از عجائب نظم قرآن است که يك آیه اش با مذاهب و احتمالاتی می سازد که عددش حیرت انگیز و محیر العقول است ، و در عین حال کلام همچنان بر حسن و زیبایی خود متکی است ، و به زیباترین حسنی آراسته است ، و خدشه ای بر فصاحت و بلاغتش وارد نمی شود ، و ان شاء الله نظیر این حرف در تفسیر آیه : «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً» از نظر خواننده خواهد گذشت .(3)

ص: 84

1- . تفسیر المیزان 17 / 47 - 46 ، ترجمه تفسیر المیزان 17 / 65 - 66 .

2- . البقرة: 102 .

3- . تفسیر المیزان 1 / 234 - 233 ، ترجمه تفسیر المیزان 1 / 351 - 353 . و در مورد آیه اخیر مراجعه شود به تفسیر المیزان 10 / 185 ، ترجمه تفسیر المیزان 10 / 274 ، تفسیر سوره هود آیه 17 .

و باز در تفسیر سوره کهف در تفسیر آیه: «وَكَذَلِكَ أَغَثْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» (1) گفته :

این آیه از آیاتی است که معرکه آراء مختلف مفسرین شده، اختلافات زیادی در مفردات آیه دارند، اختلاف هایی در مرجع ضمیر جمع در آن، و در ضمن اختلافات عجیبی درباره جملات آیه از ایشان دیده می شود که اگر این اختلافات را با آن اختلافات در هم ضرب کنیم آن وقت می توان گفت در این آیات هزاران قول پیدا شده و از این اقوال آنچه که با سیاق آیه مناسب بود آوردیم چنانچه خواننده عزیز بخواهد به همه آن اقوال پی ببرد باید به کتب تفسیری مطوّل مراجعه نماید. (2)

نتیجه اینکه در قرآن آیاتی وجود دارد که مقصود از آن برای ما روشن نیست، مفسرین هم در آن اختلاف کرده اند، چون هر مفسری سعی و تلاش خود را برای فهم و درک آیات قرآن به کار می برد و برای فهم آن به آیاتی که آن را محکم می داند مراجعه می کند و به نتیجه ای می رسد، و دیگران نیز همین روش را به کار گرفته و به نتایج دیگر می رسند، و هر کدام هم ادعا می کند که به واقع رسیده و دیگران را تخطئه می کند، پس چرا با تدبّر اختلاف بر طرف نشده است؟

ص: 85

1- . الكهف : 21 .

2- . تفسير الميزان 13 / 267 ، ترجمه تفسير الميزان 13 / 372 .

آیا همین اختلاف، علامت خفاء مطلب نیست؟ آیا نتیجه هدایت، نور، تبیان بودن قرآن، دعوت به نزاع و اختلاف و تشاجر است؟

یا اینکه می گویند: همه اندیشمندانی که با پای عقل و خرد در آیات غور کرده اند - با وجود اختلاف - بر حق و صواب می باشند؟!!

و یا اینکه ناچار بایستی پذیرفت که خدای تعالی مرجعی برای تعیین و شناخت معنای واقعی آیات متشابه قرار داده است .

علامه حلی رحمه الله می فرماید: اگر معصومی نباشد که از کلام او یقین به معنای آیات متشابه پیدا شود، وجود آیات متشابه و مخاطب قرار دادن مکلفین به آن مستلزم فتنه ای است که خدا ما را از آن منع کرده است؛ زیرا آرا و عقائد ارباب نظر در مورد آن مختلف است و به همین جهت مردم به گمراهی و اشتباه می افتند، پس بایستی معصومی باشد که از طریق او بتوان مراد از آن آیات را دریافت نمود.

در غیر معصوم وجهی برای ترجیح نظریه هیچ کس بر دیگری وجود ندارد، و هر يك مدعی است که: هر کس با نظر من مخالف باشد دنبال فتنه جویی است، و این خود فتنه است! (1)

حاصل کلام آنکه: اختلاف مفسرین بهترین شاهد است بر آنکه آنها مقصود واقعی خدا را نیافته اند، چون مؤلف خود گفته است:

اما اینکه بعید شمردند که معانی قرآن بر صحابه پوشیده مانده باشد، با اینکه مردمی فهمیده و کوشای در فهم بوده اند.

ص: 86

استبعادی است نابجا، به دلیل همان اختلافی که در اقوال آنان در معانی بسیاری از آیات هست، و اختلاف و تناقض جز با پوشیده ماندن حق و مشتبه شدن راه حق و راه باطل، تصور ندارد. (1)

گذشته از آنکه ایشان اعتراف کرده که توضیح بعضی از آیات در قرآن نیست، مثلاً در «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ» (2) به صراحت گفته:

لیکن - متأسفانه - در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنیده ای که خدا به زودی از زمین بیرون می آورد چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ و صفات و نشانیهایش چیست؟ و با مردم چه تکلمی می کند و چه خصوصیتی دارد؟ و چگونه از زمین بیرون می آید؟ و چه می گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است. (3)

پس بالاخره باید پذیرفت که بخشی از مطالب قرآن رمزی است!

درباره حروف مقطعه در تفسیر المیزان آمده است:

نه حروف مقطعه قرآن از تشابهات می تواند باشد و نه معانی آنها از باب تأویل ... ممکن است آدمی حدس بزند که بین این حروف و مضامین سوره ای که با این حروف آغاز شده ارتباط خاصی باشد ... از اینجا استفاده می شود که این حروف رموزی هستند بین خدا و

ص: 87

1- . تفسیر المیزان 3 / 86 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 133 .

2- . النمل : 82 .

3- . تفسیر المیزان 15 / 396 ، ترجمه تفسیر المیزان 15 / 567 .

پیامبرش که معنای آنها از ما پنهان است و فهم عادی ما راهی به درك آنها ندارد ، مگر به همین مقدار که حدس بزنییم بین این حروف و مضامینی که در سوره های هر يك آمده ارتباط خاصی هست .(1)

آنچه باعث شده ایشان حروف مقطعه را از آیات متشابه نداند - با تصریح به اینکه اینها رمزهایی است که ما از آن چیزی نمی دانیم! - مبنایی است که قبلاً اختیار کرده که: قرآن همه اش برای فهم بشر نازل شده، و يك آیه هم پیدا نمی شود که مفهوم آن ابهام داشته باشد، و تشابه آیات متشابه به واسطه محکمت بر طرف می شود ، و به صراحت گفته :

در قرآن حتی يك آیه هم نیست که در مفهومش اغلاق و تعقیدی باشد ، آیات متشابه در مفهومش غایت وضوح و روشنی را دارد ، و تشابهش بخاطر این است که مراد از آن را نمیدانیم.(2)

محکم و متشابه بودن نسبی است و در قرآن متشابه به تمام معنا و به طور مطلق نداریم .(3)

لذا از ایشان سؤال می کنیم: مفهوم و معنای حروف مقطعه چیست ؟

تقسیم که قاطع شرکت است، وقتی خدای تعالی آیات را تقسیم به محکمت و متشابهات کرد، چگونه ممکن است قسم سومی برای آن فرض کرد که نه محکم است و نه متشابه ؟! زیرا شما به صراحت گوید اینها متشابه نیستند، و از طرفی چون معنای آن را نمی دانیم محکم هم

ص: 88

1- . تفسیر المیزان 8 / 18 ، ترجمه تفسیر المیزان 8 / 18 - 7 .

2- . تفسیر المیزان 9 / 1 ، ترجمه تفسیر المیزان 1 / 14 .

3- . المیزان 3 / 60 - 64 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 98 .

که نیست، پس بایستی واسطه بین محکم و متشابه باشد! و این در حالی است که شما پذیرفته اید که بین محکم و متشابه واسطه نیست. (1)

لازم به تذکر است که بسیاری از مفسّرین تصریح کرده اند که حروف مقطّعه از متشابهات است، چنانکه در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز همین مطلب آمده است، (2) و بعضی از تلامذ ایشان هم اعتراف کرده اند که تاکنون نظر قطعی در تفسیر این آیات ارائه نشده است.

8. نمره استقلال قرآن

چنانکه قبلاً اشاره شد در صورتی که مردم از پیش خود به تفسیر قرآن پردازند، نتیجه اش پیدایش مذاهب و مکاتب گوناگونی است که با حقیقت فاصله زیادی دارد، و مؤلف نیز این مطلب را فی الجمله پذیرفته است، چون گوید:

اگر از بدعت ها و مذاهب و اهوای باطل و فاسدی که فرقه هایی از مسلمانان را منحرف نموده آمارگیری کنی، و مذاهبی را که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اسلام - چه درباره معارف اصولی اسلام باشد و چه درباره فروع احکام آن - پدید آمده، مورد دقت قرار دهی خواهی دید که اکثر این انحرافها به خاطر پیروی آیات متشابه قرآن

ص: 89

-
- 1- مؤلف در ردّ چهارمین معنای متشابه گوید: لازمه اش این می شود که آیات قرآن دو قسم محکم و متشابه نباشد، بلکه بین آن دو واسطه ای هم باشد که نه محکم است و نه متشابه. تفسیر المیزان 34/3، ترجمه تفسیر المیزان 52/3.
 - 2- مراجعه شود به التبیان 48/1، جوامع الجامع 61/1، مجمع البیان 75/1، بحار 10/88.

و تأویل هایی بوده که از پیش خود و بدون مدرک برای این گونه آیات کرده اند، تأویل هایی که خدا از آن بیزار است

حال اگر خواننده عزیز در این سخنان و امثال آن - که از حد شمارش بیرون است - دقت نموده، آن گاه در جمله «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» تامل کند، هیچ شکی در درستی گفتار ما برایش باقی نمی ماند، و به طور قطع حکم می کند به اینکه تمامی فتنه ها و محنت ها که گریبان اسلام و مسلمین را گرفته، منشأی به جز پیروی متشابه و تأویل کردن قرآن ندارد. و همین - البته خدا داناتر است - سبب شده است که خدای تعالی این چنین در این باب سخت گیری را تشدید نموده در نهی از پیروی متشابه به منظور فتنه جویی و تأویل و الحاد در آیات خدا و بدون علم در آیات خدا سخن گفتن و راه شیطان را پیروی نمودن، مبالغه نماید (1).

9. منطوق کدام آیه؟! !

آنچه واقعا جای تعجب است این است که ایشان در ضمن کلامی می گوید:

منطوق الآيات الدالة على أن القرآن يفسر بعضه بعضا. صريح آيات دلالت می کند بر اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند. (2).

ص: 90

1- . تفسیر المیزان 3 / 42 - 41 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 65 - 64 .

2- . تفسیر المیزان 3 / 57 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 89 .

چون چنین مطلبی در منطوق روایات هم نیست چه رسد به آیات! (1)

آری امیرمؤمنان علیه السلام فرموده: خدای سبحانه می فرماید: ما در این کتاب از بیان هیچ چیزی فروگذار نکرده ایم، و در آن تبیان هر چیزی هست، و فرموده آیات آن یکدیگر را تصدیق می کنند و در آن اختلافی نیست، اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می یافتند. (2)

و در روایت دیگر آمده است: بعضی آیات قرآن به واسطه بعضی دیگر گویا می شود و بر یکدیگر شهادت می دهند. (3)

و یا اینکه: آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می نماید. (4)

ولی چنانکه نور و هدایت بودن قرآن و تبیان کل شیء بودن آن دلالت بر بی نیازی مردم از اهل بیت علیهم السلام در فهم قرآن ندارد، همچنین گویا بودن آیات به واسطه یکدیگر و تصدیق و تأیید نمودن همدیگر در واقع و عالم ثبوت، معنایش استقلال مردم در فهم قرآن و توان رسیدن به آیات متشابه را ندارد، لذا امیرمؤمنان علیه السلام به مدعی تناقض آیات قرآن فرمود: آیات کتاب خداوند تصدیق یکدیگر می کنند نه تکذیب، ولی تو عقلی که از آن بهره مند باشی نداری. (5)

گذشته از آنکه با بقیه روایات در همین زمینه چه خواهند کرد که:

ص: 91

1- . و اگر مراد ایشان آیات گذشته باشد، پاسخ آن در بخش دوم گذشت .

2- . نهج البلاغه 61 ، کشف الیقین 189 ، احتجاج 1 / 261 ، بحار 2 / 284 .

3- . نهج البلاغه 192 ، بحار 89 / 22 .

4- . احتجاج 1 / 259 ، بحار 10 / 121 - 122 .

5- . روایت آن صفحه 77 گذشت .

«القرآن ینسخ بعضه بعضا»، یعنی: آیات بعضی ناسخ بعضی دیگرند .

و یا: «المتشابه هو الَّذی یشبه بعضه بعضا»، یعنی: آیات متشابه آن آیاتی است که بعضی با بعضی دیگر شبیه هستند (و امکان اشتباه بین آنها وجود دارد) . پس چنانکه بعضی آیات تصدیق کننده بعضی دیگرند، بعضی از آیات هم ناسخ یا شبیه یکدیگرند، و چه بسا مفسر ندانسته به آیه نسخ شده استدلال و احتجاج کند و یا به سبب شباهت آیات، امر بر او مشتبه شود .

10 . تقدیم نص معصوم بر ظاهر قرآن

اینکه گوید: هیچ دلیلی نمی تواند دلیل حاکم بر قرآن باشد .

اشکالش این است که در اصول محقق شده که قرآن با خبر واحد معتبر هم تخصیص می خورد، چه رسد به خبر متواتر یا محفوف به قرینه (1) و همه علمای امامیه و مشهور عامه بر این عقیده اند که قرآن - همان گونه که به خود قرآن قابل نسخ است - به سنت متواتر هم نسخ می شود . (2) شیخ انصاری رحمه الله می فرماید: آنچه ضروری مذهب شیعه دانسته شده است این است که نص کلام امام علیه السلام بر ظاهر قرآن مقدم است، چنانکه ضروری مذهب اهل خلاف بر خلاف آن است! (3)

ص: 92

-
- 1- . اصول الاستنباط 161، اصول الفقه، مظفر 1 / 162 - 163، کفایه الأصول 235، مطارح الأنظار 210، مفاتیح الأصول 160، محاضرات فی الأصول 5 / 309، منتقى الأصول 3 / 395 - 394 و . . . همچنین مراجعه شود به مطلب شماره 44 در بخش پنجم .
 - 2- . مفاتیح الأصول 265، همچنین مراجعه شود به مطلب شماره 44 در بخش پنجم .
 - 3- . فرائد الأصول 1 / 58 .

در تفسیر المیزان گوید:

اخبار متواتره ای از آن جناب رسیده که امت را توصیه می کند به تمسک به قرآن ، و اخذ به آن .

و اینکه هر روایتی از آن جناب به دستشان رسید عرضه بر قرآنش کنند ، اگر با قرآن مطابق بود به آن عمل کنند ، و گرنه به دیوارش بزنند .

این توصیه ها وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث نبوی را بتوان از قرآن کریم در آورد .

و گرنه اگر بنا باشد استفاده آنها منوط به بیانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد دور لازم می آید ، (یعنی لازم می آید که فهم قرآن منوط به بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد ، و فهم بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم منوط به فهم قرآن باشد ، که اصطلاحاً این را دور و محال می دانند) .⁽¹⁾

گروه دوم (روایات خاصه):

روایت اول :

ایشان روایتی از عامه نقل کرده که در آن آمده است :

ص: 93

1- . تفسیر المیزان 3 / 85 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 132 ، قسمت داخل پرانتز از مترجم تفسیر المیزان است .

از علی علیه السلام سؤال کردند: آیا از وحی چیزی نزد شما هست؟ فرمود: نه، به آن خدا که دانه را می شکافد و خلایق می آفریند سوگند ، بعد از وحی موهبتی که هست این است که خدای تعالی به هر کس از بندگان که بخواهد فهم در قرآنش را می دهد .

سپس گوید :

این حدیث از احادیث برجسته است ، و کمترین چیزی را که می رساند این است که معارف صادره از مقام علمی آن جناب که عقول را مدهوش و متحیر کرده همه اش از قرآن گرفته شده است . (1)

روایت دوم :

عن أمير المؤمنين عليه السلام: ترد على أحدهم القضية في حكم من الأحكام فيحكم فيها برأيه ، ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ، ثم تجتمع القضاة بذلك عند الإمام الذي استقضاهم فيصوب آراءهم جميعا ، وإلهمم واحد ونبئهم واحد وكتابهم واحد ! أفأمرهم الله سبحانه بالاختلاف فأطاعوه ؟ أم نهاهم عنه فعصوه ؟ أم أنزل الله دينا ناقصا فاستعان بهم على إتمامه ؟ أم كانوا شركاء ، فلهم أن يقولوا وعليه أن يرضى ؟ أم أنزل الله دينا تاما فقصر الرسول صلى الله عليه وآله وسلم عن تبليغه وأدائه ؟ والله سبحانه يقول :

«ما فرطنا في الكتاب من شيء» ، وفيه تبيان كل شيء ، وذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضا ، وأنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه : «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» . (2)

ص: 94

1- . تفسير الميزان 71 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 110 / 3 .

2- . النساء : 82 .

وإن القرآن ظاهره أنيق وباطنه عميق لا تحصي عجائبه ، ولا تنقضي غرائبه ، ولا تكشف الظلمات إلاّ به .(1)

یعنی: بر یکی از آنها اختلافی عرضه می شود تا درباره آن قضاوت کند، او به رأی شخصی خودش در آن نظر می دهد و حکم می نماید، همین قضیه بر دیگری عرضه می شود و او بر خلاف قاضی اول حکم می کند، سپس قاضیان نزد امام (وخلیفه ای) که آنان را به قضاوت منصوب کرده جمع می شوند و او کار همه آنان را تأیید نموده، حکم به صحت همه آن قضاوتها می کند، در حالی که خدا و پیامبر و کتاب آسمانی آنها یکی است!

آیا خدا دستور داده که اختلاف کنند و آنها با این کارشان فرمانبرداری خدا کرده اند؛ یا اینکه خدا آنها را از اختلاف نهی کرده و این کارشان معصیت و نافرمانی خداست؟!

یا اینکه خدا دین ناقصی فرستاد و از آنها کمک گرفته تا آن را کامل کنند؟!

یا اینکه با خدا شریک هستند و خدا ناچار است نظریه آنها را بپذیرد و به آن رضایت دهد؟!

یا اینکه خدا دین را کامل فرستاد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی کرده است؟!

ص: 95

1- . نهج البلاغه 61 ، احتجاج 1 / 261 ، كشف اليقين 189 ، بحار 2 / 284 .

خدای سبحانه می فرماید: ما در این کتاب از بیان هیچ چیزی فروگذار نکرده ایم، و در آن تبیان هر چیزی هست .

و فرموده: آیات آن یکدیگر را تصدیق می کنند و در آن اختلافی نیست، اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می یافتند .

قرآن ظاهری نیکو و شگفت انگیز و باطنی عمیق دارد، عجائب آن بی شمار و غرائب آن بی پایان است، و تاریکی ها و ظلمات جز با آن بر طرف نشود.

ایشان پس از ذکر این روایت گفته:

این روایت صراحتاً اعلام می دارد که هر نظریه دینی باید منتهی به قرآن گردد .

و اینکه فرمود: (وفیه تبیان کل شیء) نقل به معنای آیه ای است از قرآن. (1)

روایت سوم:

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «المتشابه ما اشتهب علی جاهله»، (2) یعنی: متشابه آن آیاتی است که مفهومش برای کسی که معنایش را نمی فهمد مشتبه است . در تفسیر المیزان آمده است:

ص: 96

1- . تفسیر المیزان 3 / 83 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 128 .

2- . تفسیر عیاشی 1 / 11 ، 162 ، بحار 66 / 93 و 89 / 382 - 383 .

در این حدیث اشاره ای است به اینکه متشابه آن نیست که به هیچ وجه نتوان معنایش را فهمید بلکه فهمیدن معنای آن نیز ممکن است .
[\(1\)](#)

روایت چهارم :

امام رضا علیه السلام می فرماید: «من ردّ متشابه القرآن إلى محكمه هدی إلى صراط مستقیم»، [\(2\)](#) یعنی: کسی که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند ، به راه راست هدایت شده است .

ایشان پس از این روایت می نویسد:

این اخبار به طوری که ملاحظه می کنید در تفسیر متشابه معنایی نزدیک به هم دارند ، و همه گفتار قبلی ما را تایید می کند که گفتیم تشابه قبل از رفع ابهام است ، و چنان نیست که به هیچ وجه نشود آن را بر طرف کرد ، بلکه با ارجاع متشابه به محکم و با تفسیر محکم از آن ، تشابهش بر طرف می شود . [\(3\)](#)

روایت پنجم :

ایشان در آخر بحث محکم و متشابه گوید:

ص: 97

1- . تفسیرالمیزان 67 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 103 / 3 - 104 .

2- . احتجاج 460 / 2 ، عیون أخبارالرضا علیه السلام 1 / 290 ، كشف الغمه 2 / 294 ، بحار 2 / 185 ، و 89 / 377 ، وسائل 27 / 115 ، مستدرک 17 / 345 .

3- . تفسیرالمیزان 68 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 105 / 3 .

اضافه بر اینکه در این بین روایاتی از اهل بیت علیهم السلام رسیده که به طور صریح دلالت بر همین معنا دارد ، نظیر روایتی که صاحب محاسن آن را به سند خود از ابی لبید بحرانی از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که در ضمن حدیثی فرمود : هر کس خیال کند که کتاب خدا مبهم است هم خودش هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده . (1)

روایت ششم :

در تفسیر المیزان پس از روایت گذشته می گوید :

و قریب به این مضمون باز در محاسن و احتجاج از همان جناب آمده : وقتی سخنی از من می شنوید همان مطلب را از کتاب خدا بپرسید (2).

روایت هفتم :

ایشان با اشاره به حدیث : « و یشهد بعضه علی بعض » (3) می گوید :

و اما بیان قرآنی . . . کلامی است که الفاظش در عین اینکه از یکدیگر جدایند به یکدیگر متصل هم هستند ، به این معنا که هر يك بیانگر دیگری ، و به فرموده علی علیه السلام شاهد بر مراد دیگری است . (4)

ص : 98

1- . تفسیر المیزان 87 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 134 / 3 - 135 .

2- . تفسیر المیزان 87 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 134 / 3 - 135 .

3- . نهج البلاغه 192 ، بحار 22 / 89 .

4- . تفسیر المیزان 76 / 3 - 77 ، ترجمه تفسیر المیزان 117 / 1 - 119 .

جواب از استدلال به گروه اول روایات

اولاً: روایاتی که در رجوع به قرآن و عرض اخبار بر آن، وارد شده مخصوص محکّمات است، لذا همه علما برای حجّیت ظواهر قرآن به آن استدلال کرده اند، این مطلب هم از روایات ظاهر است و هم در کلمات اعلام به آن تصریح شده، پس ربطی به آیات متشابه ندارد.

و ثانیاً: برداشتی که ایشان از روایات عرض اخبار بر قرآن کرده صحیح نیست، چون معنا ندارد که تمام آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و خاندانش علیهم السلام - در معارف، عقائد، احکام، سرگذشت پیامبران علیهم السلام و امت های گذشته، آینده امت، جزئیات عوالم آینده شامل: برزخ، قیامت، بهشت، دوزخ و . . . - فرموده اند، همه به تفصیل در قرآن بیان شده باشد به نحوی که با عرضه کردن روایات بر آن، صحت و سقم آن بر ما روشن شود. بلکه مقصود آن است که روایات، شاهد قرآنی دارد، و یا اینکه با معارف قرآن تنافی نداشته و موافق آن باشد، مثلاً اگر روایتی دلالت بر جبر داشت با قرآن منافات دارد که خدا فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» پس نمی شود مدلول آن را پذیرفت.

شاهد این مدعا مواردی است که در فقه از موافقت یا مخالفت روایات با قرآن بحث می شود و هیچ کسی توهم نکرده که معنای موافقت آن است که مفاد و مدلول آن نصوص بعینه در قرآن موجود است، چون در این صورت نیازی به روایت نبود و خود قرآن برای اثبات مطلب کافی بود.

با توجه به بیان گذشته جواب اشکال دور هم واضح شد؛ زیرا تمام این روایات - تسمک، اخذ و عرض اخبار بر قرآن - مخصوص محکّمات، و آنچه فهمش متوقّف بر بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام می باشد آیات متشابه است، پس اصلاً دور لازم نمی آید.

و ثالثاً: اینکه ایشان درباره روایات عرض می گوید: «این توصیه ها وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث نبوی را بتوان از قرآن در آورد». (1)

با کلام دیگر ایشان که می گوید: «جزئیات احکام چیزی نیست که هر کس بتواند مستقلاً و بدون مراجعه به بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را از قرآن کریم استخراج کند... و همچنین جزئیات قصص و معارفی از قبیل مسأله معاد». (2) تنافی و تعارض روشن دارد که اینجا «تمامی مضامین احادیث نبوی» را قابل استخراج از قرآن دانسته؛ و جای دیگر در بخشی از مطالب استثنا قائل شده و گفته است: این قسمت را نمی توان بدون مراجعه به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن استخراج کرد.

مگر آنکه گفته شود: روایات عرض مربوط به غیر احکام شرعی و جزئیات قصص و معارف معاد است، و مسلّم است که ایشان به این امر ملتزم نمی شود.

ص: 100

1- رجوع شود به صفحه 93.

2- رجوع کنید به صفحه 135.

روایت اول :

مقصود ایشان از این کلام چیست؟ آیا حضرت این مطالب علمی را که از قرآن گرفته شده به علم خاص از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می داند؛ یا اینکه به سعی و تلاش و اجتهاد خویش بدان رسیده است.

بنابر اول، روایت ربطی به استدلال ایشان ندارد؛ زیرا این از ویژگی های اهل بیت علیهم السلام است که علم و دانش همه قرآن از جانب خدای تعالی به آنها داده شده، چنانکه روایات آن در بخش اول گذشت.

اما بنابر شق دوم، اشکال کلام ایشان این است که ائمه علیهم السلام نیازی به اجتهاد و کوشش برای فهم آیات ندارند چنانکه از ملاحظه روایات بی شماری که در ابواب مختلف علوم آنها وارد شده ظاهر می شود.

و نیاز آنها به اجتهاد، با دانش الهی، ارتباط با عالم بالا، سخن گفتن فرشتگان با آنان و... منافات دارد. (1)

شگفتا که با وجود روایات وارده در علوم آل محمد علیهم السلام در نهج البلاغه، اصول کافی، بصائر الدرجات و... ایشان به روایتی که عامه

ص: 101

1- . مراجعه شود به بحار الانوار جلد 26، ینابیع المعاجز تألیف علامه سید هاشم بحرانی . قابل ذکر است که روایات بی شمار در سخن گفتن فرشتگان با امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است که بنابر فرمایش شیخ مفید قدس سره، فقهای امامیه و دانشمندان صاحب اثر شیعه آن را پذیرفته و به آن معتقدند بدون اینکه آن را «وحي [مصطلح]» بدانند. مراجعه شود به: اوائل المقالات 69، تصحیح الاعتقاد 121، بحار 84 / 26 - 83 .

در نقل آن متفردند چنین اهتمام ورزیده و آن را از روایات درخشان شمرده است! با اینکه غرض اهل خلاف از این روایت آن است که علوم اختصاصی را که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امر خداوند فقط برای امیر مؤمنان علیه السلام بیان فرموده، انکار نمایند. و این روایت جعلی را در مقابل مصحف امیر مؤمنان علیه السلام - که جمع آوری تنزیل، تأویل، تفسیر، شأن نزول، و ترتیب آیات قرآن به کیفیت نزول آن بوده - تراشیده اند!

روایت دوم:

با دقت در این روایت روشن می شود که امیر مؤمنان علیه السلام اهل رأی را مذمت کرده به اینکه وقتی شما در معبود، پیامبر، و کتاب آسمانی مشترك هستید و اختلافی ندارید، چگونه آراء و اقوال مختلف و گوناگون دارید! در حالی که قرآن شامل همه احکام و معارف است.

حضرت می خواهد با این بیان به آنها بفهماند که علت اصلی اختلاف امت، جدا شدن آنها از تالی، همطراز، همسنگ، قیّم و مبین قرآن است، (1) چنانکه در روایت دیگر فرمود: تمام آنچه امت در آن نزاع و اختلاف دارند از امر خداوند، دانش آن از کتاب الهی نزد ماست (2).

نتیجه اینکه این صحیح است که هر نظر دینی به قرآن منتهی می شود

ص: 102

1- . مراجعه شود به استدلال ابن اذینه به مطالب همین روایت در دعائم الاسلام 1 / 92 ، بحار 101 / 272 - 270 ، مستدرک 17 / 244 - 248 .

2- . کافی 7 / 78 ، وسائل 26 / 77 .

ولی مردم از درك و فهم و تشخیص آن ناتوان و عاجزند و چاره ای جز رجوع به اهل بیت علیهم السلام ندارند، امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند مگر آنکه ریشه و اصل آن در کتاب خدا بیان شده است ولی عقل مردم به آن نمی رسد. (1)

روایت سوم :

از این روایت استفاده می شود که متشابه برای همه متشابه نیست ، و چنین نیست که برای هیچ کس معلوم نباشد و اصلاً ثمره وجودی نداشته باشد ، پس کسانی هستند که آن را بدانند ، اما اینکه آنها چه کسانی هستند، و آیا برای همه ممکن است که بتوانند معنای آن را به دست آورند؟ و اینکه چگونه می شود علم به متشابه پیدا کرد؟! و... روایت از این جهات در مقام بیان نیست .

از دلایل دیگر استفاده می شود که فقط راسخان در دانش که امامان معصوم علیهم السلام هستند آن را می دانند، و تنها راه شناخت آن برای دیگران یاد گرفتن از آنها است .

روایت چهارم :

مستفاد از این روایت آن است که نمی شود به آنچه از متشابهات به ذهن می رسد اعتماد و اکتفا نمود بلکه باید در آن موضوع به محکومات رجوع کرد .

ص: 103

1- . کافی 1/60 و 7/158، تهذیب 9/357، محاسن 1/267، وسائل 26/293، بحار 89/100.

و ردّ متشابه به محکم از این جهت نیست که حتما محکّمات متضمّن بیان تفصیلی آیات متشابه باشد، بلکه با آن فهمیده می شود که ظاهر آیه متشابه مقصود خدای تعالی نبوده است. (1)

روایت پنجم:

روایت محاسن در کلام ایشان ناقص آمده و قسمت اول آن به وضوح برخلاف مدّعی ایشان دلالت دارد و قرینه برای فهم مراد از ذیل آن است. متن کامل روایت چنین است:

ابولیبید بحرانی گوید: مردی در مکه نزد امام باقر علیه السلام آمد و مسائلی مطرح کرده، از آن حضرت جواب گرفت. یکی از پرسش هایش این بود که: آیا شما گفته ای که هیچ مطلبی از قرآن نیست مگر اینکه شناخته شده است؟ حضرت فرمود: نه، من چنین نگفته ام، بلکه آنچه من گفته ام آن است که: چیزی از قرآن نیست مگر اینکه بر آن دلیل گویایی از جانب خدا در قرآن وجود دارد که مردم از آن آگاهی ندارند.

باز پرسید: شما گفته ای که هیچ چیز از قرآن نیست مگر آنکه مردم نیازمند به آن هستند؟ حضرت پاسخ داد: آری! حتّی يك حرف از آن را . از حضرت پرسید: مقصود از «المص» چیست؟ ابولیبید گوید: حضرت پاسخ او را دادند ولی من آن را فراموش کردم. هنگامی که آن مرد بیرون رفت حضرت به من فرمود: این تفسیر آیه مطابق ظاهر قرآن

ص: 104

1- . در این زمینه توضیح بیشتری صفحه 132 خواهد آمد .

بود، می خواهی از تفسیر باطن آن برایت بگویم؟ عرض کردم: مگر قرآن ظاهر و باطن دارد؟ حضرت فرمود: آری! قرآن دارای ظاهر، باطن، معانی، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، سنن، أمثال، فصل، وصل و . . . است، پس کسی که خیال کند کتاب خدا مبهم است خود هلاک شده و دیگران را نیز به هلاکت و گمراهی کشانده است. (1)

شیخ حرّ عاملی رحمه الله در وسائل فرموده: مقصود از جمله اخیر آن است که چنین نیست که قرآن برای همه مبهم باشد (و هیچ فایده ای بر آن تصوّر نشود)، بلکه برای امامان معصوم علیهم السلام و کسانی که از آنها یاد گرفته اند ابهامی در آن وجود ندارد. اگر معنای روایت جز این باشد با صدر روایت سازگار نیست بلکه آن را نقض می کند. (2)

روایت ششم:

اولاً: استشهاد و استناد معصومین علیهم السلام به آیات قرآن، دلیل نمی شود که دیگران هم می توانند از قرآن همان مطالب را استفاده کنند. (3)

ثانیا: با ملاحظه دنباله روایت معلوم می شود که این روایت نیز بر مدعای ایشان دلالت ندارد، بلکه آن را خدشه دار می نماید!

متن کامل روایت چنین است: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر برای شما مطلبی گفتم، (دلیل) آن را از قرآن بپرسید.

ص: 105

1- . محاسن 1 / 270 ، بحار 89 / 90 ، وسائل 27 / 192 .

2- . وسائل 27 / 192 .

3- . در این زمینه توضیح بیشتری در پاسخ از استدلال به سیره صفحه 108 - 109 خواهد آمد.

سپس در ادامه صحبت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مردم را از قیل و قال (یعنی گفتگوی های بی جا) و تباه کردن و ضایع کردن مال و ثروت و زیاد سؤال کردن منع فرمود. عرض کردند: ای پسر پیامبر! در کجای قرآن این مطالب آمده است؟ حضرت در پاسخ آیات زیر را قرائت فرمود: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» و «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» و «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (1).

چنانکه ملاحظه می کنید مفهوم (نجوی) با (قیل و قال) متفاوت است، گرچه گاهی در مصداق مشترك باشند، و همچنین متفاهم عرفی از «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» نهی از کثرت سؤال نیست.

پس چگونه می شود گفت: این روایت دلالت مطابقی بر مقصود صاحب تفسیر المیزان - یعنی استغناء قرآن از بیان - دارد و استدلال حضرت به این آیات، دلیل آن است که: «آن معنا در افق فهم شنونده بوده، و ذهن شنونده می توانسته مستقلا آن را درک کند» (2) و در نتیجه

تفسیر قرآن به قرآن برای همه جایز است!

روایت هفتم:

پاسخ آن در ضمن اشکال نهم گذشت (3).

ص: 106

1- . احتجاج 2 / 322، محاسن 1 / 269، کافی 1 / 60 و 5 / 300، بحار 89 / 82.

2- . تفسیر المیزان 3 / 86 - 87، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 133 - 135.

3- . رجوع شود به صفحه 90 - 92.

آخرین نکته در استدلال صاحب تفسیر المیزان این است که :

طریقه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امامان اهل بیت او در تفسیر

سلوک نموده اند . . . به طوری که از احادیث تفسیری آنان بر می آید ، همین طریقه ای است که ما بیان کردیم . (1)

ایشان پس از ذکر حدیث ثقلین گوید:

در بسیاری از روایات تفسیری که از این خاندان رسیده طریقه استدلال به آیه ای برای آیه دیگر ، و استشهاد به يك معنا بر معنای دیگر به کار رفته ، و این درست نیست مگر وقتی که معنا معنایی باشد که در افق فهم شنونده باشد ، و ذهن شنونده بتواند مستقلاً آن را درك کند . (2)

چون از راهی که برایش تعیین شده (یعنی مراجعه به بقیه آیات) برای فهم آن وارد شده است . (3)

ص: 107

1- . تفسیر المیزان 12 / 1 ، ترجمه تفسیر المیزان 18 / 1 .

2- . تفسیر المیزان 86 / 3 - 87 ، ترجمه تفسیر المیزان 133 / 3 - 135 .

3- . دو سطر اخیر ترجمه از ما می باشد چون این قسمت از ترجمه تفسیر المیزان با متن المیزان : - «لوروده من طریقه المتعین له» - سازگار نبود.

اشکال این بیان پر واضح است؛ زیرا چنانکه در بسیاری از روایات آمده خدای تعالی علم تفسیر قرآن را به اهل بیت علیهم السلام عنایت کرده، و این از علوم مخصوص آنهاست که دیگران را از آن بهره ای نیست، مگر به واسطه تعلم از آنها.

و روشن است که فهمیدن راویان معنای آیه ای را که در روایتی به آن استشهاد شده، دلیل بر جواز تفسیر قرآن به قرآن در همه جا نمی تواند باشد، بلکه به قرینه بقیه روایات می فهمیم: یا آن آیه از محکّمات بوده؛ یا مخاطب از راه صحیح آن - یعنی بیان خود ائمه علیهم السلام - برای فهم آیه وارد شده است.

پس اینکه سیره اهل بیت علیهم السلام تفسیر قرآن به قرآن بوده دلیل نمی شود

که دیگران - که به تصریح روایات در علم و دانش قرآن با آنها مشترک نیستند، و از درك آن قاصر هستند - نیز می توانند تفسیر قرآن به قرآن کنند.

ذکر این مطلب را ضروری می دانیم که امامان علیهم السلام نیز در این قضیه - مثل بقیه موارد - با اتکاء به رأی اظهار نظر نمی کنند، بلکه واقع مطلب نزد آنها - به دانش خاص الهی - منکشف است. (1)

ص: 108

1- . در بسیاری از روایات آمده است که اهل بیت علیهم السلام فرموده اند: ما به رأی خویش چیزی نمی گوئیم وگرنه ما هم هلاک می شدیم. آنچه از ما می شنوید از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است. خداوند امر دین خود را به هیچ کس واگذار نکرده حتی به فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل علیهم السلام. وکیل و نماینده امام زمان علیه السلام جناب حسین بن روح رحمه الله کلامی دارد قریب به این مضمون که: اگر من به فجیع ترین کیفیت نابود شوم بهتر از آن است که در دین خدا به رأی خویش و از پیش خود چیزی بگویم. روایات فراوانی در این زمینه وارد شده است، برای نمونه مراجعه شود به: کافی 1 / 58، 62 و 7 / 362، و 8 / 117، اختصاص 281، قرب الإسناد 47، تهذیب الأحکام 10 / 168، محاسن 1 / 210، بصائر الدرجات 299 - 301، 387 - 388، تفسیر عیاشی 1 / 168، کمال الدین 1 / 217، وسائل 27 / 35، احتجاج 2 / 471، علل الشرائع 1 / 241، الغیبة شیخ طوسی 320 / 325، کمال الدین 2 / 507، الدعوات 66، منتخب الانوار المضمیة 115 بحار 2 / 172 - 176، 299، 314 و 11 / 48 و 23 / 225 و 44 / 273. علما و بزرگان در این موضوع کلمات قابل ملاحظه ای دارند، ما فرمایش علامه حلی قدس سره و شیخ آقا بزرگ طهرانی را در مطلب شماره 43 بخش پنجم نقل خواهیم کرد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: اهل دانش قرآن - که خدای تعالی به آنها علم قرآن را عنایت فرموده - اجازه ندارند که به هوی و رأی و قیاس در قرآن اخذ نمایند، خدای تعالی به واسطه دانشی که در اختیار آنها گذاشته و مخصوص آنها گردانیده آنها را از این امور بی نیاز کرده است .

آنها اهل ذکر هستند که خدا به امت دستور داده از آنها سؤال کند. (1)

ص: 109

1- . کافی 5 / 8 - 6 ، بحار 214 / 75 - 213 .

بخش سوم: پاسخ از شبهات نیاز به تفسیر معصومین علیهم السلام

اشاره

ص: 111

در تفسیر المیزان نظریه عدم استقلال قرآن به محدثین و اخباریها نسبت داده شده ، ایشان چند دلیل مهم مخالفان را ذکر نموده و سپس در آن مناقشه کرده است، به شرح ذیل :

مناقشه المیزان در استدلال به آیه اول

اشاره

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» .

ایشان در ردّ استدلال به این آیه گفته :

اما آن عده که به اصطلاح محدث ، یعنی حدیث شناس بودند ، در فهم معانی آیات اکتفاء کردند به آنچه که از صحابه و تابعین روایت شده ، حالا صحابه در تفسیر آیه چه گفته اند ؟ و تابعین چه معنایی برای فلان آیه کرده اند ؟ هر چه می خواهد باشد ، همین که دلیل نامش روایت است ، کافی است ، اما مضمون روایت چیست ؟ و فلان

صحابه در آن روایت چه گفته؟ مطرح نیست، هر جا هم که در تفسیر آیه روایتی نرسیده بود توقف می کردند، و می گفتند درباره این آیه چیزی نمی توان گفت، برای اینکه نه الفاظش آن ظهوری را دارد که احتیاج به بحث و اعمال فکر نداشته باشد، و نه روایتی در ذیلش رسیده که آن را معنا کرده باشد، پس باید توقف کرد، و گفت: همه از نزد پروردگار است، هر چند که ما معنایش را نفهمیم.

و تمسك می کردند به جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» راسخان در علم گویند: ما بدان ایمان داریم، همه اش از ناحیه پروردگار ما است، نه تنها آنهایی که ما می فهمیم.

این عده در این روشی که پیش گرفته اند خطا رفته اند... اولاً قرآن کریم نه تنها عقل را از اعتبار نینداخته، بلکه معقول هم نیست که آن را از اعتبار بیندازد، برای اینکه اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (و حتی وجود خدا)، به وسیله عقل برای ما ثابت شده.

و در ثانی قرآن کریم حجیتی برای کلام صحابه و تابعین و امثال ایشان اثبات نکرده، و هیچ جا نفرموده یا ایها الناس هر کس صحابی رسول خدا باشد، هر چه به شما گفت بپذیرید که سخن صحابی او حجت است، و چطور ممکن است حجت کند با اینکه میان کلمات اصحاب اختلافهای فاحش هست، مگر آنکه بگویی قرآن بشر را به سفسطه یعنی قبول تناقض گوییها دعوت کرده، و حال آنکه چنین دعوتی نکرده. (1)

ص: 114

و باز در تفسیر المیزان در تفسیر آیه گذشته آمده است :

منظور از تشابه در آیه مورد بحث این است که آیات متشابه طوری است که مقصود از آن برای فهم شنونده روشن نیست ، و چنان نیست که شنونده به مجرد شنیدن آن ، مراد از آن را درک کند ، بلکه در اینکه منظور فلان معنا است یا آن معنای دیگر تردید می کند ، و تردیدش بر طرف نمی شود تا آنکه به آیات محکم رجوع نموده و به کمک آنها معنای آیات متشابه را مشخص کند ، و در نتیجه همان آیات متشابه نیز محکم شود ، پس آیات محکم به خودی خود محکم است ، و آیات متشابه به وسیله آیات محکم ، محکم می شود . مثلاً آیه شریفه : «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» آیه متشابه است ، چون معلوم نیست منظور از برقرار شدن خدا بر عرش چیست ؟ شنونده در اولین لحظه که آن را می شنود در معنایش تردید می کند ، ولی وقتی مراجعه به آیه : «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» می کند می فهمد که قرار گرفتن خدا مانند قرار گرفتن سایر موجودات نیست و منظور از کلمه استوا برقرار شدن تسلط بر ملك و احاطه بر خلق است ، نه روی تخت نشستن ، و بر مکانی تکیه دادن که کار موجودات جسمانی است ، و چنین چیزی از خدای سبحان محال است. (1)

ص: 115

1- . تفسیر المیزان 21 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 31 / 3 .

خلاصه کلام ایشان این شد که :

1. این دعوی مربوط به محدثین و اخباری ها است .
2. آنها به کلمات صحابه و تابعین بسنده می کنند .
3. استناد به آیه : «يُقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» صحیح نیست .
4. این ابطال حجیت عقل است، پس معقول نیست .
5. خداوند حجیت در اقوال صحابه و تابعین قرار نداده است .
6. اختلاف اقوال صحابه و تابعین، مانع از پذیرفتن آن می شود .
7. آیات متشابه به وسیله آیات محکم ، محکم می شود .

پاسخ مطلب اول و دوم:

لفظ «صحابه و تابعین» اذهان را به حشویه و اخباری های سنی مذهب سوق می دهد در حالی که شما در آخر همین بحث - و همچنین در بحث محکم و متشابه، در جلد سوم - برای اثبات مدعای خویش به سیره امامان معصوم علیهم السلام استدلال کرده اید، پس مخاطب شما کسانی بوده اند که به روایات اهل بیت علیهم السلام تمسک کرده اند .

مضافاً به اینکه این نظریه اختصاص به محدثین ندارد . مگر همه اصولیین به صراحت در عنوان بحث حجیت قرآن نفرموده اند که: حجیت ظواهر قرآن؟!

و همه آنها بدون استثناء حجیت را منحصر در نصّ و ظاهر آیات دانسته و تصریح به عدم حجیت آیات متشابه کرده اند ، لذا نیازی به تتبع

کلمات آنها دیده نمی شود، به خصوص که در بخش پنجم کلام بعضی از بزرگان خواهد آمد، شیخ طوسی رحمه الله فرموده:

معانی آیات قرآن بر چهار قسم است قسم چهارم آنچه لفظ بر بیش از يك معنا دلالت داشته، و احتمال اینکه خداوند هر کدام را اراده کرده، ممکن باشد، در این قسم از آیات سزاوار نیست کسی اقدام بر تعیین مقصود خداوند کند مگر به قول پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و یا امام معصوم علیه السلام. (1)

جالب آن است که صاحب تفسیر المیزان در کتابی دیگر همین مطلب را - که به محدثین نسبت داده! - قول مشهور بین شیعه و سنی دانسته است و می نویسد:

آنچه عملاً پیش مفسرین از صدر اول تاکنون دائر و مورد اعتماد است این است که:

محکمات آیاتی هستند که معنی مراد آنها روشن است و به معنی غیر مراد اشتباه نمی افتند، به این گونه آیات باید ایمان آورد و عمل هم کرد.

و آیات متشابهه آیاتی هستند که ظاهرشان مراد نیست و مراد واقعی آنها را که تأویل آنها است جز خدای نداند و بشر را راهی به آن نیست، به این گونه آیات باید ایمان آورد ولی از پیروی و عمل به آنها توقّف و خودداری نمود.

ص: 117

1- . التبیان 1 / 5 - 6 . بنابر گفته شیخ یوسف بحرانی قدس سره و دیگران، جماعتی از شخصیت های علمی این مطلب را پذیرفته اند .
مراجعه شود به الحدائق الناضرة 1 / 32 و نور البراهین سید جزائری 1 / 181 . در همین زمینه مراجعه شود به عدة الأصول شیخ طوسی 1 / 49 ، 51 .

این قولی است که در میان علماء اهل سنت و جماعت مشهور است. و مشهور در میان شیعه نیز همین قول است، جز اینکه اینان معتقدند که تأویل آیات متشابهه را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز می دانند ولی عامه مؤمنین که به تأویل متشابهات راه ندارند، علم به آن را باید به خدا و پیغمبر و ائمه هدی ارجاع نمایند. (1)

پاسخ مطلب سوم:

اگر این استناد صحیح نیست پس چرا در روایتی که ایشان آورده به همین آیه استناد شده؟! (2) امیر مؤمنان علیه السلام در روایت مذکور مدح و ثنای راسخان می فرماید که آنها از وارد شدن در مطالبی که خدا بر آن پرده انداخته خودداری کرده، و به جهل و نادانی خویش اعتراف می نمایند و می گویند: «أَمَّنَّا بِهِ كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا» یعنی: «ما بدان ایمان آوردیم، همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست»، حق تعالی این اعتراف به عجز - و ناتوانی از دنبال کردن آنچه بدان احاطه علمی ندارند - را از آنان ستایش کرده، و امتناع از بحث و تعمق و موشکافی در آنچه را که تکلیف نداشتند، رسوخ در علم نامیده است! (3)

ص: 118

1- قرآن در اسلام 27.

2- تفسیر المیزان 69 / 3، ترجمه تفسیر المیزان 107 / 3.

3- نهج البلاغه 125، ابن ابی الحدید 6 / 403، توحید شیخ صدوق 53، اعلام الدین 103، تفسیر عیاشی 1/163، بحار 3/257 و 4/276 و 54/106 و 89/109، مستدرک 12/247. در توضیح روایت فوق تذکر این نکته لازم است که: قرآن ظاهری دارد و باطنی، ممکن است عبارت: «أَمَّنَّا بِهِ كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا» گفته راسخین یعنی معصومین علیهم السلام باشد بهوجهی - که آن ترك تعمق و تفکر در ذات خدا وصفاتی که عین ذات اوست و... - چنانکه در این روایت آمده، و گفته غیر راسخین و عموم اهل ایمان باشد بر وجه دیگر - که آن مربوط به همه آیات متشابه است - چنانکه در روایت آینده خواهد آمد.

درباره همین آیه از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: تأویل همه قرآن را کسی جز خدا و راسخان در علم (یعنی ریشه داران در دانش) نمی داند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برترین راسخان در علم و دانش است که خدای تعالی همه تنزیل و تأویل را به آن حضرت تعلیم فرموده، و هر چه بر آن حضرت نازل کرده تأویل آن را نیز به حضرت یاد داده است، و اوصیا و جانشینان آن حضرت نیز همه آن را می دانند .

اما کسانی که نمی دانند می پرسند: ما که تأویل آن را نمی دانیم چه بگوییم؟ خداوند در پاسخ آنها فرموده: «يُقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». یعنی آنان می گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست» (1). و نظیر این مطلب در بقیه روایات نیز آمده است. (2).

اصلاً وقتی معنای آیات روشن نبود چه باید کرد؟ آیا انکار کنیم که از جانب خدا است به جهت آنکه مراد از آن روشن نیست؟ یا ایمان آورده و با عقل ناقص خویش در پی فهم آن باشیم؟ روایات به وضوح دلالت دارد که خداوند از ما نخواسته در آیات متشابه بحث و تعمق داشته باشیم. پس در صورت دسترسی به معنای آن از دلیل معتبر تفصیلاً نیز به آن اخذ می کنیم وگرنه ایمان اجمالی کافی است .

ص: 119

1- . تفسیر عیاشی 1 / 164 ، بحار 89 / 92 .

2- . مراجعه شود به صفحه 23 - 29 .

آیا ابطال حجیت عقل امکان دارد؟!

آیا هیچ عاقلی آن را می پذیرد؟!

آری، اینکه خدا عقل را از اعتبار نینداخته کلام حقی است ولی ربطی به نیاز قرآن به تفسیر پیشوایان معصوم علیهم السلام ندارد. آیا حجیت عقل اقتضا می کند که تمام قرآن برای همه مردم قابل فهم باشد؟!

آیا خدای قرآن نمی تواند با پیامبرش اسرار و رموزی داشته باشد که دیگران از آن بی بهره باشند؟ پس چرا عقل حروف مقطعه را درک نمی کند؟ آیا حروف مقطعه از قرآن نیست؟

گاهی حکمت اقتضا می کند که در کلام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تشابه و اجمال وجود داشته باشد. و مشیت الهی بر این قرار گرفته که مردم مجبور شوند برای دریافت برخی از مطالب قرآن به قیّم و معلّم آن رجوع کنند و خود را از آنها بی نیاز ندانسته، ادّعی بی جا نداشته باشند و ندای «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» سر ندهند!

آیا این ابطال حجیت عقل است؟ آیا منافاتی با عقل دارد؟ آیا به نور و هدایت و . . . بودن قرآن ضرری می رساند؟

اگر منافات با حکم عقل داشت چگونه قابل استثنا بود؟ در حالی که حروف مقطعه بهترین شاهد برای استثنا است. بلکه خود شما در تفصیل احکام و قصص و معاد استثنا قائل شدید و پذیرفتید که فهم آن متوقّف بر بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. پس چرا از ضمیمه کردن آیات متشابه امتناع می کنید؟!

اصلاً مقصود شما از دلیل عقل در اینجا چیست؟

بدون شك حکم عقلی است که به واسطه آن علم به مقصود خداوند از آیات حاصل شود، پس شامل ظنّ و گمان و حتی ترکیب مقدمات عقلیّه ای که از آن یقین به مراد خداوند حاصل نشود، نمی گردد .

پس اموری که علم به آن توقّف بر شنیدن از پیشوایان معصوم علیهم السلام دارد مانند احکام شرعی، ملاکات آن، بسیاری از معارف الهی، و تفسیر آیات متشابه و . . . در امثال این موارد عقل حکمی ندارد، چون اینها از اموری نیست که بشر با حواس پنج گانه، یا تجربه بتواند به آن برسد، از بدیهیات و یا امور برهانی - که شك در آنها راه ندارد - هم نیست، لذا مفسّرین در آن اختلافات عجیب به راه انداخته اند . در نتیجه راه یاد گرفتن آن منحصر در اخذ از معلّم قرآن و قیّم آن یعنی ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد .

پس روایاتی که در مدح عقل و عقلا وارد شده است، مربوط به پیروی عاقل از عقل و خرد است در آنچه درك می کند، نه مدح او بر پیروی از وهم و ظنّ و گمان!

بنابر این خواه در باب حجّیت ظواهر، مستند ما حکم عقل باشد یا سیره عقلا، حجّیت در صورتی تمام است که صاحب کلام خود به صراحت نگوید که من روش خاصی در بیان مقاصد خویش انتخاب کرده ام و بر طبق آن مشی می کنم .

مثلاً اگر کسی به غلامش بگوید: این لیست وظائف روزانه توست،

در موارد مشتبه وظیفه تو آن است که از پسر م کسب تکلیف کنی تا برای تو توضیح دهد، کاملاً روشن است که اگر غلام در مطلبی دچار تردید شود حق ندارد از پیش خود استظهار کند، و اگر بدون مراجعه به فرزند اربابش از پیش خود استنباطی کند، نظر او نزد مولی هیچ ارزشی ندارد .

همین بیان در مورد آیات متشابه جاری است که خدای تعالی ما را ارجاع به اهل بیت علیهم السلام داده، و از اظهار نظر در آن نهی فرموده است .

به بیان دیگر: در باب حجیت مسلم است که باید دلیل خودش علم آور باشد یا ظنی باشد که شارع حکم به اعتبار آن نموده است، و اینکه در ظواهر آیات حکم به حجیت کرده اند از این جهت است که از ظنون معتبره می باشد، چون سند قرآن قطعی است ولی از جهت دلالت ظنی است،⁽¹⁾ و هیچ دلیلی بر حجیت آیات متشابه اقامه نشده بلکه دلیل بر خلاف آن قائم است .

و کسی که کمترین آشنایی با اصول فقه داشته باشد می داند که حجیت قرآن اختصاص به آیاتی دارد که متشابه نباشد .

بلکه احتمال خطا در فهم آیات متشابه کافی است که ما به چنین کاری اقدام نکنیم؛ زیرا - خواه یا ناخواه - منتهی به قول بدون علم در آیات الهی شده و در نتیجه هلاکت اخروی را به دنبال خواهد داشت .

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بپرهیزید از اینکه خدا شما را

ص: 122

1- . مراجعه شود به کلام خود مؤلف در حاشیه بحار 1 / 104 .

تکذیب کند! عرض کردند: چگونه؟ فرمود: یکی از شما می گوید: خدا چنین گفته . خدا می فرماید: دروغ گفتمی من چنین نگفته ام . یا می گوید: خدا چنین نگفته است . خدا می فرماید: دروغ گفتمی، من چنین گفته ام. (1) جایی که خدای تعالی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بفرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (2) تکلیف دیگران روشن است!

نگویی: بعد از تأمل و تدبّر به مقصود خداوند تعالی پی می بریم و دیگر قول به غیر علم نخواهد بود .

چون می گوئیم: ادّعی عدم احتمال خلاف در همه نظرات يك مفسّر، صحیح نیست . چگونه ممکن است او علم به مطابقت نظر خویش با واقع پیدا کند؟!

علامه حلی قدس سره در ردّ اینکه همه مطالب قرآن قابل دانستن و فهمیدن است می نویسد: بطلان این قول ضروری و بدیهی است چون در کتاب و سنت موارد بسیاری وجود دارد که کار بر بسیاری از علما مشکل شده و نتوانسته اند در آن قطع به چیزی پیدا کنند. (3)

گذشته از آن بر فرض که احیاناً قطع به مطلب برای او حاصل شود، می گوئیم:

ص: 123

1- . معانی الأخبار 390، بحار 2 / 117 .

2- . الحاقّة : 44 - 47 .

3- . الفین 201 - 200 .

اولاً: این علم شخصی است و برای دیگران افاده علم نمی کند . لذا در تفسیر المیزان تصریح شده که دلیلی بر حجیت اقوال و آراء علما در باب تفسیر اقامه نشده است. (1)

ثانیاً: چون این طریق ایمن از لغزش نیست، خدای تعالی ما را از پیمودن چنین راهی نهی فرموده تا تحفظ از خطا کرده باشیم . لذا در روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده : کسی که قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، اگر درست هم بگوید باز خطا کرده است . نتیجه آنکه آیات متشابه را نمی توان درك کرد و به آن استدلال نمود مگر آنکه بیان آن به دلیل معتبر از ائمه علیهم السلام به ما رسیده باشد . و حداقل مقتضای احتیاط این است که انسان به ظواهر قرآن اکتفا کرده و از ورود در متشابهات احتراز کند، چنانکه خود ایشان نظیر همین توصیه را در تعلیقه بحار الانوار به دیگران نموده است، ایشان می گوید:

احتیاط در دین این است که کسانی که در مباحث عمیق عقلی مهارت ندارند از اظهار نظر در آن نفیاً و اثباتاً خودداری نموده و (فقط) به ظاهر آیات و روایات مستفیضه تمسک کنند تا در معرض هلاکت ابدی قرار نگرفته و مبتلا به قول به غیر علم، تناقض در آرا و . . . نشوند (2)!

ص: 124

1- . تفسیر المیزان 12 / 261 ، ترجمه تفسیر المیزان 12 / 380 .

2- . تعلیقه بحار 1 / 104 .

البته انصاف مطلب این است که احتمال خطا قابل انکار نیست، بلکه مؤلف مکرّر به آن اشاره کرده است، چنانکه می گوید:

چیزهایی که عقل آدمی اصلاً آنها را درک نمی کند، و تنها باعث فریب خوردن آنان می شود . . . مانند آیات متشابهی که عقل در فهم آن سرگردان است، و خیال می کند آن را می فهمد در حالی که نمی فهمد. (1)

و بحث در متشابهات را لغزشگاه اقدام و قتلگاه افهام معرفی نموده و سپس گفته است:

احتیاج نبود که با مغلق گویی و آوردن متشابهات، عقول را به تفکر وا دارد، و در عوض فهم و عقل مردم را دچار گمراهی سازد، و در نتیجه فهم ها و افکار بلغزد، و مذاهب مختلفی درست شود. (2)

در آخر این قسمت ذکر دو نکته را لازم می دانیم:

1. بدون شك توحید، یعنی اثبات صانع، صفات حق تعالی و . . . همچنین نبوت و امامت و حجیت قرآن و . . . همه اینها به عقل اثبات می شود. ولی عقل ما را ملزم می کند که - پس از اثبات نبوت و امامت به معجزه یا نصّ - بایستی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام پیروی کنی و حقّ سرپیچی از دستورات آنها را نداری.

اهل بیت علیهم السلام هم به صراحت فرموده اند که عقل از درک بسیاری از

ص: 125

1- . تفسیر المیزان 3/ 56 - 57، ترجمه تفسیر المیزان 3/ 87 .

2- . تفسیر المیزان 3/ 57، ترجمه تفسیر المیزان 3/ 87 - 88 .

امور قاصر است و حقّ دخالت در آن را ندارد، مانند احکام فرعیّه که کسی حقّ رأی و نظر دادن و قیاس کردن در آن را ندارد .

این در حقیقت ابطال حجّیت عقل نیست بلکه تعیین محدوده ادراکات عقلی است .

از جمله مواردی که ائمّه علیهم السلام از نظر دادن نهی کرده و فرموده اند: عقل

از درك و فهم آن عاجز است ، آیات متشابه می باشد .

2 . آیا می شود گفت: برای انسان عاقل کافی است که به مطالعه کتب طب پردازد، و با وجود عقل چه نیازی به مراجعه به طبیب دارد؟ همچنین در بقیه علوم و فنون .

قطعا چنین نیست . هنگامی که در مباحث فلسفی یا عرفانی به آنها اشکال می شود، پاسخ می دهند: شما به عمق مطلب نرسیده اید، اینها خیلی دقیق و عمیق است، شما از مبانی ارباب فن اطلاع ندارید، آنها اصطلاحات مخصوص به خود دارند و

اگر در نوشته مخلوقی که ایمن از لغزش و خبط و خطا و . . . نیست امر چنین باشد، چه باید گفت در کتاب الهی که خود خداوند تصریح فرموده: آیات آن بر دو قسم است: محکم و متشابه، و فرموده: بیان آن با ماست، و فرموده: تو بیان می کنی برای مردم آنچه را که نازل کردیم بر ایشان و

نگویی: کتب فلسفه و عرفان و . . . برای عموم مردم نوشته نشده، به خلاف قرآن .

چون می‌گوییم: در قرآن نیز آیاتی وجود دارد که نازل نشده تا مردم بدون واسطه آن را درک کنند، و لذا فرموده اند: «انّما يعرف القرآن من خوطب به»؛ یعنی فقط کسی قرآن را می‌فهمد که مخاطب قرآن است. (1)

پاسخ مطلب پنجم و ششم:

البته مسلم است که کلام صحابه و تابعین ارزش استناد ندارد و دلیلی بر حجیت آن نیست، ولی مخاطب شما فقط عامه نیستند، چنانکه در پاسخ مطلب اول و دوم گذشت.

در هر صورت همین اشکال بر خود مؤلف وارد است که: خدای تبارک و تعالی برای فهم ناقص بشر در آیات متشابه حجیت قائل نشده، هر چند در آن تدبیر کرده و آیات مناسب با هر موضوعی را ملاحظه کند و تمام سعی و کوشش خود را به کار برد، به خصوص که بین مفسرین اختلافات عجیب مشاهده می‌شود حتی بین مؤلف و شاگردان و معاصرانش!

استبعاد نشود که چگونه ممکن است با آن همه فهم و درک و جدّیت و کوششی که آنها داشته‌اند، معانی قرآن بر آنها مخفی مانده باشد؟

چون همین اختلاف که بین آنها وجود دارد، بهترین دلیل بر خفای حقیقت است؛ زیرا تناقض و اختلاف نیست مگر در صورت مخفی بودن معانی قرآن بر آنها، و احتمال خطا هم در همه یکسان است.

ص: 127

1- . کافی 8 / 311 ، تأویل الآيات 251 ، وسائل 27 / 185 ، بحار 24 / 237 و 46 / 349 .

مؤلف خود به اختلاف فاحش مفسرین اعتراف کرده، و در ذکر گروههایی که خواسته اند بین فلسفه و عرفان و ظاهر شریعت هر سه، یا دو تا از آنها جمع کنند گفته :

و اختلاف این سه طریق به طور مسلم در کیفیت تفسیر قرآن نیز اثر دارد، و تفسیری که يك متدین و معتبد به ظواهر دین برای قرآن می کند، با تفسیری که يك فیلسوف و يك صوفی می نویسد اختلاف فاحشی دارد، همچنانکه این اختلاف را به عیان در تفاسیر مشاهده می کنیم و احساس می کنیم که هر مفسری مشرب علمی خود را بر قرآن تحمیل کرده و نخواسته است بفهمد که قرآن چه می گوید، بلکه خواسته است بگوید قرآن نیز همان را می گوید که من می فهمم، و به همین جهت است که جمعی از علما در صدد بر آمده اند به مقدار بضاعت علمی که داشته اند و در عین اختلافی که در مشرب داشته اند، بین ظواهر دینی و بین مسائل عرفانی نوعی آشتی و توافق بر قرار کنند، مانند محیی الدین عربی، و عبد الرزاق کاشانی، و ابن فهد، و شهید ثانی، و فیض کاشانی.

بعضی دیگر در صدد بر آمده اند بین فلسفه و عرفان صلح و آشتی بر قرار سازند، مانند ابی نصر فارابی و شیخ سهروردی صاحب اشراق، و شیخ صائن الدین محمد ترکه.

بعضی دیگر در این مقام بر آمده اند تا بین ظواهر دینی و فلسفه آشتی بر قرار سازند، چون قاضی سعید و غیره.

بعضی دیگر خواسته اند بین هر سه مشرب و مرام توافق دهند، چون ابن سینا که در تفسیرها و سایر کتبش دارد، و صدر المتالهین

شیرازی در کتابها و رساله هایش و جمعی دیگر که بعد از وی بودند .

ولی با همه این احوال، اختلاف این سه مشرب آن قدر عمیق و ریشه دار است که این بزرگان نیز نتوانستند کاری در رفع آن صورت دهند ، بلکه هر چه در قطع ریشه اختلاف بیشتر کوشیدند ریشه را ریشه دارتر کردند ، و هر چه در صدد خاموش کردن اختلاف بر آمده اند دامنه این آتش را شعله ورترا ساختند .

و شما خواننده عزیز به عیان می بینی که اهل هر فنی از این فنون ، اهل فن دیگر را جاهل یا بی دین یا سفیه و ابله می خواند ، و عامه مردم را می بینی که هر سه طائفه را منحرف می دانند .

همه این بدبختی ها در آن روزی گریبان مسلمانان را گرفت که از دعوت کتاب به تفکر دسته جمعی تخلف کردند ، برای فهم حقائق و معارف دینی لجنه تشکیل ندادند ، هر کسی برای خود راهی پیش گرفت با اینکه قرآن کریم فرموده بود : «واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً ولا تفرقوا» . (1)

البته اشکال آخر کلام ایشان پرواضح است ، چون علت اختلاف امت جدا شدن از اهل بیت علیهم السلام و پراکنده شدن از اطراف آنهاست . (2)

ص: 129

1- . تفسیر المیزان 5 / 283 ، ترجمه تفسیر المیزان 5 / 459 - 460 .

2- . در آیه مبارکه هم خداوند فرموده: «واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً ولا تفرقوا» ، یعنی : و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید ، و پراکنده نشوید . پس اول دستور به تمسك به «حبلِ الله» است . در بحار 24 / 82 و عوالم 15 / ق 2 / 127 بای منعقد شده که امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام حبلِ الله متین و عروة الوثقی هستند . از امام باقر علیه السلام درباره همین آیه روایت شده که : خدا می دانست که آنها پس از پیامبر پراکنده شده و اختلاف خواهند نمود لذا آنها را - مانند امتهای گذشته - از تفرقه نهی کرده ، و به آنها دستور داد که بر ولایت آل محمد علیهم السلام اجتماع کنند و از اطراف آنها متفرق نشوند . بحار 24 / 85 . در همین زمینه رجوع شود به خطبه فدکیه: «وجعل ... طاعتنا نظاماً للملّة ، و إمامتنا أماناً من الفرقة» بحار 29 / 223 ، 241 ، و زیارت جامعه کبیره و بقیه زیارات و روایات : «بمؤالاتکم ... و اتلقت الفرقة» (فقیه 2 / 615 ، کافی 1 / 445 ، بحار 22 / 537 و 56 / 194 و غیره) .

قطعا قرآن ما را به تفکر اجتماعی دعوت نکرده چون این خود باعث دامن زدن به اختلافات و تشدید آن می باشد، بلکه قرآن ما را به اعتصام و چنگ زدن به حبل الله المتین یعنی امیر مؤمنان و فرزندان معصومش علیهم السلام دعوت کرده که تمسک به آنان مانع از انحراف و تفرقه و اختلاف، و موجب نظم اجتماع و اتحاد امت است .

اگر گویی: اشکالی که مؤلف در تفسیر صحابه و تابعین کرده - یعنی تعارض و تنافی در آنچه از آنها نقل شده - در بین روایات ائمه علیهم السلام نیز به چشم می خورد .

در جواب گوییم: اصل حجیت کلام اهل بیت علیهم السلام قابل انکار نیست، چنانکه مؤلف ذیل آیه شریفه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (1) آن را پذیرفته است، (2) (البته حجیت غیر از نیاز است و - چنانکه مکرر گذشت - ایشان نیاز قرآن به غیر را قبول ندارد) و حدیث شریف ثقلین و غیر آن بر این مطلب دلالت دارد .

نکته مهم آن است که هیچ تعارضی در آنچه پیشوایان معصوم علیهم السلام

ص: 130

1- . النحل : 44 .

2- . تفسیر المیزان 12 / 261 ، ترجمه تفسیر المیزان 12 / 380 .

فرموده باشند ، وجود ندارد که خود فرموده اند: راسخان در دانش کسانی هستند که در علم آنها اختلاف (و تعارضی) نیست .(1)

آری ، گاهی در بیان مطالب - به جهت شرایط ویژه - ملاحظه تقیّه شده که با ملاحظه موافقت آن با اقوال عامّه معلوم می شود .(2)

و در پاره ای از موارد ما خیال می کنیم که احادیث آنها با یکدیگر تنافی دارد، غافل از آنکه ممکن است خدای تعالی معانی و مفاهیم متعدّد و تفاسیر گوناگون و با مراتب مختلف يك معنا را اراده کرده باشد که در هر حدیث به یکی از آنها نظر داشته اند .

پاسخ مطلب هفتم:

هیچ دلیلی بر این مدّعا وجود ندارد، چگونه ممکن است آیه متشابه تبدیل به محکم شود؟ محدّث شهیر فیض کاشانی در کتاب الحق المبین می نویسد: امر محکم (و سر راست) در متشابه این است که آن را متشابه بدانیم، و چگونه ممکن است متشابه را محکم قرار داد، در حالی که خدا آن را متشابه قرار داده است؟

پس جایز نیست تأویل آن و یا ارجاع آن به یکی از دو طرف - که این کار کسانی است که در دل هایشان میل به باطل است - دلیل مطلب آنکه اصلاً خداوند امور را بر سه قسم قرار داده است: اموری که حق یا باطل

ص: 131

1- . کافی 1 / 245 و 8 / 389 ، وسائل 27 / 177 - 178 ، 185 ، بحار 25 / 76 و 74 / 370 .

2- . مراجعه شود به مطلب شماره 47 در بخش پنجم .

بودن آن روشن است و مکلف تکلیف خود را می داند در پیروی اول و اجتناب از دوم، و قسم سوم متشابهات است که وظیفه در آن ارجاع به خدا و راسخان در علم است که تأویل آن را می دانند، حال آیا جایز است اموری که خدا بر سه قسم دانسته ما بگوییم بر دو قسم است (و متشابه را از تشابه خارج کنیم) با اینکه در متشابه نیز مصلحت ها و حکمت هایی وجود دارد که خدا مردم را به آن امتحان می کند. (1)

پس چنانکه قبلاً گذشت با ارجاع متشابه به محکم فقط می فهمیم که ظاهر آیه متشابه مقصود خدا نبوده است، ولی دلیلی وجود ندارد که به مجرد رجوع به محکمت معنای متشابهات روشن و واضح شود .

در مثالی که ایشان آورده اند، پس از مراجعه به آیه شریفه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» فقط می فهمیم که استواء خدا با استواء ما فرق دارد، ولی مراد از «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و بیان تفصیلی استواء حق تعالی برای ما از آیه : «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» روشن نمی شود .

لذا مرحوم سید مرتضی رحمه الله بیانی دارند که: در اکثر آیات متشابه احتمالات زیادی وجود دارد که با بقیه ادله موافق است و مخالف حق نیست، ولی ما نمی دانیم خدا کدام را اراده کرده است، فقط می دانیم آنچه خلاف ادله باشد مراد خدا نیست. (2)

خلاصه اینکه محکمت قرآن به خودی خود، وبدون بیان ائمه علیهم السلام بیانگر و روشن کننده تمام آیات متشابه نیست .

ص: 132

1- . الحق المبين 5 .

2- . امالی سید مرتضی 97 / 2 .

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (1).

ایشان استدلال به این آیه شریفه را در ضمن يك سؤال چنین مطرح کرده است:

هیچ شکی نیست که اولاً قرآن برای فهمیدن مردم نازل شده، به شهادت اینکه فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ» و نیز فرموده: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» و از این قبیل آیات بسیار است، و هیچ شکی نیست در اینکه مبین این قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، همچنانکه فرمود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و آن جناب این کار را برای صحابه انجام داد، و تابعین هم از صحابه گرفتند، آنچه صحابه و تابعین از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای ما نقل کرده اند بیانی است نبوی که به حکم قرآن نمی توان به آن بی اعتنایی نمود...

و سپس در جواب آن گفته:

ما در سابق هم گفتیم که آیات قرآن عموم افراد بشر از کافر و مؤن از آنان که عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را درك کردند و آنان را که درك نکردند، دعوت می کند به اینکه پیرامون قرآن تعقل و تامل کنند، در بین آن آیات، خصوصاً آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» دلالت روشنی دارد بر اینکه معارف قرآن معارفی است که هر دانشمندی با تدبر و بحث پیرامون آن می تواند آن را درك کند.

ص: 133

و اختلافی که در ابتدا و به ظاهر در آیات آن می بیند بر طرف سازد .

و با اینکه این آیه در مقام تحدی و بیان اعجاز قرآن است ، معنا ندارد در چنین مقامی فهم قرآن را مشروط به فهم صحابه و شاگردان ایشان بدانیم .

* بلکه بالاتر، نمی توان در چنین مقامی درك معانی آن را به بیانات نبوی صلی الله علیه و آله وسلم حواله داد، چون کلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در چنین زمینه ای یا کلامی است که موافق ظاهر کتاب الهی و مطابق آن است و یا مخالفت دارد، پر واضح است که در صورت موافقت احتیاجی به آن نیست، زیرا خود طرف ولو پس از تدبر و بحث همان معنا را درك می کند، و در صورت مخالفت سازگاری با مقام تحدی نداشته و نمی تواند حجتی را بر خصم اقامه کند. (1)*

ص: 134

1- . پاراگرافی که ما بین دو ستاره قرار دارد از ترجمه تفسیر المیزان ، عبدالکریم تیری بروجردی 5 / 154 - 155 چاپ اول ، 3 / 158) چاپ بنیاد علامه طباطبایی (آورده شد ، چون ترجمه موسوی همدانی در این قسمت با متن مطابقت نداشت . ایشان در ترجمه عبارت : «فإن ما بينه إمّا أن يكون معنى يوافق ظاهر الكلام فهو ممّا يوّی إليه اللفظ ولو بعد التدبر والتأمل والبحث ، وإمّا أن يكون معنى لا يوافق الظاهر ولا أن الكلام يوّی إليه فهو ممّا لا يلائم التحدي ولا تتمّ به الحجّة ، وهو ظاهر.» (الميزان 3 / 84) در تشخیص فاعل «بينه» اشتباه کرده و گفته : چون آنچه این آیه شریفه بیان نموده یا معنایی است موافق با ظاهر آیه که خود الفاظ آیه ، آن معنا را می فهماند ، هر چند که احتیاج به تدبر و بحث داشته باشد ، و یا معنایی است که ظاهر آیه نامبرده آن را نمی رساند . خلاصه کلام ، اینکه می فرماید : چرا در قرآن تدبر نمی کنید منظورش معنایی است خلاف ظاهر این عبارت ، چنین سخنی مناسب مقام تحدی نیست ، و حجت با آن تمام نمی شود . (ترجمه تفسیر المیزان 3 / 131) .

بله، البته جزئیات احکام چیزی نیست که هر کس بتواند مستقلاً و بدون مراجعه به بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را از قرآن کریم استخراج کند، همچنانکه خود قرآن هم مردم را به آن جناب ارجاع داده، و فرموده: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و در این معنا آیاتی دیگر نیز هست، و همچنین جزئیات قصص و معارفی از قبیل مسأله معاد.

و از همین جا روشن می شود که شأن پیامبر در این مقام تنها و تنها تعلیم کتاب است، و تعلیم عبارت از هدایت معلمی خبیر نسبت به ذهن متعلم است، و کارش این است که ذهن متعلم را به آن معارفی که دستیابی به آن برایش دشوار است ارشاد کند، و نمی توان گفت تعلیم عبارت از ارشاد به فهم مطالبی است که بدون تعلیم، فهمیدنش محال باشد، برای اینکه تعلیم آسان کردن راه و نزدیک کردن مقصد است، نه ایجاد کردن راه و آفریدن مقصد.

معلم در تعلیم خود می خواهد مطالب را جوری دسته بندی شده تحویل شاگرد دهد که ذهن او آسانتر آن را دریابد، و با آن مأنوس شود، و برای درک آنها در مشقت دسته بندی کردن و نظم و ترتیب دادن قرار نگرفته، عمرش و موهبت استعدادش هدر نرفته، و احیاناً به خطا نیفتد.

و این آن حقیقتی است که امثال آیه: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و آیه: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» بر آن دلالت دارد.

به حکم این آیات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تنها چیزی از کتاب را به بشر تعلیم می داده و برایشان بیان می کرده که خود کتاب بر آن دلالت می کند، و خدای سبحان خواسته است با کلام خود آن را به بشر بفهماند، و دست یابی بر آن برای بشر ممکن است، نه چیزهایی را که بشر راهی به سوی فهم آنها ندارد، و ممکن نیست آن معانی را از کلام خدای تعالی استفاده کند، چنین چیزی با امثال آیه: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» و آیه: «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» سازگاری ندارد، برای اینکه اولی قرآن را کتابی معرفی کرده که آیاتش روشن است، و برای قومی نازل شده که می دانند، و دومی آن را زبانی عربی آشکار معرفی نموده است. (1)

ص: 136

1- . تفسیر المیزان 3 / 83 - 85 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 129 - 131 .

خلاصه کلام ایشان این شد که :

1. از آیات تحدّی استفاده می شود که معارف قرآن قابل دسترسی همه است .

2. اختلاف ابتدایی که در ظاهر آیات دیده می شود با تدبیر بر طرف می شود .

3. معنا ندارد که فهم قرآن متوقف بر بیان کسی و حتی مشروط به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد .

4. چون اگر بیان حضرت موافق با ظاهر آیه باشد ، با تدبیر و بحث از الفاظ آیه می توان به آن معنا رسید .

و اگر با ظاهر آیه موافق نباشد، این با تحدّی سازگار نیست .

5. فقط جزئیات احکام و جزئیات قصص و معارفی از قبیل معاد بدون مراجعه به بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قابل استخراج از قرآن نیست .

6. شأن پیامبر در این مقام تنها تعلیم کتاب است ، و تعلیم آن است که ذهن متعلم را به معارفی که دستیابی به آن دشوار است ارشاد کند ، نه یاد دادن معارفی که بدون تعلیم فهمیدنش محال باشد .

7. اگر مقصود از تعلیم، یاد دادن مطالبی باشد که ممکن نیست انسان خودش آن را از قرآن استفاده کند ، این با آیاتی که قرآن را «عربی مبین» معرفی می کند و ... سازگار نیست .

پاسخ مطلب اول :

پاسخ این مطلب در جواب از تحدی گذشت. (1)

پاسخ مطلب دوم :

جواب آن، در پاسخ از استدلال به آیات و به ویژه آیه اول گذشت. (2)

پاسخ مطلب سوم :

حاصل جواب ایشان این است که تحدی به آیات قرآن و به خصوص آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ . . .» اقتضا می کند که با تدبّر و بحث، رسیدن به معارف قرآن ممکن باشد. لکن در بخش دوم کتاب هم از استدلال به تحدی و هم از استناد به آیه شریفه جواب داده شد. (3)

در حقیقت ایشان از استدلال به آیه: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» اصلاً پاسخ نداده است. کاملاً روشن است که در این آیه و همچنین آیه شریفه: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». (4) «تبیین قرآن» به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اسناد داده شده است، و از آن «موضوعیت» بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فهمیده می شود، پس چگونه می توان گفت: برای بیان مطالب قرآن، خود قرآن کافی است، و ما نیازی به بیان

ص: 138

1- . رجوع شود به صفحه 80 - 81 .

2- . رجوع شود به صفحه 68 - 69 .

3- . رجوع شود به صفحه 68 - 69 ، 80 - 81 .

4- . النحل : 64 .

حضرت نداریم؟! چنانکه «خارج کردن از ظلمات به نور» در آیه مبارکه: «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»، (1) و امثال آن، به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داده شده، پس هرگز نمی توان ادعا کرد که قرآن خودش نور است و برای خروج از ظلمات کافی است!

اگر چنین بود بایستی در آیه خداوند بگوید: (ليخرج الناس من الظلمات) یعنی تا مردم از ظلمات به نور خارج شوند.

و بفرماید: (ليبين لهم) یعنی تا برای مردم روشن شود.

پس کلام تفسیر المیزان با این آیات منافات دارد، چون الغاء خصوصیت - که خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مدخلیت در موضوع نداشته باشد - وجهی ندارد.

البته ایشان حجیت روایات را در تفسیر فی الجمله پذیرفته، چون در ذیل آیه شریفه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (2) می گوید:

این آیه دلالت دارد بر حجیت قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بیان آیات قرآن و تفسیر آن، چه آن آیاتی که نسبت به مدلول خود صراحت دارند و چه آنهایی که ظهور دارند، و چه آنهایی که متشابهند، و چه آنهایی که مربوط به اسرار الهی هستند، بیان و تفسیر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در همه آنها حجت است.

ص: 139

1- . الحديد : 9 . ترجمه: او است آنکه فرستد بر بنده خویش آیاتی روشن تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون کشاند . و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است .

2- . النحل : 44 .

و اینکه بعضی گفته اند: « کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تنها در تفسیر متشابهات و آن آیاتی که مربوط به اسرار الهی اند حجیت دارد، و اما آن آیاتی که در مدلول خود صریح و یا ظاهرند، و احتیاج به تفسیر ندارند، کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آن موارد حجت نیست ». حرف صحیحی نیست، و نباید به آن اعتنا نمود.

این در خود بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و در ملحقات بیان آن جناب که همان بیانات ائمه هدی علیهم السلام است نیز مطلب از این قرار است، زیرا به حکم حدیث ثقلین بیان ایشان هم بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ملحق به آن است، به خلاف سایر افراد، هر چند صحابه و یا تابعین و یا علمای امت باشند کلامشان حجیت نیست، برای اینکه آیه شریفه شامل آنان نمی شود، نصی هم که بتوان به آن اعتماد نمود و دلالت بر حجیت علی الاطلاق کلام ایشان کند، در کار نیست. (1)

ولی اشکال در این است که:

اولاً: ایشان در تعمیم این حجیت اشکال کرده است و جایی که مطالب روایات قابل استفاده از خود قرآن نباشد و با ظاهر آیات توافق نداشته باشد آن را حجّت نمی داند، چنانکه در مطلب چهارم گذشت و پاسخ آن خواهد آمد.

و ثانیاً: قائل شدن به حجیت منافات با انکار نیاز ندارد، و آنچه روایات به صراحت بر آن دلالت دارد نیاز قرآن به تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که ایشان صریحاً آن را انکار می کند.

ص: 140

اولاً: گاهی برای استظهار از آیات هم ما نیاز به بیان عترت علیهم السلام داریم و بدون راهنمایی آنها فهم ظهور برای ما مشکل است، برای نمونه رجوع شود به پاسخ امیر مؤمنان علیه السلام به مدعی تناقض در آیات قرآن (1).

و ثانیاً: این کلام با ضرورت مذهب شیعه - یعنی مقدم بودن نص کلام امام علیه السلام بر ظاهر قرآن - سازگار نیست، چنانکه قبلاً گذشت و گفتیم که تخصیص کتاب و نسخ آن به سنت بهترین دلیل بر بطلان مدعای ایشان است (2). مثلاً وقتی حضرت مواردی از حرمت بیع یا جواز ربا را بیان فرمودند و دایره حلّیت و حرمت آن دو معلوم شد، آیا این بیان با تحدی قرآن به «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» منافات دارد؟! به ویژه در مثل آیات ارث که بدون بیان معصوم مطلب قابل حلّ نیست (3). و آنچه در بیان آن آمده به هیچ وجه از الفاظ آیات قابل استفاده نیست حتی پس از تأمل و بحث و نظر، حال تحدی به این آیات چگونه توجیه می شود؟!

شاید تصور شود این نمونه ها از احکام است و خود ایشان آن را استثنا نموده. ولی این توهمی بیش نیست؛ زیرا استدلال ایشان استثنا بردار نیست، و معنا ندارد که تحدی به آیات الاحکام نباشد و مخصوص بقیه آیات باشد. مگر ایشان نگفت: «در قرآن حتی يك آیه هم نیست که در مفهومش اغلاق و تعقیدی باشد». پس با مشکل آیات ارث

ص: 141

-
- 1- . احتجاج 1 / 253، توحید 254، بحار 89 / 45 و 90 / 120، 127، وسائل 27 / 194 .
 - 2- . مراجعه شود به صفحه 92 تقدیم نص معصوم، و مطلب شماره 44 در بخش پنجم .
 - 3- . النساء: 11 - 12 . و رجوع شود به المیزان 4/213 - 214، ترجمه المیزان 4/238 - 239.

چه می کند؟! چرا این مشکل جز با سنت قابل حل نیست .

پاسخ مطلب پنجم:

در پاسخ این مطلب ذکر چند نکته ضروری است:

1 . مدّعی ایشان قابل استثنا نیست، چگونه ممکن است نور نیازمند به روشنایی از غیر باشد حتّی در يك مورد؟! قرآنی که بیانگر همه چیز است چگونه بیانگر خودش نباشد حتّی در يك جا؟! و

2 . آیا ملتزم می شوید که تحدّی و اعجاز قرآن اختصاص به غیر تفصیل احکام و قصص و معاد دارد؟!!

3 . شما در جای دیگر گفته اید حتّی در احکام شرعی هم با ارجاع متشابه به محکم، تشابه رفع می شود! و در تقسیم آیات نوشته اید:

قسم دوم آیاتی است مربوط به قوانین اجتماعی و احکام فرعی، و چون مصالح اجتماعی که احکام دینی بر اساس آن تشریح می شود وضع ثابتی ندارد، و احیاناً متغیر می شود، و از سوی دیگر قرآن هم به تدریج نازل شده قهراً آیات مربوط به قوانین اجتماعی و احکام فرعی دستخوش تشابه و ناسازگاری می شوند، وقتی به آیات محکم رجوع شد آن آیات، این آیات را تفسیر نموده، تشابه را از بین می برد، آیات محکم تشابه آیات متشابه را، و آیات ناسخ تشابه آیات منسوخ را از بین می برد. (1)

ص: 142

1- . تفسیر المیزان 3 / 23، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 34 .

4. به چه دلیل آیه شریفه: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» مخصوص احکام فرعی است؟ چرا شامل بیان آیات متشابه و غیر آن نشود؟ (1) مثلاً اگر مردم اعتقاد به تأثیر ستارگان در سرنوشت داشتند و حضرت این مطلب را باطل و موهوم اعلام فرمود یا از آیه ای متشابه برداشتی داشتند و حضرت خلاف آن را بیان فرمود، آیا این آیه شامل آن نمی شود؟! اگر حضرت مطالبی درباره رجعت، برزخ، قیامت و... بیان فرمود، چرا اخذ به آن بیان مشمول «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» نشود؟! پس تخصیص آیه به احکام دلیلی ندارد. و همین بیان درباره آیه «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و... نیز جاری است، یعنی دلیلی بر اختصاص آن به احکام فرعی نیست. (2)

5. در احکام هم استناد به آیه مذکوره جواب از اشکال نیست، بلکه التزام به باقی بودن تشابه آیات است؛ زیرا با این آیه تشابه از آیات الاحکام بر طرف نمی شود، این آیه ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ارجاع داده و با بیان حضرت تشابه رفع می شود. پس باز اشکال عقلی که شما تصوّر کرده اید به حال خود باقی است!

6. چنانکه در آیات الاحکام خدا ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ارجاع داده، در

ص: 143

1- . شمول آن نسبت به بحث امامت را بنگرید در تفسیر فرات 475، تفسیر عیاشی 1 / 167، تفسیر قمی 2 / 300 - 301 بحار 29 / 19 و 39 / 232 - 233.

2- . اشاره است به مطلبی که ایشان با استناد به این آیات در کتاب قرآن در اسلام 41 گفته: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی آید، بوده اند.

مورد آیات متشابه هم - به حکم آیات و روایات کثیره - ما مأموریم که از اظهار نظر خودداری کرده و به امامان معصوم علیهم السلام رجوع کنیم .

7 . بر فرض که در آیات الاحکام به آیه شریفه «ما آتاکم الرسول . . .» استناد کنید، در تفصیل قصص و معاد چه دلیلی دارید؟

8 . آیا به آنچه در نصوص معتبره وارد شده از تفصیل قضایای معاد و قیامت و تصریح به معاد جسمانی و . . . متلزم می شوید؟! آیا روایات معتبره وارده در قصص قرآنی را می پذیرید؟! مانند: داستان ابتدای خلقت، مأمور شدن فرشتگان به سجده بر حضرت آدم علیه السلام، سکونت حضرت آدم و حوا علیهما السلام در بهشت، خارج شدن آنها پس از خوردن از شجره و . . . پس چرا مواردی از آنها را بر تمثیل حمل کرده اید؟! (1)

در هر صورت استدلال ایشان قابل تخصیص و استثنا نیست، (2) لذا در مطالبی که اخیراً از ایشان گذشت (3) دو وجه محتمل است:

الف) این کلام استثنا از ماقبل باشد، یعنی خداوند فرموده که این بخش از آیات نیازمند بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است .

ب) این کلام منافاتی با مطالب گذشته ایشان نداشته و فقط متذکر این نکته است که آیات الاحکام و . . . - در عین روشن بودن معنا و مفهوم آن - شرح جزئیات و تفصیلات متوقف بر بیان حضرت است .

ص: 144

1- . در بخش چهارم کتاب توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داشت .

2- . يك بار دیگر به مطالبی که صفحه 61 - 63 از ایشان گذشت مراجعه و دقت فرمایید .

3- . رجوع شود به اوایل صفحه 135 .

بنابراحتمال اول - که ایشان نیاز به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در این بخش

پذیرفته - آیات الاحکام و ... نقضی است روشن بر استدلال ایشان؛ زیرا دیگر نمی تواند ادعا کند :

آیات قرآن دلالت دارد بر اینکه هر دانشمندی با تدبر و بحث می تواند معارف قرآن را درک کند . و نمی توان درک معانی آن را حتی به بیانات نبوی صلی الله علیه و آله وسلم حواله داد! (1)

و بنابر احتمال دوم - که با استدلال ایشان سازگار است - اشکال آن است که - چنانکه گذشت - برخی از آیات روشن نیست و بدون بیان معصوم به هیچ وجه نمی شود مشکل آن را حل کرد مانند آیات ارث. (2)

پاسخ مطلب ششم:

اولاً: به ایشان نقض می شود که تعلیم در مثل آیات الاحکام یعنی چه؟ آیا چیزی را یاد می دهند که مردم بالاخره می توانند به آن برسند یا نه؟ هر جوابی ایشان دادند، همان جواب در آیات متشابه خواهد بود .

و ثانیاً: گاهی تعلیم در اموری است که اگر تعلیم نبود ما خودمان نمی توانستیم آن را از آیات درک کنیم، مثلاً اگر بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در کیفیت نماز، روزه و زکات و ... نبود ما راهی به فهم آن از خود قرآن نداشتیم . از همین قبیل است معارف آیات متشابه که اگر بیان معصوم نباشد

ص: 145

1- . رجوع شود به مطالبی که صفحه 133 - 134 از ایشان گذشت .

2- . النساء : 11 - 12 . و رجوع شود به المیزان 4/213 - 214 ، ترجمه المیزان 4/238 - 239 .

دیگران از فهم آن عاجزند . پس مقصود این نیست که اصلاً مطلب برای مردم قابل درک نیست که ایشان ایراد کرده اند: «تعلیم که ایجاد طریق و خلق مقصد نیست» . بلکه مقصود آن است که در صورتی که بیان ائمه علیهم السلام نباشد، مردم آن را درک نمی کنند . لذا در روایات آمده : خدا با قرآن، پیامبر و ما را مخاطب قرار داده، لذا کسی جز ما آن را درک نمی کند . (1)

مردم در دانش قرآن مشترك نیستند، و به جز راهی که خدا تعیین کرده از راه دیگری نمی توانند به آن برسند . (2) هلاکت و گمراهی مردم در آیات متشابه از این جهت بود که حقیقت معنای آن را ندانسته و درک نکردند لذا از پیش خود به تأویل آن پرداخته، و زیر بار آن نرفتند که از اهل بیت علیهم السلام سؤال کنند، بلکه خود را از آنها بی نیاز دانستند (3)

در شب معراج خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آیا خلیفه ای برای خویش انتخاب کرده ای که ... آنچه از کتاب من نمی دانند به آنها تعلیم کند؟ (4)

پاسخ مطلب هفتم:

جواب آن در پاسخ از استدلال به آیه ششم گذشت . (5)

ص: 146

-
- 1- . تفسیر قمی 2 / 425 ، وسائل 27 / 205 ، بحار 24 / 71 و 51 / 49 .
 - 2- . محاسن 1 / 268 ، بحار 89 / 100 ، وسائل 27 / 190 .
 - 3- . وسائل 27 / 200 ، بحار 90 / 3 - 4 ، 9 - 12 به نقل از تفسیر نعمانی .
 - 4- . امالی شیخ طوسی قدس سره 343 ، 353 ، تأویل الآیات 578 ، التحصین 542 ، 544 ، کشف الغمه 1/346 ، کشف الیقین 278 ، الیقین 159 ، بحار 371/18 و 24/181 و 36/159 و 37/291 و 40/13 .
 - 5- . رجوع شود به صفحه 70 - 71 .

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ». (1)

روایات بسیاری در اختصاص این آیه مبارکه به آل محمد علیهم السلام وارد شده که از آن استفاده می شود دانش قرآن مخصوص آن بزرگواران است، ولی صاحب تفسیر المیزان در استناد به این آیه شریفه اشکال کرده که :

این معنا ... به چند طریق روایت شده، و منظور در همه آنها تطبیق کلی بر فرد بارز آن است، به دلیل اینکه در روایت بعدی خواهید دید که آیه را منحصر در ائمه ندانسته اند .

در بصائر الدرجات به سند خود از برید بن معاویه، از امام باقر 7 روایت کرده که گفت: من از آن جناب معنای آیه: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ ...» را پرسیدم، فرمود: [أنتم هم، من عسی أن یكونوا؟] شما یقیناً آن کسانی که علم داده شده اند، شما نباشید چه کسی ممکن است باشد؟ (2)

ص: 147

1- العنکبوت: 49. ترجمه: بلکه قرآن آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) به آنها داده شده .

2- تفسیر المیزان 16 / 142 - 143، ترجمه تفسیر المیزان 16 / 213 .

استدلال به آیه تمام است و کلام ایشان هیچ وجهی ندارد؛ زیرا:

1. تعبیر «چه کسی ممکن است غیر از ما اهل بیت مقصود باشد؟!» که در بسیاری از روایات آمده به صراحت دلالت بر اختصاص آیه به اهل بیت علیهم السلام دارد و می فهماند که هیچ کس جز آنها در این آیه اراده نشده است.

2. روایت برید بن معاویه در هر دو چاپ بصائر الدرجات - چاپ سنگی و حروفی آن - با آنچه ایشان نقل کرده مطابقت ندارد؛ زیرا در آن آمده است:

برید بن معاویه گوید: از حضرت درباره آیه شریفه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» سؤال کردم، حضرت فرمود: «إِيَّانَا عَنِ»، (1) یعنی: در این آیه، خدا فقط ما را قصد کرده است.

3. در بصائر الدرجات پس از روایت برید، روایتی دیگر از ابوبصیر نقل کرده که: «تلى هذه الآية: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، قال: أنتم هم، قال أبو جعفر (2): من عسى أن يكونوا». (3)

ممکن است امر بر ایشان اشتباه شده باشد لذا صدر روایت برید را همراه با ذیل روایت ابوبصیر يك روایت تصور کرده باشد، ولی باز

ص: 148

1- بصائر الدرجات 204، و مراجعه شود به چاپ سنگی باب یازدهم از جزء چهارم.

2- در مصدر اشتباها ابي جعفر نوشته شده است.

3- بصائر الدرجات 205.

اشکالش این است که روایت ابوبصیر در بصائرالدرجات تصحیف شده است که شاهد آن هم قرینه داخلی و هم قرینه خارجی است .

قرینه داخلی: تکرار لفظ «قال» است که وجهی ندارد . پس «قال ابوجعفر» بعد از «قال انتم هم» معنا ندارد مگر اینکه قائل دوم غیر از قائل اول باشد، اولی سائل و دومی مجیب. (1)

قرینه خارجی: روایات متعدّد از ابوبصیر و غیر او - که در خود بصائرالدرجات قریب به بیست روایت آورده - و در همه آنها آمده :

راوی گوید: عرض کردم: «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» چه کسانی هستند؟

یا می پرسد: آیا شما هستید؟

سپس در جواب آمده است: چه کسی ممکن است باشد؟

و یا: چه کسی ممکن است جز ما اهل بیت مقصود باشد؟!

و با مراجعه به مصادر به خصوص بصائرالدرجات حقیقت مطلب کاملاً روشن می شود .

4 . در وسائل الشیعه (2) روایتی از بصائرالدرجات آورده که شباهت تمام با عبارت تفسیر المیزان دارد، ولی اگر ایشان روایت را از وسائل آورده باشد لفظ «غیرنا» از آخر روایت افتاده است، و با وجود این لفظ، روایت کاملاً بر خلاف گفته ایشان دلالت دارد .

ص: 149

1- . ترجمه حدیث: حضرت آیه مذکور را قرائت فرمود، ابوبصیر گوید: عرض کردم: مقصود از «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» شما هستید؟ حضرت فرمود: چه کسی ممکن است باشد؟!

2- . وسائل 198 / 27 (چاپ آل البیت علیهم السلام) ، 18 / 146 (چاپ اسلامیة) .

ایشان بعضی از احادیث را که مستند مخالفان نظریه استقلال قرآن بوده ذکر و در آن مناقشه نموده، و سایر نصوص و روایاتی را که در این زمینه وارد شده ذکر فرموده است.

1. روایات ناهیه

یعنی روایاتی که از تفسیر به رأی و قول به غیر علم و خوض و جدال در قرآن و . . . نهی کرده است .

در تفسیر المیزان روایاتی از شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که آن حضرت فرمود :

هر کس قرآن را به رأی خودش تفسیر کند خدا مجلسی از آتش برایش فراهم کند .

هر کس درباره قرآن بدون علم چیزی بگوید خدا جایگاه او را آتش قرار دهد .

کسی که درباره قرآن بدون علم ، چیزی بگوید روز قیامت با افسار و دهنه ای از آتش ، لگام شده می آید .

کسی که درباره قرآن به رأی خود سخن گوید ، و درست هم گفته باشد ، باز به خطا رفته است .

از مهمترین خطری که من می ترسم متوجه امتم شود ، و بعد از من ایشان را گمراه کند ، این است که قرآن را بر غیر مواضعش

تطبیق دهند . سپس از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود :

کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند ، اگر هم تصادفاً تفسیرش درست از آب در آید اجر نمی برد .

و از حضرت رضا علیه السلام روایت آورده که فرمود : رأی دادن درباره کتاب خدا کفر است .(1)

سپس گوید :

اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند . . . منظور از رأی اعتقادی است که در اثر اجتهاد به دست می آید ، گاهی هم کلمه رأی بر سخنی اطلاق می شود که ناشی از هوای نفس و استحسان باشد ، و به هر حال از آنجا که کلمه نامبرده در حدیث اضافه بر ضمیر (ها) شده ، فهمیده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نخواسته است مسلمانان را در تفسیر قرآن از مطلق اجتهاد نهی کند ، تا لازمه اش این باشد که مردم را در تفسیر قرآن مأمور به پیروی روایات وارده از خود و از ائمه اهل بیتش علیهم السلام کرده باشد ، آن طور که اهل حدیث خیال کرده اند .

علاوه بر اینکه اگر منظور آن جناب چنین چیزی بوده باشد روایت نامبرده با آیات بسیاری که قرآن را عربی مبین می خوانند ، و یا به تدبر در آن امر می کند ، و همچنین با روایات بسیاری که دستور می دهد هر روایتی را باید عرضه به قرآن کرد ، منافات خواهد داشت .

ص: 151

1- . تفسیر المیزان 3 / 75 - 76 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 116 - 117 .

بلکه خواسته است از خودسری در تفسیر نهی کند ، چون گفتیم کلمه رأی را بر ضمیر (ها) اضافه کرده ، و این اضافه اختصاص و انفراد و استقلال را می رساند .

پس خواسته است بفرماید : مفسر نباید در تفسیر آیات قرآنی به اسبابی که برای فهم کلام عربی در دست دارد اکتفا نموده ، کلام خدا را با کلام مردم مقایسه کند ، برای اینکه کلام خدا با کلام بشری فرق دارد .

ما وقتی يك جمله کلام بشری را می شنویم - از هر گوینده ای که باشد - بدون درنگ قواعد معمولی ادبیات را درباره آن اعمال نموده کشف می کنیم که منظور گوینده چه بوده ، و همان معنا را به گردن آن کلام و گوینده اش می گذاریم ، و حکم می کنیم که فلانی چنین و چنان گفته ، همچنانکه این روش را در محاکم قضایی و اقرارها و شهادتها و سایر جریانات آنجا معمول می داریم ، باید هم معمول بداریم ، برای اینکه کلام آدمی بر اساس همین قواعد عربی بیان می شود ، هر گوینده ای به اتکای آن قواعد سخن می گوید ، و می داند که شنونده اش نیز آن قواعد را اعمال می کند ، و تك تك کلمات و جملات را بر مصادیق حقیقی و مجازی که علم لغت در اختیارش گذاشته تطبیق می دهد .

و اما بیان قرآنی - به بیانی که در بحث های قبلی گذشت - بر این مجرا جریان ندارد ، بلکه کلامی است که الفاظش در عین اینکه از یکدیگر جدایند به یکدیگر متصل هم هستند ، به این معنا که هر يك

بیانگر دیگری، و به فرموده علی علیه السلام شاهد بر مراد دیگری است.

پس نباید به مدلول يك آیه و آنچه از به کار بردن قواعد عربیت می فهمیم اکتفا نموده، بدون اینکه سایر آیات مناسب با آن را مورد دقت و اجتهاد قرار دهیم به معنایی که از آن يك آیه به دست می آید تمسک کنیم، همچنانکه آیه شریفه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» به همین معنا اشاره نموده و می فرماید تمامی آیات قرآن به هم پیوستگی دارند، که بیانش در بحثی که پیرامون اعجاز قرآن داشتیم و نیز در خلال بحث های دیگر گذشت.

بنابر آنچه گفته شد نهی از تفسیر به رأی، نهی از طریقه کشف

است نه از مکشوف، (1) و به عبارتی دیگر از این نهی فرمود که بخواهند کلام او را مانند کلام غیر او بفهمند، هر چند که این قسم فهمیدن گاهی هم درست از آب درآید، شاهد بر اینکه مراد آن جناب این است، روایت دیگری است که در آن فرمود: کسی که در قرآن به رأی خود سخن گوید، و درست هم بگوید باز خطا کرده. و معلوم است که حکم به خطا کردن حتی در مورد صحیح بودن رأی جز بدین جهت نیست که طریقه، طریقه درستی نیست، و منظور از خطا کردن خطای در طریقه است، نه در خود آن مطلب.

و همچنین حدیث عیاشی که در آن فرمود: اگر هم سخن درست بگوید اجر نمی برد.

ص: 153

1- . این يك سطر ترجمه از ماست، چون در ترجمه موسوی همدانی مطابق با متن المیزان نبود، و در ترجمه نیری بروجردی اصلاً این قسمت ترجمه نشده بود!

مؤد این معنا وضع موجود در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، چون در آن ایام قرآن کریم هنوز تألیف و جمع آوری نشده بود، آیات و سوره های آن در دست مردم متفرق بود، و به همین جهت نمی توانستند تك تك آیات را تفسیر کنند، چون خطر وقوع در خلاف منظور، در کار بود.

و حاصل سخن این شد که آنچه از آن نهی شده این است که کسی خود را در تفسیر قرآن مستقل بداند، و به فهم خود اعتماد کند، و به غیر خود مراجعه نکند.

ولازمه این روایات این است که مفسر همواره از غیر خودش استمداد جسته و به دیگران نیز مراجعه کند، و آن دیگران لابد یا عبارت است از سایر آیات قرآن، و یا عبارت است از احادیث وارده در سنت.

شق دوم نمی تواند باشد، برای اینکه مراجعه به سنت با دستور قرآن و حتی با دستور خود سنت که فرموده همواره به کتاب خدا رجوع کنید، و اخبار را بر آن عرضه کنید، منافات دارد، پس باقی نمی ماند مگر شق اول، یعنی خود قرآن کریم که در تفسیر يك يك آیات باید به خود قرآن مراجعه نمود. [\(1\)](#)

ایشان در دنباله کلام خویش از امام صادق از پدر بزرگوارش علیهماالسلام روایت می کند که :

ص: 154

1- . تفسیر المیزان 76/3 - 77، ترجمه تفسیر المیزان 117/3 - 119 .

هیچ کس نیست که بعضی از قرآن را به بعضی دیگر زند جز آنکه کافر شود. (1)

و پس از ذکر پاره ای از روایات و دو روایت از الدر المنثور که قبلاً گذشت، (2) در توجیه آن می گوید:

این روایات به طوری که ملاحظه کردید عبارت ضرب القرآن بعضه ببعض را در مقابل تصدیق بعض القرآن بعضاً قرار داده، معلوم می شود منظور از ضرب القرآن این است که کسی بین مقاماتی که معانی آیات دارند خلط کند و در ترتیبی که بین مقاصد هست اختلال وارد آورد، مثلاً محکم را متشابه و متشابه را محکم بداند، و یا خطاهایی از این قبیل مرتکب شود.

پس تکلم به رأی پیرامون قرآن، و قول به غیر علم که در روایات گذشته بود، و ضرب بعض القرآن ببعض که در این روایات آمد، همه می خواهند يك چیز را بفهمانند، و آن این است که برای درك معنای قرآن از غیر قرآن استمداد نجوید. (3)

ص: 155

1- . تفسیر المیزان 3 / 81، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 126 .

2- . مراجعه شود به صفحه 28 .

3- . تفسیر المیزان 3 / 83، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 129 .

اشاره

خلاصه کلام ایشان این است که:

1. مقصود از روایات گذشته نهی از «اجتهاد در قرآن» به طور مطلق نیست، چنانکه اهل حدیث تصور کرده اند.
2. پس لازمه اش که اکتفا به روایات مأثوره است، نیز صحیح نیست.
3. منع از اجتهاد در تفسیر و اکتفا به روایات، با آیات قرآن منافات دارد.
4. بلکه با روایاتِ اخذ و تمسک به قرآن و عرض اخبار بر قرآن هم سازگار نیست.
5. مراد از تفسیر به رأی، خودسری و استقلال در فهم قرآن است، یعنی در تفسیر هر آیه مراجعه به بقیه آیاتی که تناسب با موضوع آن آیه دارد، نشود.
6. نهی از تفسیر به رأی، نهی از روش کشف است نه مکشوف.
7. روایات نهی از ضرب القرآن بعضه ببعض، نهی از خلط بین آیات است، مثل آنکه محکم را متشابه و متشابه را محکم بداند.
8. همه روایات ناهیه یک چیز را دنبال می کند و آن اینکه در تفسیر قرآن استمداد از غیر قرآن نباید کرد.

مقصود از اجتهاد در تفسیر قرآن چیست؟ قطعاً معلوم است که مراد ایشان حمل مطلق بر مقیّد و عام بر خاص نیست، چون گذشته از اینکه این جهت مورد نزاع نیست، خود ایشان در جای دیگر به این نکته تصریح کرده است. (1)

پس مقصود ایشان اعمال نظر و اجتهاد در فهم آیات متشابه است، که به طور حتم و یقین این روایات شامل آن می شود.

در فهم قرآن - مثل بقیه معارف و احکام . . . - اعتماد بر دلیلی که اعتبار آن نزد شارع تمام نباشد جایز نیست، خدای تبارک و تعالی می فرماید: «قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»؟! (2)

و فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ». (3)

پس اجتهاد در فهم آیات متشابه مثل استعمال قیاس در فقه شرعاً ممنوع است. و چنانکه گذشت این مطلب مورد اتفاق اصولیین است، بلکه خود مؤلف به شهرت آن بین شیعه و سنی تصریح کرده است، پس

ص: 157

1- . در تفسیر المیزان آمده است: متشابه آن آیه ای است که اولاً دلالت بر معنا داشته باشد، و ثانیاً معنایی را که می رساند محل شك و تردید باشد، نه لفظ آیه تا از راه قواعد و طرق معمول در نزد اهل زبان تردیدی که از ناحیه لفظ ایجاد شده بر طرف شود، مثلاً اگر لفظ عام است به مخصصش ارجاع دهد، یا اگر مطلق است به مقیدش برگرداند، و یا به نحوی دیگر لفظ را روشن و بدون تردید سازد. تفسیر المیزان 41 / 3، ترجمه تفسیر المیزان 63 / 3.

2- . النساء: 82. ترجمه: بگو: آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ و افترا می بندید؟

3- . الإسراء: 36. ترجمه: و چیزی که به آن علم و آگاهی نداری پیروی مکن.

اینکه مکرر مطلب را به اهل حدیث نسبت داده هیچ وجهی ندارد. (1)

پاسخ مطلب دوم:

لزوم اکتفا به بیان ائمه علیهم السلام مدلول مطابقی احادیث بسیاری است، و نیازی به دلالت التزامی این روایات نیست.

گذشته از آنکه نصوص منحصر در این چند عدد که ایشان آورده نیست بلکه در مقام اخبار بسیاری وجود دارد که ظهور یا صراحت در مطلب دارد و گزیده بعضی از آن روایات در بخش اول گذشت.

پاسخ مطلب سوم:

در بخش دوم آیاتی که ایشان بدان استناد کرده بود و پاسخ آن گذشت. (2)

ص: 158

-
- 1- . آیا کسانی که در معارف دینی تمسک به کتاب و سنت کرده و از کلمات نورانی عدل قرآن و همسنگ آن یعنی اهل بیت علیهم السلام - که به طریق معتبر روایت شده باشد - پیروی می کنند؛ با حشویه ای که برای عقل هیچ ارزشی قائل نیستند و هر روایتی را پذیرفته و فرقی بین صحیح و ضعیف و درست و نادرست آن نمی گذارند و حتی روایات متناقض را صحیح دانسته و به آن اخذ می کنند، یکسان هستند؟! آیا می توان گفت شیخ طوسی و سید مرتضی و علامه حلی و... و همه اصولیین که قائل به اختصاص حجیت به ظواهر هستند، چون نظریه استقلال قرآن را پذیرفته اند، اخباری هستند؟!
- 2- . مراجعه شود به صفحه 60 - 71 .

پاسخ مطلب چهارم:

روایاتی که در رجوع به قرآن و عرض اخبار بر آن وارد شده مخصوص به محکّمات است چنانکه قبلاً گذشت. (1)

پاسخ مطلب پنجم:

مراد از «تفسیر به رأی» چنانکه از کلمات اعلام به دست می آید:

حمل لفظ بر خلاف معنای ظاهر آن،

حمل لفظ بر یکی از معانی محتمل در آن به سبب راجح بودن آن معنا به نظر قاصر بشری،

تفسیر آیات به اقتضای آراء و نظرات و قیاس و استحسان،

تفسیر آیات به گمان و حدس و تخمین و مانند آن،

بیان مقصود خداوند از آیات متشابه از پیش خود و بدون یاد گرفتن از معصومین علیهم السلام است .

بلکه بعضی از بزرگان احتمال داده اند که مقصود از تفسیر به رأی آن باشد که به قرآن تمسّک شود بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام، (2) که بر مبنای استقلال قرآن در حجیت کاملاً منطبق است.

ص: 159

1- . مراجعه شود به صفحه 99 .

2- . البیان فی تفسیرالقرآن 287 ، همچنین مراجعه شود به کلام شیخ در فرائدالأصول 1 / 58 .

نتیجه آنکه تفسیر به رأی منحصر در آنچه مؤلف گفته نیست .

اما اینکه : نهی به تفسیری تعلق گرفته که در آن همه آیات مناسب موضوع بررسی نشده باشد ؛ هیچ دلیلی بر این مطلب نیست، با توجه به این نکته که بحث در متشابهات است نه محکّمات .

پاسخ مطلب ششم:

غرض ایشان از «عدم تعلق نهی به مکشوف» روشن نیست ؟

شاید منظور این باشد که اگر مفسّر از این طریقی که منع شده به مطلبی رسید، آن مطلب باز بر او حجّت است و نهی به آن تعلق نمی گیرد، اگر چه راهی که پیموده خطا بوده است .

اشکال این کلام آن است که :

اولاً: آیا صحیح است که کسی بگوید: من می خواهم علم به حکم شرعی پیدا کنم اگر چه از راه قیاس و استحسان باشد؟!

پس چنانکه برای رسیدن به حکم شرعی بایستی از طریقی که خود شارع گفته وارد شویم، همچنین در مقام برای به دست آوردن معانی آیات بایستی فقط از راهی که صاحب قرآن دستور داده وارد شویم، و شارع برای راه های دیگر ارزشی قائل نشده است .

و ثانیاً: از کجا می تواند بفهمد مطلبی که بدان رسیده مطابق واقع است ؟!

پس ادله ناهیه از قول به غیر علم قطعاً شامل حال او می شود .

«خلط بین آیات» از عناوین قصیدیه نیست، هنگامی که کسی بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام به تفسیر قرآن پردازد - بخواهد یا نخواهد - بین آیات خلط کرده، و چه بسا ندانسته به تکذیب آیات الهی می پردازد!

به بیان دیگر: «ابتغاء فتنه» که در آیه مبارکه آمده، همچنانکه ممکن است با اختیار و عمد و التفات از انسان صادر شود، گاهی بر کار مفسر صدق کرده و کاملاً بر آن منطبق است بدون اینکه خودش به این قضیه التفاتی داشته باشد!

آیا متفاهم عرفی از «نهی از ضرب القرآن بعضه ببعض»؛ این است که: نبایستی در تفسیر قرآن از غیر قرآن استمداد کرد؟!!

این کلام بسیار شگفتی است و اصلاً مناسب شأن ایشان نیست!

محقق نائینی می گوید: اخبار ناهیه مستفیض بلکه متواتر است ولی بر دو قسم می باشد: نخست روایاتی که از تفسیر به رأی و استحسان های مبتنی بر ظن و گمان منع کرده؛ دیگر احادیثی که تکیه بر ظواهر قرآن بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام را مردود شمرده است (1).

میرزا ابوالحسن شعرانی در تعلیقه و سائل درباره روایات ناهیه

ص: 161

می گوید : تقریباً همه روایات باب صراحت دارد که به غیر ظواهر قرآن، یعنی آیاتی که معنایش معلوم نیست ، نمی شود تمسک کرد. (1)

پس اینکه معنای روایات آنچه ایشان گفته نیست، مطلبی واضح و روشن است . ولی ایشان به چند روایت انگشت شمار بسنده کرده است، در حالی که احادیث در این زمینه بی شمار است که خلاصه بعضی از آن آنها را در بخش اول کتاب ملاحظه نمودید .

ص: 162

1- . تعلیقه وسائل الشیعه 18 / 144 چاپ اسلامیة ، برای اطلاع بیشتر از کلام ایشان رجوع شود به مطلب شماره 36 در بخش پنجم صفحه 222 .

ایشان استناد به حدیث ثقلین را چنین بیان کرده که :

ممکن است بگوئید که : از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به نقل صحیح رسیده است که در آخرین خطبه ای که ایراد کرد فرمود :
إني تارك فيكم الثقلين ... فأما الأكبر فكتاب ربي ، وأما الأصغر فعترتي أهل بيتي فاحفظوني فيهما فلن تضلوا ما تمسكتم بهما . و این سخن را شیعه و سنی به طرق متواتره از جمعیتی بسیار . . . از آن جناب نقل کرده اند . . . و این حدیث دلالت دارد بر اینکه قول اهل بیت علیهم السلام حجت است . پس هر چه درباره قرآن گفته باشند حجت و واجب الاتباع است ، و باید در معنای قرآن تنها به گفته آنان اکتفا کرد ، و گرنه لازم می آید که اهل بیت با قرآن نباشند ، و از آن جدا محسوب شوند .

سپس در جواب گوید :

در پاسخ می گوئیم : عین آن معنایی که ما قبلاً برای پیروی از بیان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کردیم در این حدیث شریف جاری است .

و این حدیث نمی خواهد حجیت ظاهر قرآن را باطل نموده و آن را منحصر در ظاهر بیان اهل بیت علیهم السلام کند .

چگونه ممکن است چنین چیزی منظور باشد ، با اینکه در متن همین حدیث فرموده : قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی شوند . و با این بیان می خواهد قرآن و عترت را با هم حجت کند .

پس این حدیث به ما می گوید: قرآن بر معانی خود دلالت دارد و معارف الهیه را کشف می کند ، و اهل بیت علیهم السلام ما را به طریق این دلالت

هدایت نموده، به سوی اغراض و مقاصد قرآن راهنمایی می کنند.

علاوه بر اینکه نظیر روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دعوت مردم به اخذ قرآن و تدبیر در آن و عرضه احادیث بر آن وارد شده، روایاتی هم از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

از این هم که بگذریم در گروه بسیاری از روایات تفسیری که از این خاندان رسیده طریقه استدلال به آیه ای برای آیه دیگر، و استشهاد به يك معنا بر معنای دیگر به کار رفته، و این درست نیست مگر وقتی که معنا معنایی باشد که در افق فهم شنونده باشد، و ذهن شنونده بتواند مستقلاً آن را درك کند.

چون از راهی که برایش تعیین شده (یعنی مراجعه به بقیه آیات) برای فهم آن وارد شده است. (1)

اضافه بر اینکه در این بین روایاتی از اهل بیت علیهم السلام رسیده که به طور صریح دلالت بر همین معنا دارد، نظیر روایتی که صاحب محاسن آن را بسند خود از ابی لبید بحرانی از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که در ضمن حدیثی فرمود: هر کس خیال کند که کتاب خدا مبهم است هم خودش هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده. و قریب به این مضمون باز در محاسن و احتجاج از همان جناب آمده: وقتی سخنی از من می شنوید همان مطلب را از کتاب خدا بپرسید. (2)

ص: 164

1- دو سطر اخیر ترجمه از ماست چون در این قسمت، مطلب ترجمه تفسیر المیزان با متن المیزان: «لوروده من طریقه المتعین له» - سازگار نبود.

2- تفسیر المیزان 3/ 86 - 87، ترجمه تفسیر المیزان 3/ 133 - 135.

خلاصه کلام ایشان این است که :

1. آنچه در پیروی از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گذشت در این حدیث نیز جاری است .
 2. حدیث ثقلین نمی خواهد حجیت ظاهر قرآن را باطل نموده و حجت را منحصر در بیان اهل بیت علیهم السلام کند .
 3. این حدیث به ما می گوید:
- قرآن بر معانی خود دلالت دارد و معارف الهیه را کشف می کند . و اهل بیت علیهم السلام ما را به طریق این دلالت هدایت می نمایند .
4. دعوت مردم به قرآن و تدبر در آن و عرضه احادیث بر آن از ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده است . (و قبلاً گفته شد که این توصیه ها وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث را بتوان از قرآن کریم در آورد). [\(1\)](#)
 5. در بسیاری از روایات تفسیری استدلال و استشهاد به آیات وجود دارد ، پس شنونده می توانسته مستقلاً آن آیات را درک کند .
 6. بعضی از احادیث صریح در این مدعاست، مثل روایت : هر کس خیال کند کتاب خدا مبهم است هم خودش هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده .
 7. و روایت دیگر : وقتی حدیثی از من می شنوید همان مطلب را از کتاب خدا بپرسید .

ص: 165

پاسخ مطلب اول:

مقصود ایشان مطالبی است که در مورد آیه دوم بیان نمود که:

از آیات تحدّی استفاده می شود که معارف قرآن قابل دسترسی است، پس معنا ندارد که فهم قرآن متوقف بر بیان کسی حتی بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد؛ زیرا اگر بیان حضرت موافق با ظاهر آیه است که در این صورت با تدبر به آن معنا می رسیم و اگر ظاهر آیه آن را نمی رساند که با تحدّی سازگار نیست.

و قبلاً به تفصیل جواب آن گذشت. (1)

پاسخ مطلب دوم:

اولاً: این خروج از محلّ نزاع است، چون بحث در تفسیر آیات متشابه است نه حجّیت ظواهر.

ثانیا: - با صرف نظر از اشکال سابق - مستفاد از حدیث ثقلین این است که برای فهم دین و شریعت بایستی به هر دو مراجعه کرد به نحوی که قرآن و کلام عترت را کلام واحد دانست، پس چنانکه نمی شود به بخشی از قرآن اخذ کرده و بقیه را نادیده گرفت بلکه بایستی قرآن، تخصیص، تقیید و استثنای موجود در بقیه آیات را نیز لحاظ کرد؛ همچنین تمسّک به قرآن بدون رجوع به کلام ائمه علیهم السلام جایز نیست. و این ابطال حجّیت ظواهر قرآن نیست، بلکه این وجوب

ص: 166

1- . مراجعه شود به کلام ایشان صفحه 134 و پاسخ آن صفحه 141 .

فحص قبل از تمسک به ظاهر است که مورد قبول همه علما می باشد .

نتیجه آنکه اگر ما به قرآن اکتفا نموده و به اهل بیت علیهم السلام مراجعه نکنیم،

تمسک به یکی از ثقلین کرده و دیگری را رها کرده ایم! پس ما در محکمت هم از خاندان پیامبر علیهم السلام بی نیاز نیستیم چه رسد به تشابهات چون تخصیص و تقیید بسیاری از عموماً و اطلاقات قرآن در بیان معصومین علیهم السلام آمده است نه در خود قرآن؛ لذا هنگامی که از امام باقر علیه السلام معنای حدیث ثقلین را پرسیدند، فرمود: همیشه قرآن با راهنمایی از ما خاندان هست که مردم را به (مراد و مقصود از) آن رهنمون سازد تا (روز قیامت) کنار حوض کوثر [\(1\)](#).

پاسخ مطلب سوم:

مقصود از این کلام مطلبی است که ایشان قبلاً به آن تصریح کرده که شأن امامان معصوم علیهم السلام فقط این است که راه یافتن معنای آیات متشابه را یاد دهند، یعنی محکماتی که بیانگر تشابهات است برای مردم بیان کنند، هر چند مردم خود با تأمل و تدبیر می توانند آن آیات را پیدا کنند، و این در حقیقت حکم به کفایت قرآن و استغناء از تفسیر عترت علیهم السلام است. و پاسخ آن به تفصیل گذشت.

اما عدم افتراق کتاب و عترت علیهم السلام از یکدیگر به این معناست که این دو در احکام و معارف و . . . به منزله متکلم واحد هستند و از یکدیگر

ص: 167

جدایی ندارند، و قرآن مقام و منزلت و اهمیت و . . . عترت علیهم السلام را بیان می کند و آنها معنا و مفهوم و تفسیر آیات قرآن را بیان می کنند . یعنی بیانگر قرائن محکمات قرآن - مانند قیود و مخصصات آن - و روشنگر آیات متشابه ، و به تعبیر جامع زبان گویای قرآن ائمه علیهم السلام هستند .

این مطلب چقدر با کلام مؤلف فاصله دارد که:

قرآن بر معانی خود دلالت دارد و معارف الهیه را کشف می کند و اهل بیت علیهم السلام ما را به طریق این دلالت هدایت می نمایند . . .

پاسخ مطلب چهارم:

پاسخ آن در جواب از استدلال به گروه اول روایات گذشت . (1)

پاسخ مطلب پنجم:

پاسخ آن در جواب از استدلال به سیره گذشت . (2)

پاسخ مطلب ششم:

پاسخ این مطلب در پاسخ از روایت پنجم - در بخش دوم - گذشت . (3)

پاسخ مطلب هفتم:

پاسخ آن در جواب از استدلال به سیره گذشت . (4)

ص: 168

1- . مراجعه شود به صفحه 99 - 100 .

2- . مراجعه شود به صفحه 108 .

3- . مراجعه شود به صفحه 104 - 105 .

4- . مراجعه شود به صفحه 108 .

در تفسیر آیه شریفه: «وما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»

روایات متعددی وارد شده که مقصود از «راسخان» اهل بیت علیهم السلام هستند، ولی در تفسیر المیزان استدلال به این روایات نیز مورد مناقشه واقع شده است به این بیان که:

و اما اینکه فرمود: ما یم راسخین در علم . . . در روایت عیاشی از امام صادق علیه السلام هم آمده بود که: راسخین در علم همانا آل محمدند. - و از نظر خوانندگان گذشت - و روایات دیگری هم که در این باب آمده، همه از باب تطبیق کلی بر مصداق است، همچنانکه روایات قبلی و روایاتی که می آید نیز شاهد بر این معنا هستند. (1)

ص: 169

1- . تفسیرالمیزان 70/3 ، ترجمه تفسیر المیزان 107/3 .

روایات متعدّد دلالت دارد که راسخان در علم و دانش در آیه گذشته منحصر در اهل بیت علیهم السلام است. خود ایشان از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: راسخان در علم اختصاص به کسانی دارد که در علم آنها اختلاف راهی نداشته باشد. (1)

و معلوم است که این معنا جز بر امامان معصوم علیهم السلام منطبق نیست.

در روایت دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: کجا هستند کسانی که گمان می کنند راسخان در علم آنها هستند نه ما، ادعایی دروغ که حاکی از ستم آنها بر ما و حسادتشان نسبت به ماست. (2)

علامه حلی رحمه الله بعد از آیه مبارکه: «وَأَخْرَجْنَا مَثَابِهَاتٍ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» فرموده:

خدای تعالی حکم کرده که دانش تأویل قرآن اختصاص به گروهی دارد که امتیازشان از دیگران به رسوخ در علم است، و این وصف در غیر معصومان یافت نمی شود. (3)

بعضی از معاصرین اختصاص آیه به آل محمد علیهم السلام را از مطالب معروف مذهب شیعه دانسته اند که روایات بسیاری بر آن دلالت دارد. (4)

ص: 170

1- کافی 1/245، بحار 25/76، المیزان 3/70 - 71، ترجمه تفسیر المیزان 3/107 - 108.

2- مصادر این روایت صفحه 43 گذشت.

3- الفین 98.

4- خلیفات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، سید جعفر مرتضی 3/149.

ایشان پس از ذکر حدیث ثقلین، جمع بین روایات مختلف را در این مقام به این گونه بیان کرده است که:

با این بیانی که (در مورد حدیث ثقلین) گذشت بین دو دسته از روایات جمع می شود، و تناقض ابتدایی آن رفع می گردد:

یکی این احادیث که می گفت: فهمیدن معارف قرآن و رسیدن به آن از خود قرآن امری است ممکن، چون معارف قرآنی پوشیده از عقول بشر نیست.

و دوم روایاتی که خلاف این را می رساند، مانند روایتی که تفسیر عیاشی آن را از جابر نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن بطنی دارد، و بطن قرآن ظاهری دارد، آن گاه فرمود: ای جابر هیچ چیزی به قدر قرآن از عقول دور نیست، برای اینکه آیه هایی هست که اولش درباره چیزی، و وسطش درباره چیز دیگر، و آخرش درباره چیزی که غیر از دو مورد اول است نازل شده، و در عین اینکه کلامی است متصل، قابل حمل بر چند معنا است.

و این معنا در عده ای از روایات وارد شده، مخصوصاً جمله: «و هیچ چیز به قدر قرآن از عقول دور نیست...» از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم روایت شده.

و از علی علیه السلام آمده که فرمود: قرآن حمّالی است ذو وجوه، یعنی قابل حمل بر معانی بسیار است.. تا آخر حدیث.

پس آنچه در باب تفسیر سفارش شده این است که مردم قرآن را از

طریقه خودش تفسیر کنند، و آن تفسیری که از آن نهی شده تفسیر از غیر طریق است .

و این نیز روشن شد که طریقه صحیح تفسیر این است که برای روشن شدن معنای يك آیه از آیات دیگر استمداد شود .

و این کار را تنها کسی می تواند بکند که در اثر ممارست در روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از ائمه اهل بیت علیهم السلام، استاد حدیث شده، و از این ناحیه ذوقی به دست آورد، چنین کسی می تواند دست به کار تفسیر بزند. و خدا راهنما است [\(1\)](#).

ص: 172

1- . تفسیر المیزان 3 / 87 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 133 - 135 .

اولاً: از مطالب سابق معلوم شد که اصلاً در اخبار و احادیث چنین چیزی وجود ندارد که بشر با عقل ناقص خویش و بدون استمداد از ائمه علیهم السلام بتواند به معارف آیات متشابه دسترسی پیدا کند .

ثانیا: بر فرض که روایاتی پیدا می شد که بر این مطلب دلالت داشت ، به هیچ وجه با احادیثی که دلالت بر نرسیدن بشر به معارف موجود در آیات متشابه داشت، قابل جمع نبود، و بین این دو دسته روایت،

تنافی و تعارض مستقرّ وجود داشت .

ثالثا: مطلبی که ایشان گفته:

آنچه در باب تفسیر سفارش شده این است که مردم قرآن را از طریق خودشان تفسیر کنند ، و آن تفسیری که از آن نهی شده تفسیر از غیر طریق است .

فی نفسه صحیح است، و لکن طریقه صحیح تفسیر یاد گرفتن از ائمه معصومین علیهم السلام و روش غلط آن ، بقیه راه هاست، چنانکه از روایات ظاهر است .

آنچه باعث شگفتی است این است که ایشان - پس از وجه جمع گذشته در آخر کلام - می گوید :

روشن شد که طریقه صحیح تفسیر این است که برای روشن شدن معنای يك آیه ، از آیات دیگر استمداد شود .

و این کار را تنها کسی می تواند بکند که در اثر ممارست در

روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از ائمه اهل بیت علیهم السلام، استاد حدیث شده، و از این ناحیه ذوقی به دست آورد، چنین کسی می تواند دست به کار تفسیر بزند.

مگر ایشان نگفت که تحدی دلیل آن است که معنا ندارد در فهم قرآن حتی به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ارجاع داده شود؟

مگر ایشان نمی گوید قرآن حتی در معرض فهم کفار و ملحدین است، و برای همه قابل نیل است؟!!

آیا در حاشیه کفایه - پس از ذکر آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» - تصریح نکرد که:

این آیه سرزنش کفار و منافقینی است که قرآن را از جانب خدا نمی دانند. معنا ندارد که خدا آنها را به بیانات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ارجاع دهد و بگوید: کلام دیگری اختلاف کثیر ندارد. (1)

با این بیان آیا معقول است که ما به کفار بگوییم:

اگر می خواهید اعجاز قرآن را بفهمید بایستی در روایات ممارست داشته باشید تا به حقایق آن پی ببرید؟!!

ص: 174

ظاهراً روایاتی که در این زمینه وجود دارد بر چند گروه تقسیم می شود:

1. روایاتی که امر به تدبیر در قرآن، رجوع به آن، عرض روایات بر آن می کند .

2. روایاتی که نهی می کند از تفسیر بدون علم، تفسیر به رأی، ضرب آیات به یکدیگر، جدال و خوض در آیات .

3. روایاتی که گوید عقل بشر از درک قرآن و رسیدن به تفسیر آن ناتوان است، مردم از فهم آیات عاجزند چون قرآن به «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي

يا جارة»⁽¹⁾ نازل شده .

4. روایاتی که دستور به رها کردن متشابهات داده، و ایمان اجمالی در آن را کافی دانسته، و غرض از آوردن آیات متشابه در قرآن را چنین

بیان کرده که خداوند خواسته مردم مجبور باشند از ائمه علیهم السلام معنای آن را

استفاده کنند .

5. روایاتی که گوید: قرآن (هر چند تبیان کلّ شیء است ولی) نیاز به بیان دارد، و خدا برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و آن

حضرت برای اهل بیت علیهم السلام آن را بیان فرموده است، و قیّم و مترجم و گوینده از طرف قرآن جز عترت علیهم السلام نمی تواند

باشد .

6. روایاتی که دلالت دارد بر اینکه گروه خاصی اهل قرآن، مخاطب

ص: 175

1- . مثال است برای جایی که خطاب متوجه کسی باشد، ولی مقصود اصلی او نباشد .

به آن، و اهل ذکر می باشند که کسی جز آنها احاطه به تفسیر قرآن نداشته و نمی تواند آن را برای مردم بیان کند، و این دانش لازمه امامت است .

7. روایاتی که گوید بر همه لازم است در تفسیر قرآن، و فهم آیات آن فقط به امامان معصوم علیهم السلام مراجعه کنند؛ چون فقط آنها اهل ذکر - که خدا دستور به سؤال از آنها داده - هستند . و خدا به واسطه آنها مردم را از همه بی نیاز کرده، و کسی که قرآن را از غیر آنها بیاموزد هلاک شده است .

جمع بین روایات به این است که: گروه اول از روایات مخصوص محکّمات قرآن است، و آیات متشابه جز با تفسیر اهل بیت علیهم السلام قابل درک نیست ، در مورد ظواهر هم به جهت فحص از قرائن - مقیّدات و مخصّصات - مراجعه به امامان معصوم علیهم السلام لازم است .(1)

ص: 176

1- . در وجه جمع مذکور گذشته از کلمات بزرگانی که در فصل پنجم خواهد آمد ، به مصادر ذیل نیز مراجعه شد : قوانین الأصول 1 / 397 - 398 ، الفصول الغروية 241 ، کفایه الأصول 381 - 383 ، حواشی مشکینی 3 / 205 ، 211 ، بحر الفوائد / 88 ، درر الفوائد 2 / 34 ، إفاضه العوائد 2 / 59 - 60 ، أجود التقريرات 2 / 92 ، نهاية الأفكار 3 / 92 ، فوائد الأصول 3 / 136 - 137 ، الحاشية على الكفاية تقریرات آیت الله بروجردی 2 / 71 ، حقائق الأصول 2 / 85 - 86 ، أصول الفقه 5 / 159 ، دراسات في علم الأصول 3 / 130 - 133 ، مصباح الأصول 2 / 125 ، الهداية في الأصول 3 / 133 .

بخش چهارم: برخی از موارد تأمل در تفسیر المیزان

اشاره

ص: 177

از آنچه گذشت کاملاً روشن شد که چه مفاسد و زیان هایی بر نظریه «استقلال قرآن» و بی نیاز بودن قرآن از اهل بیت علیهم السلام مترتب می شود،

و چون برخی از نظرات و آراء صاحب تفسیر المیزان ملاحظه شد -

بدون اینکه در صدد فحص و استقصای آن باشیم - که شاهد مناسبی بر صحیح نبودن روش و طریقه ایشان در باب تفسیر بود، لذا مناسب دیدیم در این بخش این چند مورد را ذکر کرده و به اختصار اشکال آن را - از آیات و روایات و کلمات علما - ذکر کنیم .

البته در ضمن بخش های گذشته برخی از موارد تأمل در نظرات ایشان در تفسیر و غیر آن گذشت ، مانند اینکه :

1 . اکتفا به روایات مأثوره در تفسیر آیات متشابه، نظریه اخباریهاست .(1)

2 . استدلال به آیه : «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» بر توقف در آیات متشابه خطاست .(2)

3 . توقف در آیات متشابه ابطال حجیت عقل است .(3)

ص: 179

1- . رجوع شود به صفحه : 113 .

2- . رجوع شود به صفحه : 114 .

3- . رجوع شود به صفحه : 114 .

4. خدا فقط دعوت کرده که مردم در آیاتش تدبر کنند، و عقل و فهم خود را در فهمیدن آن به کار ببندند. (1).

5. هر اختلافی که در آیات به نظر برسد، با تدبر بر طرف می شود. 2.

6. آیات (تدبر و تحدی) به روشنی دلالت دارد بر اینکه معارف قرآن معارفی است که با تدبر و بحث پیرامون آن می شود آن را درك کرد
3.

7. خدای تعالی قرآن کریم را هدایت و نور و تبیان کل شیء معرفی کرده، چگونه ممکن است چیزی که خودش نور و هدایت و بیان هر چیز است، محتاج بیان باشد؟! 4!

8. در مقام تحدی و بیان اعجاز قرآن، معنا ندارد فهم آن را مشروط به بیان کسی حتی به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدانیم
(2).

9. شأن پیامبر در این مقام فقط تعلیم کتاب است.

تعلیم هم این است که ذهن متعلم را به معارفی که دستیابی به آن دشوار است ارشاد کند، نه اینکه بدون تعلیم، فهمیدنش محال باشد
(3).

10. صریح آیات دلالت دارد که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند. (4).

11. در قرآن حتی يك آیه هم نیست که در مفهومش اغلاق و تعقیدی باشد، آیات متشابه در مفهومش غایت وضوح و روشنی را دارد، و تشابهش بخاطر این است که مراد از آن را نمیدانیم. (5).

ص: 180

1-1-4. رجوع شود به صفحه: 60 - 67.

2-5. رجوع شود به صفحه: 65، 133 - 134.

3-6. رجوع شود به صفحه: 135.

4-7. رجوع شود به صفحه: 67، 90.

5-8. رجوع شود به صفحه: 88.

12 . محکم و متشابه بودن نسبی است و در قرآن متشابه به تمام معنا و به طور مطلق نداریم. (1)

13 . قرآن کریم کتابی است که نه نسخ می پذیرد و... و نه هیچ دلیل حاکمی می تواند بر آن حکمی کند ، چون اینها نوعی تحول و دگرگونی است که لازمه اختلاف است و قرآن اختلاف نمی پذیرد. (2)

14 . روش و سیره معصومین علیهم السلام تفسیر قرآن به قرآن بوده است ، پس ما هم بایستی از این روش پیروی کنیم. (3)

15 . منع از اجتهاد در تفسیر قرآن و اکتفا به روایات معصومین علیهم السلام با آیات تدبیر، و همچنین آیاتی که قرآن را عربی مبین معرفی کرده ،

و روایاتی که امر به تدبیر در قرآن کرده ،

و روایاتی که امر به تمسک به آن کرده ،

و روایاتی که امر به عرض اخبار بر آن نموده

با همه اینها تنافی دارد! (4)

16 . محصل از روایات نهی از تفسیر به رأی و نحو آن این است که : مفسر نبایستی مستقل در تفسیر باشد، بلکه لازم است در تفسیر استمداد از خود قرآن کند و در هر آیه به آیات مناسب با آن بحث رجوع نماید. (5)

17 . نهی در این روایات متعلق است به استمداد از غیر قرآن در تفسیر! (6)

ص: 181

1- . رجوع شود به صفحه : 88 .

2- . رجوع شود به صفحه : 64 .

3- . رجوع شود به صفحه : 107 .

4- . رجوع شود به صفحه : 150 - 151 .

5- . رجوع شود به صفحه : 152 - 154 .

6- . رجوع شود به صفحه : 155 .

18 . نهی در این روایات از طریقه کشف است ، نه از مکشوف .(1)

19 . روایات متواتری که سفارش به تمسک به قرآن و عمل کردن به آن کرده و احادیثی که گوید اخبار را عرضه بر قرآن کنید ، وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث را بتوان از قرآن کریم استفاده کرد .(2)

20 . اگر بنا باشد فهم قرآن منوط به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد ، دور لازم می آید؛ زیرا برای پی بردن به صحت و سقم حدیث بایستی از آیات استفاده کنیم، و برای فهم قرآن باید به حدیث مراجعه کنیم و این دور است .(3)

21 . حدیث ثقلین می خواهد قرآن و عترت را با هم حجت کند، و می گوید: قرآن بر معانی خود دلالت دارد و معارف الهیه را کشف می کند و اهل بیت علیهم السلام ما را به طریق این دلالت (یعنی آیات محکماتی که بیانگر تشابهات هستند) هدایت می نمایند .(4)

22 . جمع بین روایات در باب تفسیر به این است که قرآن را از طریقه خودش تفسیر کنند ، و آنچه از آن نهی شده تفسیر از غیر طریق است . و طریقه صحیح تفسیر این است که برای روشن شدن معنای يك آیه ، از آیات دیگر استمداد شود .(5)

23 . حروف مقطعه از تشابهات نیست . ممکن است بین این حروف و مضامین سوره ای که با این حروف آغاز شده ارتباط خاصی باشد .(6)

ص: 182

1- . رجوع شود به صفحه : 153 ، 159 .

2- . رجوع شود به صفحه : 93 .

3- . رجوع شود به صفحه : 93 .

4- . رجوع شود به صفحه : 163 - 164 .

5- . رجوع شود به صفحه : 171 - 172 .

6- . رجوع شود به صفحه : 87 - 88 .

24. همه بدبختی‌ها (و اختلافات امت) از آن روزی گریبان مسلمانان را گرفت که از دعوت کتاب به تفکر دسته جمعی تخلف کردند، با اینکه قرآن کریم فرموده بود: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» (1).

25. روایاتی که ذیل آیاتی چون: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» و «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» وارد شده که مقصود ائمه علیهم السلام هستند از باب جری و تطبیق و ذکر اکمل مصادیق است نه انحصار و اختصاص (2).

26. تعجب است از استدلال و اعتماد ایشان بر روایات عامه (3).

27. بلکه بعضی از آنها را از روایات درخشان معرفی می‌کند، با وجود اشکالات متعدد در آن! (4)

28. و از آن عجیب‌تر این است که به روایتی استدلال کرده که یا اصلاً در مصادر نیست، یا اگر باشد تصحیف شده، یا روایت ناقص آورده شده! (5)

29. چنانکه در جای دیگر به روایتی ناقص استدلال شده و صدر روایت با آنکه قرینه برای ذیل آن بوده، آورده نشده است! (6)

30. همچنین استدلال ایشان به «سیاق آیات» اصلاً وجهی ندارد، زیرا ایشان ترتیب موجود در مصاحف را از جانب خدا و یا پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌دانند. (7)

ص: 183

1- رجوع شود به صفحه: 129 .

2- رجوع شود به صفحه: 169 ، 147 .

3- رجوع شود به صفحه: 198 - 201 .

4- رجوع شود به صفحه: 93 - 94 .

5- رجوع شود به صفحه: 147 - 149 .

6- رجوع شود به صفحه: 98 ، 104 .

7- مراجعه شود به تفسیرالمیزان 12 / 124 - 132 ، ترجمه تفسیرالمیزان 12 / 182 - 191 .

و اینک به آراء و نظرات دیگری از ایشان می پردازیم :

1 . ایشان گوید:

به سوی خدا دور راه وجود دارد، راه نزدیک که راه مؤمنان است و راه دور که راه دیگران می باشد. (1).

اشکال:

قرآن می فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (2). ظاهراً این نظریه ناشی است از خلط بین «صراط» در سوره حمد که از خدا هدایت و استقامت بر آن را خواستاریم؛ و بین «مصیر» که در آیات عدیده وارد شده و مقصود از آن این است که همه مردم به سوی خدا محشور می شوند.

2 . ایشان بر این باور است که:

روایات نهی از تفکر در ذات خداوند ارشادی است، و مخصوص کسانی است که در مسائل عمیق عقلی مهارت ندارند. (3).

ص: 184

1- . تفسیرالمیزان 1 / 28 - 29 ، ترجمه تفسیر المیزان 1 / 46 .

2- . الانعام : 153 . ترجمه: این راه مستقیم من است ، از آن پیروی کنید ، و از راه های دیگر پیروی نکنید که شما را از طریق حق پراکنده (و دور) می سازد . و در آیه دیگر آمده: «وَمَنْ . . . وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصِّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» . النساء : 115 . از این آیه نیز مذمت کسی که راهی غیر راه مؤنان را در پیش گیرد ، و وعید به دوزخ برای او استفاده می شود .

3- . تفسیرالمیزان 19 / 53 ، ترجمه تفسیر المیزان 19 / 86 .

آیات و روایات بر خلاف این مطلب دلالت دارد، در قرآن می خوانیم: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»⁽¹⁾ و روایات در این زمینه بی شمار است چنانکه با مراجعه به کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله و بحار الانوار

جلد سوم و چهارم و بقیه کتب روایی روشن می شود. در پاره ای از روایات آمده است:

آنچه مخلوق از خداوند می تواند بشناسد فقط وجود اوست، اما شناخت کامل و پی بردن به کُنه ذات او هرگز ممکن نیست، و امری محال می باشد.

از تفکر در ذات خدا بپرهیزید که جز گمراهی و حیرت نمی افزاید.

خدای تعالی اوهام بشر را ناتوان ساخت از اینکه جز وجودش را درک کند، و مانع شد که عقل بشر ذات او را تصوّر و تخیل نماید.

کسی که در پی درک ذات خدا باشد، موحد نیست.⁽²⁾

3. ایشان در ضمن يك تحقيق تاريخی به این نتیجه می رسد که:

ادله ای که متکلمین در بحث توحید به آن استناد کرده اند غیر از وحدت عددی را نمی رساند.

ص: 185

1- طه: 110. و آنان به او احاطه علمی ندارند.

2- بحار 3/ 148، 259، و 4/ 33، 221 - 222، 228، 265، 275، 284، و 75/ 141 و 91/ 150 و... در همین زمینه رجوع شود به کلام شیخ بهایی در کتاب الاربعین 14.

اولین قدم در اثبات توحید واقعی را قرآن برداشته، و ما نیافتیم کسی که پرده از آن برداشته باشد جز امیر مؤمنان علیه السلام.

مطلب در طی چندین قرن متمادی درك نشده بود، تا اینکه پس از هزار سال فلاسفه اسلامی به آن رسیدند و به صراحت گفتند که آن را از کلام آن حضرت گرفتند.

و این برهان ها همه مبتنی بر صرافت وجود و احدیت ذات حق تعالی می باشد. (1)

اشکال:

پر واضح است که ایشان واحد حقیقی را به این می داند که غیر متناهی محیط بر متناهی باشد، و مقصودش از صرافت وجود، خالص بودن آن از جهات عدمی است که همان نامتناهی بودن مطلق می باشد، چنانکه در همین بحث به آن تصریح کرده است. (2)

در حقیقت این همان عقیده معروف به وحدت وجود است که آیات و روایات را مطابق آن تفسیر و توجیه کرده اند.

آیا می توان گفت: همه توحید را نفهمیدند، و موحد حقیقی نبودند تا به برکت فلاسفه سده یازده معنای حقیقی توحید معلوم شد! (3)

ص: 186

1- . تفسیر المیزان 6 / 103 - 106، ترجمه المیزان 6 / 154 - 155 .

2- . تفسیر المیزان 6 / 95، ترجمه تفسیر المیزان 6 / 140 .

3- . شاگرد ایشان می نویسد: مراد ایشان از فلاسفه اسلام بعد از هزار سال از هجرت، صدر المتألهین است. مهر تابان 17، انتشارات باقرالعلوم علیه السلام، چاپ اول.

4. ایشان از آیات قرآن مانند: «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» (1) و «الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ» (2) و «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (3) استفاده می کند که:

آنچه که خدا به خلق عطا می کند و می بخشد، خودش واجد و سرشار از آن می باشد. (4)

اشکال:

آیا این با «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» منافات ندارد؟! این مطلب جایی صحیح است که معطی از ذات خود عطا کند، ولی در مورد خدای تعالی هرگز این سخن درست نیست چون او منزّه است از اینکه چیزی از او ولادت یابد، بلکه فاعلیت حق تعالی و اعطای او به مشیت و ابداع و خلق لا من شیء است چنانکه در بسیاری از روایات به آن تصریح شده است. (5)

ص: 187

- 1- الفاطر: 15. ترجمه: او بی نیاز است.
- 2- سوره ص: 9. ترجمه: عزتمند و توانا بخشاینده.
- 3- طه: 50. ترجمه: داد به هر چیزی آفرینش آن را سپس هدایت کرد.
- 4- تفسیرالمیزان 2 / 104، ترجمه تفسیر المیزان 2 / 155 - 156. همین مطلب را در جای دیگر با تعبیری متفاوت ذکر کرده: اینکه می بینیم فلاحن موجود از بین می رود... آن طور که ما می پنداریم فنا و بطلان آن موجود نیست بلکه برگشتن آن به سوی خدای تعالی است به همان جایی که از آنجا نازل شده بود و چون آنچه نزد خداست باقی است پس این موجود نیز باقی است. تفسیرالمیزان 10 / 11، ترجمه تفسیر المیزان 10 / 12.
- 5- توضیح مطلب آنکه لفظ «شیء» بر خدای تعالی اطلاق می شود گرچه شیئی است بر خلاف اشیاء دیگر توحید شیخ صدوق قدس سره 104 - 107 و کافی 1 / 82 - 85 و غیره، پس نمی شود گفت: خدا از ذات خودش عطا کرده، آفریده و...؛ زیرا ذات او هم «شیء» است و چنانکه اهل بیت علیهم السلام فرموده اند، فاعلیت خداوند و اعطای او به خلق لا من «شیء» است، مراجعه شود به توحید شیخ صدوق 41، 43، 63، 67، 69، 79، 143، 186، 192 و غیره.

آیت الله خوبی - در ضمن بحث مفصلی - یکی از اشکالات مهم فلسفه را همین مطلب نادرست می داند. (1)

5. ایشان تصور می کند که از آیات قرآن مانند :

«لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا»، (2)

و «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»، (3)

و «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، (4)

و «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ»، (5)

و «اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (6) استفاده می شود که:

هر تصرّفی که خدا در بندگان خودش داشته باشد، رواست بدون اینکه قبّحی در آن تصوّر شود؛ زیرا او مالک بندگان و مخلوقات خویش است و معنا ندارد که در تصرّفی که در خلق خود کرده است مورد سؤال و مؤاخذه واقع شود. (7)

ص: 188

-
- 1- رجوع شود به المحاضرات 2/41 ، 90 - 93 ، موسوعه 382 / 43 ، 438 - 439 .
 - 2- الرعد : 33 . ترجمه: اگر خداوند می خواست همه مردم را هدایت می کرد .
 - 3- النحل : 93 . ترجمه: هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند .
 - 4- الدهر : 30 . ترجمه: و شما نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد .
 - 5- الأنبياء : 23 . ترجمه آیه: از آنچه می کند بازخواست نمی شود ، و ایشان بازخواست می شوند .
 - 6- الشورى : 53 . ترجمه: خداوند که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، از آن اوست .
 - 7- تفسیرالمیزان 94 / 1 و 12 / 12 - 13 ، ترجمه تفسیر المیزان 146 / 1 - 147 و 12 / 15 .

بر همگان روشن است که این عقیده باطل مخصوص اشاعره است که برای اثبات آن به آیات متشابه تشبیه کرده، و عدلیّه با آنان مخالفت نموده اند. هیچ کس از امامیه این مطلب را نپذیرفته است.

6. ایشان نظریه متکلمین را در قضاء و قدر صحیح نمی داند و می گوید:

انسان نسبت به آنچه که خدای تعالی به امر تشریحی یا مشیت تکوینی از او بخواهد، هیچ گونه حریت و اختیاری ندارد. از آیات قرآن مانند «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (1) و «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (2) استفاده می شود که اگر خدای تعالی از انسانها عمل یا ترك عملی را بخواهد، دیگر انسانها در مورد خواست او اختیاری ندارند.

اشتباه معتزله در این زمینه کمتر از اشتباه جبریان نیست، چون قبول کرده اند که اگر اراده ازلیه خدا به افعال بندگان تعلق بگیرد دیگر اختیاری برای بندگان باقی نمی ماند، ناگزیر گفته اند: افعال بندگان مورد اراده ازلیه خدا نیست، و خالق همه موجودات خداست، ولی خالق افعال انسان خود انسان است. و این نوعی ثنویت، و

ص: 189

1- الأ-حزاب: 36. ترجمه: هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را مقرر دارند، اختیاری در برابر آن داشته باشد.

2- القصص: 68، ترجمه: و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند، و آنان اختیاری ندارند.

دو خدایی است ، چون خدا فرموده: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ».(1)

اراده الهی به افعال انسان تعلق گرفته ولی به این نحو که فلاّن کار با اختیار خودش از او صادر شود، و تأثیر اراده ازلیه در اینکه فعل ضروری الوجود شود ، مستلزم آن است که فعل به اختیار از فاعل سر بزند (و اراده فاعل در طول اراده خداست ، نه در عرض آن ، تا با هم جمع نشوند) ، در نتیجه افعال ما بالنسبه به اراده ازلی الهی ضروری ، و واجب الوجود است .(2)

اشکال:

آیا هنگامی که اراده خدا تعلق گرفت به اینکه کاری از بنده با اختیار خودش صادر شود، آن شخص قدرت بر ترك آن کار دارد یا نه ؟

اگر گوئید: آری، می گوئیم: این خلاف فرض، بلکه خلاف صریح کلام شماست .

و اگر بگوئید: نه، می گوئیم: این همان جبر است .

مؤلف به صراحت گفته است: بنده حرّیت و آزادی نسبت به آنچه مشیّت تکوینی خدا به آن تعلق گرفته ندارد .

با این بیان آیا برای عبد اختیاری باقی می ماند ؟

مگر نباید انجام واجبات و ترك محرّمات برای او ممکن باشد ؟

ص: 190

1- . الزمر : 62 ، ترجمه : خدا آفریدگار هر چیزی است .

2- . تفسیر المیزان 1 / 99 - 101 ، 109 و 16 / 68 و 18 / 192 ، ترجمه تفسیرالمیزان 1 / 153 - 157 ، 168 و 16 / 95 - 98 و 18 / 293 - 294 .

آیا با عدل و رحمت و رأفت خدا سازگار است که بر کسی کارهای بد و کفر و فسق و فجور مقدر کرده و اراده تکوینی او به آن تعلق گیرد سپس به او دستور دهد که آن را ترك کند، در حالی که او قدرت بر ترك آن ندارد؟ و در آخرت هم برای انجام آن کار او را عذاب کند؟! اگر این توهم بجا بود دیگر نمی شد خطاکار را ملامت کرد و درستکار را ستود، و وعد و وعید و ثواب و عقاب معنایی نداشت چون اراده خدا به کارهای بشر تعلق گرفته و تخلف مراد از آن محال است.

روشن است که این عقیده با مکتب اهل بیت علیهم السلام و مذهب شیعه مخالف است، چنانکه در کلام شیخ مفید و سید مرتضی و علامه مجلسی رحمهم الله(1) و دیگر بزرگان به این مطلب تصریح شده است.

7. ایشان تصور می کند که:

فرشتگان مجبول و مخلوق بر سعادت و اطاعت، و در مقابل شیطان مجبول و مخلوق بر شقاوت و معصیت است، و امر و نهی مولوی در هیچ کدام مورد ندارد. (2)

ص: 191

1- . مراجعه شود به تصحیح الاعتقاد 44، امالی سید مرتضی قدس سره 4 / 143 - 146 مجلسهفتاد و سوم، تنزیه الانبیا علیهم السلام 38 - 41، بحار 4 / 148 و 5 / 20، 64 - 67. و آنچه بر زبان بعضی افتاده که «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» از اهل خلاف بلکه از اصول اشاعره است نه شیعه، چنانکه علامه مجلسی و مرحوم مرعشی و دیگران به این مطلب تصریح کرده اند. (مستدرک سفینه البحار 1/55 و همچنین رجوع شود به: 3/170 - 171).

2- . تفسیر المیزان 8 / 24، ترجمه تفسیر المیزان 8 / 27.

اگر شیطان مخلوق بر معصیت باشد و قدرت بر ترك آن نداشته باشد، چگونه ممکن است او را مذمت، ملامت و لعنت نمود؟! چرا خدا در قرآن او را لعنت کرده و او را جهنمی خوانده؟!!

آیا عذاب کسی که اختیار ترك گناه ندارد با عدل خدای تعالی منافات ندارد؟!!

8 - 9 . ایشان از آیات ذیل: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ» (1) و «وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» (2) و «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (3) و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (4) استفاده می کند که:

ص: 192

-
- 1- . الزمر : 42 . ترجمه : خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند ، و نیز روحی را که در (موقع) خوابش نمرده است (قبض می نماید) ؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می دارد و ارواح دیگر را بازمی گرداند.
 - 2- . السجدة : 10 . ترجمه : گویند آیا چون در خاک زمین ناپدید شدیم ، آیا آفرینش تازه ای خواهیم یافت ؟ بلکه ایشان لقای پروردگارشان را منکرند .
 - 3- . السجدة : 11 . ترجمه : بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده ، جانتان را می گیرد ، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید .
 - 4- . البقرة : 10 . ترجمه : آیا جز این انتظار دارند که خدا و فرشتگان در سایبانهای ابر به سوی آنان بیایند ، و کار یکسره شود؟ و سرانجام کارها به خدا بازگردانده می شود.

اولاً: نفس (و روح انسان) مجرد است، و احکام و خواص جسمانیات و امور مادی دنیوی در او راه ندارد.

و ثانیاً: بدن و جسم انسان منشأ پیدایش نفس و روح اوست مانند درخت و میوه، پس روح در ابتدای وجود، عین بدن بوده و سپس با انشاء (خداوند) از بدن امتیاز پیدا می کند و در آخر (با مردن بدن) به کلی از بدن جدا می شود. (1)

اشکال:

اولاً: آیات مذکوره هیچ دلالتی بر مطالب ایشان ندارد! بلکه بعضی به همین آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» بر عدم تجرد نفس استدلال کرده اند. (2) چگونه ممکن است يك آیه هم ظهور در تجرد نفس داشته باشد و هم در عدم تجرد آن؟!

و ثانیاً: از ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که مجردی جز خدای تعالی وجود ندارد، (3) و ما سوی الله متجزی (داری اجزاء، جزءپذیر) است. و در خصوص عدم تجرد نفس نیز روایاتی وارد شده است. (4)

ص: 193

1- . تفسیرالمیزان 1 / 350 - 352 ، ترجمه تفسیر المیزان 1 / 527 - 530 .

2- . مراجعه شود به: تنبیهات حول المبدأ والمعاد 235 .

3- . مراجعه شود به تنزیه المعبود 244 پاورقی ، تنبیهات حول المبدأ والمعاد 38 ، 225 .

4- . مثل: «الروح جسم رقیق قد ألبس قالباً كثيفاً» ، بحار 58 / 34 ، و مثل آنچه در بسیاری از روایات آمده که ارواح شیعیان از طینتی است که بدن های امامان معصوم علیهم السلام از آن آفریده شده است. (مراجعه شود به بحار 58 / 43 - 45) . سید جزائری می گوید: قرآن و روایات مشحون است از مطالبی که دلالت بر اتصاف نفس به صفات مادیات دارد، مانند صعود و نزول و عذاب و نعمت های حسی، و دخول و خروج و ... و حمل بر مجاز بعید است، با اینکه الفاظ اخبار از آن ابا دارد . پس اولی آن است که آن جوهری مادی لطیف شفاف است که در بدن حلول کرده است ... سید مرتضی و اکثر متکلمین هم همین را پذیرفته اند . (نور البراهین 2 / 401) . علامه مجلسی می فرماید: دلیل عقلی بر تجرد و یا مادیت آن قائم نشده، ولی ظاهر آیات و اخبار دلالت بر تجسم روح و نفس دارد، گرچه بعضی از آنها قابل تأویل است، و در آنها دلیل صریحی بر تجرد نیست، گرچه در بعضی اشاره ای به آن شده است ، پس حکم به تکفیر قائل به تجرد افراط و تحکم است، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که جماعتی از علمای امامیه به آن قائل شده اند، و جزم قائلین به تجرد هم - به محض شبهات ضعیفه - با اینکه ظاهر آیات و اخبار آن را نفی کرده جرأت می خواهد و تقریط است . بحار 58 /

و ثالثاً: آفرینش نفوس و ارواح مقدّم بر خلقت ابدان بوده، و این مطلبی است مسلم (1).

10. ایشان بر این باور است که:

پاره ای از داستان هایی که در قرآن آمده است جنبه تمثیل دارد و چنین قضایایی در خارج واقع نشده است، مانند:

الف) سجده فرشتگان به حضرت آدم علیه السلام و سجده نکردن ابلیس (2).

ب) خطاب به زمین و آسمان و دستور به آمدن آن دو در آیه

ص: 194

-
- 1- . مراجعه شود به: بحار 141 / 58 ، شرح أصول کافی مازندرانی 246 / 5 . ملا صدرا می گوید: روایات در این باب از اصحاب ما آن قدر زیاد است که از حد شمارش بیرون است تا جایی که تقدم ارواح بر اجساد مانند ضروریات مذهب امامیه شده است . العرشیه 239 مشرق ثانی، قاعده هشتم، چاپ دانشکده ادبیات اصفهان .
- 2- . تفسیرالمیزان 23 / 8 ، 27 ترجمه تفسیر المیزان 27 / 8 ، 31 .

شریفه: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (1).

ج) عرض امانت بر آسمان ها و زمین و کوه ها در آیه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» (2).

د) آیه عالم ذر (با بیانی خاص)، (3) و برخی آیات دیگر.

اشکال:

اولاً: حمل قصه های قرآن بر تمثیل، و اینکه چنین مطالبی واقعا اتفاق نیفتاده دلیلی ندارد و خلاف ظاهر آیات شریفه است.

ثانیا: این کلام در پاره ای از موارد مستلزم انکار احادیث بی شماری است که مورد اتفاق مسلمین است.

11. ایشان معتقد است که:

خلافت در آیه مبارکه: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (4) اختصاص به آدم ابوالبشر علیه السلام ندارد بلکه در همه بنی آدم جاری است، لذا سجده و خضوع فرشتگان هم مربوط به

ص: 195

-
- 1- حم السجدة: 11. ترجمه: پس به آن آسمان و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه رام شوید، گفتند: فرمان پذیر آمدیم.
 - 2- الأحزاب: 72. ترجمه: ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سر باز زدند.
 - 3- تفسیرالمیزان 28/8، ترجمه تفسیر المیزان 32/8.
 - 4- البقرة: 30. ترجمه: و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم قرار خواهم داد.

همه بنی آدم است . گذشته از آنکه از آیات متعدّد دشمنی ابتدایی شیطان با بنی آدم استفاده می شود بدون اینکه ذکری از خود حضرت آدم به میان آمده باشد ، و این وجهی ندارد جز اینکه همه بنی آدم مسجود فرشتگان بوده باشند . (1)

اشکال:

به چه دلیل سجده فرشتگان مربوط به همه بنی آدم است و خلافت مربوط به همه آنها ؟ ! این استحضانی بیش نیست که آیات بر آن حمل شده است ! چگونه چنین چیزی ممکن است ، در حالی که میان بنی آدم افرادی چون فرعون ها ، جبّارها ، طاغوت ها و . . . وجود دارد . اما عداوت ابلیس نسبت به بنی آدم برای این است که با پدر آنها دشمنی داشته است و لازم نیست که داستان حضرت آدم علیه السلام همه جا تکرار شود .

12 . ایشان می گوید:

از ظاهر آیه : «وَبِثَّ مِنْهُمْ رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» (2) استفاده می شود که نسل بشر ثمره ازدواج بین دختران و پسران حضرت آدم و حوّا علیهما السلام است . (3)

ص: 196

1- . تفسیرالمیزان 8 / 20 - 21 ، ترجمه تفسیر المیزان 8 / 23 .

2- . النساء : 1 . ترجمه: و از آن دو مردان و زنان بسیاری منتشر ساخت .

3- . المیزان 4 / 136 - 137 ، 144 - 147 ، ترجمه تفسیر المیزان 4 / 216 - 217 ، 232 - 231 .

از آیه فقط این اندازه فهمیده می شود که جمع کثیری از حضرت آدم و حوّا علیهما السلام متولد شده اند .

حال آیا مقصود از این «جمع کثیر» همه بنی آدم هستند یا فقط دوّمین گروه از نسل بشر که فرزندان بلاواسطه حضرت آدم باشند ؟

قرینه ای در آیه وجود ندارد که یکی از دو احتمال را تعیین کند.

بلکه در روایتی از حضرت ثامن الحجج علیه السلام نقل شده که : حضرت حوّا پانصد شکم زایید، همه اش دوقلو: یک پسر و یک دختر(1) و با وجود این روایت و امثال آن احتمال دوّم تقویت می شود .

گذشته از آنکه اگر مقصود از آیه همه بنی آدم هم باشند، باز آیه از این جهت در مقام بیان نیست که آیا تناسل فقط از حضرت آدم و حوّا علیهما السلام بوده یا غیر آن دو هم مدخلیتی داشته است . و روایات در این زمینه گرچه متعارض است ولی فقط دو روایت دلالت بر ازدواج پسران و دختران حضرت آدم با یکدیگر دارد که علما فرموده اند: این دو روایت حمل بر تقیّه می شود چون این مطلب بین اهل خلاف مشهور است .(2)

ص: 197

1- . احتجاج 2 / 426 .

2- . بحار 11 / 226 ، النور المبین ، سید جزائری 65 . صد و ده پرسش ، آیت الله میلانی 37 ، ناگفته نماند که : از جمله اموری که می تواند شاهد حمل بر تقیّه باشد این است که در یکی از این دو روایت آمده که حوا از آدم آفریده شده که آن هم قول عامه است ، مراجعه شود به : بحار 11 / 116 ، النورالمبین 33 .

اگر فرض کنیم که تمامی آیات قرآنی متشابه است ، آیه : «مِنْهُ

آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ» به طور قطع آیه ای است محکم که حتی ساده ترین فهم ها هم آن را می فهمد .

و اگر فرض کنیم که این آیه از آیات متشابه است آن وقت تمامی آیات قرآن متشابه می شود . (1)

اشکال:

اگر این آیه از محکّمات بود - که به مجرد استماع آن، مراد از آن معلوم باشد، چنانکه از کلمات شما استفاده می شود (2) - پس چرا بین

قدما و متأخرین و حتی معاصرین معرکه آرا شده است !؟

پس همه جهات این آیه مبارکه برای ما روشن نیست . (3)

و به تعبیر شیخ طوسی رحمه الله و دیگران ممکن است آیه ای از جهتی معلوم و از جهتی مجهول، و از جهتی محکم و از جهتی متشابه

باشد . (4)

ص: 198

1- . تفسیرالمیزان 21 / 3 ، ترجمه تفسیر المیزان 32 / 3 .

2- . آیات متشابه طوری است که مقصود از آن برای فهم شنونده روشن نیست ، و چنان نیست که شنونده به مجرد شنیدن آن ، مراد از آن را

درک کند . المیزان 21 / 3 ، ترجمه 31 / 3 .

3- . گذشت که ایشان برای مراد از تأویل 10 نظریه، و برای محکم و متشابه 20 قول ذکر کرده !

4- . مراجعه شود به التبیان 398 / 2 . مؤلف در تفسیرالمیزان 39 / 3 همین مطلب را از راغب نقل کرده و خود نیز پذیرفته است که ممکن

است آیه ای از آیات قرآنی از يك جهت محکم ، و از جهت دیگر متشابه باشد . تفسیرالمیزان 60 / 3 - 64 . ترجمه تفسیر المیزان 98 / 3

از جمله اموری که در تفسیر میزان از آن غفلت شده، اعتماد بر روایات عامه و ترویج آن است که بسیاری از معاصرین هم در این اشتباه با ایشان شریک هستند .

محدث خبیر شیخ حرّ عاملی رحمه الله فرموده: روایات متواتر از امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده که ما را از نقل احادیث عامه نهی کرده اند حتّی اگر در مدح اهل بیت علیهم السلام باشد! و عمل به آن روایات را تحریم کرده،

بلکه فرموده اند اگر آنها روایتی را نقل کردند که مطابق روایات شیعه نبود شما بر خلاف آن روایت رفتار نمایید. (1)

شیخ محمد حسن مظفر گوید: روایات و اخبار عامه صلاحیت برای استدلال ندارد؛ زیرا گزیده (وبهترین) آن روایات در صحاح ششگانه آنها جمع آوری شده که آن هم مشتمل بر انواع و اقسام خلل و سستی است و یقیناً از درجه اعتبار ساقط می باشد. (2)

فقههای شیعه در موارد بسیاری تصریح به عدم حجیت و ارزش نداشتن روایات آنها کرده اند، (3) بلکه صاحب جواهر فرموده: اگر عمل مشهور هم مطابق با روایات آنها باشد ضعف سند آن جبران نمی شود. (4)

ص: 199

-
- 1- . الفوائد الطوسیه 365 .
 - 2- . دلائل الصدق 1 / 47 .
 - 3- . برای نمونه رجوع شود به منتهی المطلب 1 / 18 ، مسالك الأفهام 10 / 20 ، مدارك الأحكام 5 / 348 ، بحار الأنوار 72 / 236 ، هداية المسترشدين 418 ، و
 - 4- . جواهر الكلام 2 / 30 .

احادیث بسیاری از اهل بیت علیهم السلام وارد شده که در صورت تعارض روایات به روایتی تمسک می شود که با روایات عامه مخالف باشد، و آنچه با روایات آنها موافق است کنار گذاشته می شود. (1)

به چند روایت دیگر در این زمینه توجه فرمایید :

* راوی محضر امام صادق علیه السلام عرض کرد: ما نزد مخالفان می رویم تا احادیثی که حجّت ماست علیه آنان از خودشان بشنویم . حضرت فرمود: نه این کار را نکن، نزد آنها نرو و از آنها أخذ حدیث مکن. (2)

* در نامه امام کاظم علیه السلام آمده است : معالم دین را از غیر شیعیان ما نگیر، وگرنه دین را از خیانتکارانی گرفته ای که به خدا و پیامبر و امانات خویش خیانت نموده اند. (3)

* ابراهیم بن ابی محمود به حضرت ثامن الحجج علیه السلام عرض کرد: ای پسر پیامبر! نزد ما روایاتی از مخالفان در فضائل امیرمؤمنان علیه السلام و فضائل شما اهل بیت وجود دارد که از شما چنین مطالبی نشنیده ایم، آیا به آن اعتقاد داشته باشیم؟ حضرت - به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود: کسی که به گوینده ای گوش دهد او را پرستیده، اگر او از جانب خدا مطالب را بیان کند، شنونده عبادت خدا؛ و اگر از جانب شیطان بگوید، ابلیس را

ص: 200

-
- 1- . مراجعه شود به بحث تعادل و تراجیح در کتب اصول ، و باب «ما یعالج به تعارض الروایات» در کتب حدیث مثل بحار 2 / 219 ، جامع احادیث الشیعه 1 / 308 ، وسائل 27 / 106 ، مستدرک 17 / 302 ، عوالم العلوم 3 / 538 ، و مطلب شماره 47 در بخش پنجم .
 - 2- . کافی 2 / 410 ، وسائل 21 / 477 ، بحار 2 / 216 .
 - 3- . رجال کشی 3 ، وسائل 27 / 150 ، بحار 2 / 82 .

عبادت کرده است . . . کم ترین چیزی که انسان را از ایمان خارج می کند آن است که به «ریگ» بگوید: این «هسته خرما» است و آن را اعتقاد دینی خویش قرار دهد و با مخالفان آن عقیده اعلام برائت نماید . . . (1)

* در گفتگوی سلیم با امیر مؤمنان علیه السلام آمده: مطالب شما در تفسیر قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با آنچه مردم نقل می کنند مخالفت دارد! (2)

* امام باقر علیه السلام درباره آیه: «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (3) فرمود: طیبات، گرفتن علم از اهلش (یعنی امامان علیهم السلام و کسانی که از آنها نقل می کنند) و خبائث کلام مخالفین است. (4)

* نزد امام باقر علیه السلام مطلبی به امیر مؤمنان علیه السلام نسبت داده شد، حضرت آن را تکذیب نمود و فرمود: روایات آنها - و بنابر نسخه ای راویان آنها - شما را به گمراهی نکشانند! سپس حضرت آنها را به بت هایی تشبیه فرمود که مردم را به گمراهی کشاندند. (5)

* علی بن اسباط از امام رضا علیه السلام پرسید: برای من مطلبی پیش آید که وظیفه ام را نمی دانم و جایی هستم که کسی از شیعیان نیست تا از او بپرسم، چه کنم؟ حضرت فرمود: نزد فقیه و دانشمند آن محل رفته و از

ص: 201

-
- 1- . بشاره المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم 221 ، عیون أخبار الرضا علیه السلام 1 / 303 ، بحار 26 / 239 .
 - 2- . کتاب سلیم 2/620 - 628 ، کافی 1/62 ، خصال 255 ، غیبت شیخ نعمانی 75 - 79 ، احتجاج 264 ، وسائل 27/207 ، بحار 2/228 - 230 و 34/169 و 36/273 .
 - 3- . الأعراف 7 : 157 .
 - 4- . کافی 1/429 ، تأویل الآیات 185 ، بحار 24 / 353 ، وسائل 27/68 .
 - 5- . اشاره به بت هایی که در سوره نوح 71 آیه 23 - 24) آمده و خدا درباره آنها فرموده است: «وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا» . رجوع شود به دعائم الاسلام 2/536 ، مستدرک 17/254 .

او سؤال کن، هر پاسخی داد بر خلاف آن رفتار کن که حق همان است!⁽¹⁾

* امام صادق علیه السلام فرمود: می دانی چرا شما مأمور هستید آنچه عامه می گویند برخلاف آن رفتار کنید؟ گفتم: نه. فرمود: آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام دین می دانست، این مردم با او مخالفت کردند، می خواستند با این کار (با حضرت مبارزه کرده، او را به زمین بزنند و) شخصیت آن حضرت را در هم بشکنند، اگر چیزی را نمی دانستند، از آن حضرت می پرسیدند و بر خلاف پاسخ حضرت نظر داده و عمل می کردند تا امر را بر مردم مشتبه کنند.⁽²⁾

البته لازم به تذکر است که اگر حدیثی مورد اتفاق شیعه و سنی بود ما به آن تمسک کرده و استدلال و احتجاج می نمایم، چنانکه در روایات به این نکته تصریح شده⁽³⁾ و صاحب وسائل رحمه الله هم به آن اشاره فرمود .

و همچنین در موارد الزام خصم، به احادیثی که آنها به نقل آن متفرد باشند، احتجاج می کنیم ولی در این گونه موارد ما به مضمون آن اعتقاد نداریم . پس روشن شد که وجه استدلال متکلمین و بزرگان شیعه به احادیث و روایات عامه در تألیفاتی مثل: احقاق الحق، عبات الانوار، الغدير و . . . به سبب متفق علیه بودن روایات، یا از باب الزام است .

ص: 202

1- . تهذیب 6/294، علل الشرائع 2/531، عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/275، وسائل 27/115، بحار 2/233.

2- . علل الشرائع 2/531، وسائل 27/116، بحار 2/237.

3- . مراجعه شود به روایت امام کاظم علیه السلام در تحف العقول 407، وسائل 27/103، بحار 2/238 و 10/243 - 244 . در نامه امام هادی علیه السلام به اهل اهواز نیز استدلال حضرت به روایات مورد اتفاق فریقین آمده است، مراجعه شود به تحف العقول 458، بحار 5/68 .

بخش پنجم: کلماتی از بزرگان

اشاره

ص: 203

در آخرین بخش این نوشتار به نقل کلماتی چند از بزرگان دانشمندان می پردازیم که به یکی از جهات بحث ما نظر داشته و در آن زمینه مطلبی بیان کرده باشند .

البته تذکر این نکته را لازم می دانیم که در ضمن مطالعه به کلامی از صاحب تفسیر المیزان برخورد کردیم که در ضمن آن آمده بود :

آیات متشابهه آیاتی هستند که ظاهرشان مراد نیست و مراد واقعی آنها را که تأویل آنها است جز خدای نداند و بشر را راهی به آن نیست . به این گونه آیات باید ایمان آورد ولی از پیروی و عمل به آنها توقّف و خودداری نمود .

این قولی است که در میان علماء اهل سنت و جماعت مشهور است . و مشهور در میان شیعه نیز همین قول است ، جز اینکه اینان معتقدند که تأویل آیات متشابهه را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وائمه اهل بیت علیهم السلام نیز می دانند ولی عامه مؤمنین که به تأویل متشابهات راه ندارند ، علم به آن را باید به خدا و پیغمبر و ائمه هدی ارجاع نمایند .⁽¹⁾

ص: 205

و چون تصریح ایشان - به شهرت مطلب بین فریقین - را کافی دانستیم، و از طرفی فرصت برای تتبع کامل اقوال بقیه علما نبود، لذا به همین اندازه اکتفا کردیم، ولعلّ الله یحدث بعد ذلك أمرا.

مطالبی که نقل می شود به يك یا چند عنوان از عناوین ذیل مربوط می شود:

* مقصود از آیات متشابه برای ما معلوم نیست.

* اگر آیه ای از آیات قرآن ظهور در يك معنا نداشت، و امکان حمل بر دو یا چند معنا داشت، برای تعیین مراد خداوند بایستی به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مراجعه نمود، و کسی حق ندارد از پیش خود درباره آن اظهار نظر نماید.

* ضرورت مراجعه به روایات حتی در محکّمات آیات برای جستجو و تفحص از توضیحات، ویژگی ها، قرائن و قیود و مخصّصات آیات شریفه.

* شرح و توضیح «تفسیر به رأی» و

کلام شیخ صدوق (متوفای 380 ق)

[1] همه می دانیم که بخشی از آیات معنایش برای ما روشن نیست و متوقف بر بیان است.

اگر گویی: امر به علما واگذار شده تا از خود قرآن استفاده کنند چون بعضی از آیات بعضی دیگر را معنا می کند.

ص: 206

می‌گوییم: آیا در آیه دومی که می‌خواهید از آن معنای آیه اول را استفاده کنید، اختلاف و احتمال راه دارد یا نه؟

اگر گویی: آری، می‌گوییم: اشکال عود می‌کند.

و اگر گویی نه، می‌گوییم: آیا يك آیه در قرآن پیدا می‌شود که مورد اختلاف واقع شده و آیات قرآن نصّ در بیان مراد از آن باشد؟!

پس قرآن نیاز به مترجمی دارد که مقصود خدا را برای مردم بازگو نماید (و آن پیشوایان معصوم علیهم السلام هستند). (1)

[2] اگر کسی از اهل الحاد و عناد به قرآن استدلال کند به این بیان که قرآن تبیان هر چیزی است و خدا فرموده «ما فرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»، پس ما نیازی به ائمه هدی علیهم السلام نداریم.

در جواب او می‌گوییم: قرآن تبیان هر چیزی هست ولی بخشی از مطالب آن منصوص (و واضح است) و بخش دیگری مورد اختلاف واقع شده، پس بایستی بیانگری باشد که موارد اختلاف را برای ما روشن نماید، و این سنت الهی در همه امت‌ها بوده است. (2)

[3]

چنانکه ممکن نیست خدا قرآن را بر قومی نازل کند بدون آنکه برای آنها پیامبر بفرستد، همچنین ممکن نیست که ما متعبد به قرآن شده باشیم ولی خدا کسی را که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد و بیانگر قرآن باشد برای ما قرار نداده باشد. امت اسلام همگی قبول دارند که

ص: 207

1- . کمال الدین 1 / 100 .

2- . کمال الدین 2 / 663 .

معانی بسیاری از آیات روشن نیست. (1)

کلام سید مرتضی (متوفای 436 ق)

[4] در بسیاری از آیات متشابه احتمالات زیادی وجود دارد که با واقع مناسبت دارد و با ادله عقلی هم سازگار است، ولی نمی شود قطع به مراد خداوند پیدا نمود که کدام معنا را اراده کرده است.

آری می دانیم معنایی که خلاف ادله باشد اراده نشده است.

ما تکلیفی به تحصیل علم به مراد خداوند در این قسم از آیات نداریم و ایمان اجمالی به آن کافی است. (2)

کلام ابوالصلاح حلبی (متوفای 437 ق)

[5] از جمله اموری که باعث شده خدا در قرآن آیات متشابه را قرار دهد آن است که تمایزی باشد بین معصومین علیهم السلام و سائر مردم. (3)

کلام شیخ طوسی (متوفای 460 ق)

[6] کلام ایشان قبلاً گذشت. (4)

ص: 208

1- . معانی الأخبار 134 .

2- . امالی سید مرتضی 97 / 2 .

3- . الکافی 56 .

4- . مراجعه شود به صفحه 117 .

[7] اختلاف در مراد از آیات قرآن بسیار زیاد است، بسیاری از آنها (یعنی کسانی که اختلاف کرده اند) عناد و مکابره هم نداشته، بلکه اهل امانت و تقوی و زهد و ... بوده اند، و آنچه در بیان آیات اختیار کرده اند، حجت نیست مگر آنچه معصومین علیهم السلام فرموده باشند. (1)

[8] ایشان در ردّ بعضی از مفسرین گفته: جایی که آیه احتمال تأویل های مختلف دارد، چگونه به خود جرأت می دهد که بگوید مقصود خدا فلان و فلان است؟!

جبرئیل و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم بدون وحی الهی در این موارد نظر نمی دادند.

او خوب می داند که قرآن شریف خطاب به پیامبر فرموده: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ». (2)

[9] ایشان از عبدالجبار صاحب تفسیر فراند نقل کرده که:

1. نامیدن قرآن به «فرقان» اقتضا می کند که به واسطه قرآن، حق و باطل کاملاً روشن شود.

2. اگر مراد آن فقط با تفسیر (پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) یا به قول امام معلوم شود دیگر قرآن جداکننده حق و باطل نخواهد بود.

ص: 209

1- . فلاح السائل 4 .

2- . سعدالسعود 142 ، آیه مبارکه الحاقة : 44 - 47 .

سپس در ردّ کلام او فرموده: مطلب اول، انکار بدیهی است.

در مطلب دوم، جهل و نادانی بزرگی از او آشکار شده و غفلت شدیدی از او سر زده است!

وای بر او! آیا معتقد است که قرآن از تفسیر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بی نیاز است؟!!

آیا از آیه شریفه «وما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» غفلت کرده است؟! (1)

[10] کسی که انصاف داشته باشد قبول می کند که ظاهر آیات: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» و «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» و «فَصَلَّنَا عَلَى عَلِيمٍ»، مراد نیست، گرچه قرآن فی نفسه بیان و تبیان و... است، ولی نیاز به بیان الهی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام دارد. (2)

کلام علامه حلی (متوفای 729 ق)

[11] اگر معصومی که یقین به کلام او در تفسیر آیات متشابه داشته باشیم، نباشد وجود آیات متشابه مستلزم فتنه است؛ زیرا نظرات مجتهدین در تفسیر آن مختلف است و موجب می شود که مردم به اشتباه بیفتند. (3)

ص: 210

1- . سعدالسعود 188 - 189 .

2- . سعدالسعود 222 .

3- . الفین 98 .

[12] ما می دانیم که در قرآن تشابهات و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم موارد اجمال وجود دارد، پس بایستی بیانگری که کلام او مثل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حجت باشد، وجود داشته باشد.

در کتاب و سنت موارد یاد شده بسیار زیاد است به نحوی که کار بر بسیاری از علما مشکل شده و نتوانسته اند قطع به چیزی پیدا کنند .

اگر نبود در قرآن مگر مجملاتی که نیاز به شرح و توضیح دارد - و همه در وجود آن اتفاق دارند - همین برای استدلال به نیاز به امام معصوم کافی بود. (1)

کلام نباطی عاملی (متوفای 877 ق)

او نیز نظیر همین احتجاج علامه حلی را بر علیه عامه نموده است. (2)

کلام ملا صالح مازندرانی (متوفای 1081 یا 1086 ق)

[13] تأویل تشابهات قرآن و احادیث با رأی (ناقص بشری) جایز نیست، بلکه واجب است در آن رجوع به راسخان در دانش یعنی اهل بیت علیهم السلام شود. اگر کسی از امامیه متعرض آن شود در صدد بیان احتمالات آن آیه و روایت بوده نه آنکه به طور قطع بگوید مقصود از

ص: 211

1- . الفین 201 - 200 ، همچنین مراجعه شود به صفحه های : 69 ، 84 ، 376 - 375 ، 419 ، مبادی الوصول 161 .

2- . الصراط المستقیم 1 / 113 همچنین مراجعه شود به 1 / 122 - 123 .

آن چیست، مگر دلیلی بر آن قول وجود داشته باشد. (1)

[1/13] مراد از آیاتی که معنای آن اختلافی است و مراد از آیات متشابه را جز معصوم علیه السلام نمی داند؛ زیرا خدای تعالی فرموده: «وما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ». (2)

[14] یکی از مصادیق کذب بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - که از گناهان کبیره است - تفسیر نمودن کلام خدا به رأی ناقص بشری است. (3)

[15] در «ضرب القرآن بعضه ببعض» احتمال می رود معنایش آن باشد که انسان در آیات مجمل، مطلق، عام، مجاز، متشابه و آنچه که نیاز به تأویل دارد و معضلات آن، اعمال رأی نموده، و با عبارات خیالی و توهّمات اختراعی خویش بین آنها جمع کند، و از آن استنباط احکام کرده، طبق آن عمل نموده و به آن فتوا دهد، بدون اینکه مستند صحیح و روایت صریحی از معصومین علیهم السلام داشته باشد. (4)

کلام فیض کاشانی (متوفای 1091 ق)

[16] روایاتی که گوید تفسیر قرآن بدون روایت معصوم جایز نیست و همچنین روایاتی که گوید فقط اهل بیت قرآن را می دانند نه

ص: 212

1- . شرح اصول کافی 8 / 90 .

2- . شرح اصول کافی 2 / 23 .

3- . شرح اصول کافی 9 / 400 .

4- . شرح اصول کافی 11 / 83 و مراجعه شود به 12 / 436 .

دیگران، همه اختصاص به آیات متشابه دارد .

این مطلب از وجوه مختلف عقلی و نقلی استفاده شده است.(1)

کلام محمد طاهر قمی شیرازی (متوفای 1098 ق)

[17] نگویی: قرآن برای بیان رضا و سخط خدا کافی است.

چون می‌گوییم: بر عاقل با انصاف پوشیده نیست که قرآن شامل مجملات، متشابهات، ناسخ، منسوخ و... است. از تأویل و تفسیر آن جز اندکی روشن نیست، و مفسرین در بیان آن اختلاف، و بدعت گزاران به متشابهات آن تمسک کرده اند، پس قرآن به تنهایی کافی نیست چنانکه خلیفه دوم و پیروانش می‌گویند.(2)

[18] ایشان یکی از دلایل نیاز به امام معصوم را چنین بیان کرده است: خدای تعالی قرآن را ستوده به اینکه در آن تیبان هر چیزی است؛ و روایات متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده که به ما دستور تمسک به قرآن را داده است؛ قرآن هم برای همه تا روز قیامت می‌باشد؛ و اکثر آیات مجمل و یا متشابه است، پس ممکن نیست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی را برای تبیین و تفسیر قرآن به عنوان جانشین خویش نصب نکرده باشد.(3)

ص: 213

1- . الاصول الاصلية 37، ورجوع شود به مطلبی که صفحه 131 از الحق المبين ایشان نقل شد.

2- . کتاب الأربعين 339 - 238 .

3- . کتاب الأربعين 344 - 345 .

کلام علامه مجلسی (متوفای 1111 ق)

[19] علم و دانش فقط در قرآن و اخبار اهل بیت علیهم السلام است، ولی درک بشر از استخراج علوم قرآنی ناتوان، و جز برگزیدگان الهی به آن احاطه ندارند. (1)

[20] مقصود عمر از «حسبنا کتاب الله» این بود که با وجود قرآن دیگر خوف گمراهی امت نخواهد بود. کسی که به کلمات مفسرین مراجعه کند می داند که آیه ای نیست که در فهم آن و احکام مستفاد از آن اختلاف نکرده باشند، آن هم اقوال متضاد و وجوه مختلف! قرآن شامل ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، ظاهر و مأول، عام و خاص، مطلق و مقید و... است، و جز راسخان در دانش که از لغزش و گمراهی معصومند کسی به آن راه ندارد. (2)

[21] خدا قسمی از آیات را متشابه قرار داد که مردم بدانند در دانش قرآن مستقل نیستند و نیازمند تفسیر اهل بیت علیهم السلام هستند (3).

کلام میرزا محمد مهدی (متوفای حدود 1225 ق)

[22] بر همگان روشن است که مقصود از «تفسیر به رأی» آن است که کسی به تفسیر آیات متشابه بپردازد، و یا آیات محکم را به غیر ظاهر آن تأویل کند.

ص: 214

1- . بحار الأنوار 3 / 1 .

2- . بحار الأنوار 30 / 545 .

3- . بحار الأنوار 66 / 93 .

از اینجا معلوم می شود که اکثر مفسرین ایمان ندارند ، کسانی که آیات را به رأی خویش تفسیر و بر مذاق خود آن را تأویل می نمایند. (1)

کلام شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای 1228 ق)

[23] قرآن مشتمل بر متشابه است که جز با تعلیم (خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) معنای آن دانسته نمی شود، مانند: اسامی عبادات، صلوات، صیام، حج و مانند آن، و اسم هایی که عرب آن را نمی داند مانند حروف مقطعه در اول برخی از سوره ها و نام های بعضی از چیزهایی که در آخرت وجود دارد.

و مشتمل بر مبین (و آیات روشن) که عرب آن را می فهمد و به واسطه این قسم از آیات اعجاز قرآن دانسته ، و با اجانب احتجاج می شود، و روایات صحیح تشخیص داده شده و ضرورت، سیره، احتجاجات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام و همه اصحاب از زمان معصومین علیهم السلام تاکنون مربوط به این بخش از آیات است .

حجیت این قسم از آیات از ضروریات دین است. (2)

کلام میرزای قمی (متوفای 1231 ق)

[24] مقصود از جدا نشدن و عدم افتراق قرآن و عترت آن است که برای تفهیم مشابهات و آنچه تأویلش را جز خدا و راسخان در دانش

ص: 215

1- . کنز الدقائق 28 / 2 .

2- . کشف الغطاء 298 / 2 .

ندانند بایستی به اهل بیت علیهم السلام رجوع کرد.⁽¹⁾

کلام شیخ انصاری (متوفای 1281 ق)

[25] حمل ظواهر آیات قرآن بر معانی لغوی و عرفی داخل در تفسیر به رأی نیست، چون مقصود از «رأی» اعتبارات عقلی ظنی است که بازگشت آن به استحسان می باشد.

پس مقصود از تفسیر به رأی دو چیز می تواند باشد:

اول: الفاظ آیات را برخلاف ظاهر آن حمل کند، یا یکی از احتمالات آن را مقدم بدارد به این جهت که در نظر قاصرش ترجیح داشته است.

دوم: بدون تأمل در بقیه ادله عقلیه و قرائن نقلیه - از آیات و روایات - آیات را بر همان معانی که ابتدائاً به ذهن می رسد - از معانی عرفی و لغوی - حمل کند.

این نصوص متوجه به مخالفین است که به قرآن اکتفا کرده و خود را مستغنی و بی نیاز از معصومین علیهم السلام می دانند.⁽²⁾

کلام میرزا حبیب الله خویی (متوفای 1326 ق)

[26] روایات متواتر اهل بیت علیهم السلام و اتفاق همه علمای شیعه بر آن است که قِیم قرآن بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یعنی عالم به تفسیر محکّمات و

ص: 216

1- . قوانین الأصول 393 .

2- . فرائدالأصول 1 / 58 .

تأویل متشابهات و حافظ اسرار قرآن، امیر مؤمنان و فرزندان معصومش علیهم السلام هستند.

به این دلیل که قرآن به تنهایی و بدون قیّم حجت نیست؛ زیرا این کتابی نیست که عموم اهل نظر و صاحبان فضل بتوانند دانش آن را استخراج کنند چه رسد به دیگران! (1)

[27] او در شرح جمله ای از امیر مؤمنان علیه السلام که فرموده اند: «و موسّع علی العباد فی جهله» گوید:

مانند متشابهات قرآن که دانش آن اختصاص به راسخان در دانش دارد و دیگران هیچ تکلیفی به دانستن آن ندارند. (2)

کلام آخوند خراسانی (متوفای 1329 ق)

[28] مراد از روایاتی که گوید فهم قرآن و دانش آن به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد، آن است که فهم همه قرآن اعم از محکم و متشابه آن به آنها اختصاص دارد؛ زیرا بدیهی است که بخشی از آیات (یعنی محکّمات) اختصاصی نیست. (3)

ص: 217

1- . منهاج البراعة 2 / 221 .

2- . منهاج البراعة 2 / 185 .

3- . كفاية الأصول 283 - 284 .

کلام محقق نائینی (متوفای 1355 ق)

[29] اخباری که نهی کرده از عمل نمودن به قرآن مستفیض بلکه متواتر و بر دو قسم می باشد :

نخست ، روایاتی که از تفسیر به رأی و استحسان های مبتنی بر ظن و گمان منع کرده .

دیگر ، احادیثی که استقلال به ظواهر قرآن بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام را مردود و باطل شمرده است .⁽¹⁾

کلام آقا ضیاء عراقی (متوفای 1361 ق)

[30] تفسیر یعنی پرده برداشتن، و ظواهر از این جهت که دلالتش بر معانی روشن است نیازی به پرده برداشتن ندارد، پس روایات نهی از

تفسیر به رأی مخصوص متشابهات است .⁽²⁾

کلام علامه شرف الدین (متوفای 1377 ق)

[31] اگر قرآن از بیان و توضیح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بی نیاز بود، خدا به آن حضرت دستور نمی داد که آن را برای مردم بیان

نماید ، چنانکه فرموده: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» .⁽³⁾

ص: 218

1- . فوائد الأصول 3 / 136 .

2- . نهاية الافكار 2 / 92 .

3- . النص والاجتهاد 161 .

[32] پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مشکلات آینده امت آگاه بود لذا برای حلّ مشکلات آنها دو مرجع و ملجأ اساسی و مهم قرار داد، و در طول زندگی بارها به آنها تأکید کرد که: «من در میان شما دو چیز گرانبها به جای گذاشتم: کتاب خدا و خاندانم را. اگر به این دو تمسک کنید گمراه نمی شوید، این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

پس مسلمانان را به پیروی این دو - در عرض واحد - فرا خواند، و به آنها فهماند که گرچه تنها مصدر تشریح قرآن است ولی نیاز به مفسّر دارد که آن هم اهل بیت علیهم السلام هستند.

پس از اختلاف در قضیه خلافت، گروهی کلام حضرت را پذیرفته و پیروی کردند و گروهی دیگر گفتند: قرآن ما را بس است! (1)

[33] ایشان درباره آیه: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ...» می گوید:

خدای تعالی فقط محکمات را «أُمُّ الْكِتَابِ» و حجت برای رجوع و تمسک قرار داد، ولی در متشابهات دستور به توقّف از تأویل صادر نموده و فرمود که علم آن را به خدا و راسخان واگذار نمایند.

نظرات در تعیین مصداق محکم و متشابه مختلف است، ولی آنچه حقّ مطلب است و اهل تحقیق از مفسرین آن را پذیرفته اند، آن است که:

ص: 219

محکمات آیاتی است که می شود ظاهر آن را اخذ کرد و گفت مراد واقعی خداوند همان ظاهر آن است، از جهت آنکه مستلزم امر باطل یا محالی نیست.

و تشابهات در نقطه مقابل محکمات قرار دارد؛ زیرا یا اصلاً ظهور در هیچ معنایی ندارد، مانند حروف مقطعه؛ یا اینکه قطع داریم که ظاهر آن مراد نیست چون مستلزم امر باطل و یا محالی است.

بالجمله؛ جایز نیست که انسان متعرض تأویل و بیان مراد واقعی آیات متشابه گردد، چون جز راسخان در دانش - که عدل و همتای قرآن و حاملین آن بوده و قرآن در خانه آنها نازل شده، و مخاطب به قرآن بوده اند - کسی از آن آگاهی ندارد؛ پس بایستی در این جهت فقط به آنها رجوع کرد؛ زیرا قرآن به صراحت بیان کرده که جز آنان کسی از معنای تشابهات آگاهی ندارد.

اهل بیت علیهم السلام به شدت از تفسیر به رأی نهی کرده اند، مقصود از تفسیر به رأی آن است که آیات قرآن را طبق آراء و نظرات (ناقص بشری) و قیاس و استحسان یا ظن و گمان و حدس و تخمین تفسیر کرده، و مقصود واقعی از تشابهات را از پیش خود - نه از معصومان علیهم السلام - بیان نمایند. (1)

ص: 220

[34] اخذ به ظاهر تفسیر نیست؛ زیرا تفسیر به «کشف القناع» یعنی پرده برداشتن معنا شده و ظاهر پرده ای ندارد که نیاز به بر طرف کردن داشته باشد.

ایشان در ادامه کلام خویش می گوید: تفسیر به رأی آن است که کلام بر خلاف معنای ظاهر (و متفاهم عرفی) آن معنا شود، یا کلام مجمل - که ظهور در هیچ یک از معانی محتمل ندارد - به مجرد استحسان به یکی از آن موارد معنا شود، چنانکه از اکثر مفسران عامه دیده می شود.

احتمال دیگر در تفسیر به رأی آن است که مقصود نهی از استقلال به قرآن یعنی اکتفا کردن به آن و مراجعه نکردن به معصومین علیهم السلام باشد، چنانکه ظاهر بعضی از روایات همین است.

ایشان در آخر نتیجه می گیرد که: صحیح آن است که تمسک به ظاهر قرآن جایز است ولی پس از آنکه از قرائن موجود در روایات فحص و جستجوی لازم به عمل آید. (1)

کلام شیخ محمدرضا مظفر

[35] کسانی که قائل به حجیت ظواهر قرآن هستند مقصودشان حجیت همه قرآن اعم از محکم و متشابه نیست، (بلکه فقط حجیت را مخصوص محکومات می دانند). (2)

ص: 221

1- . مصباح الأصول 2 / 125 ، قریب به همین مطلب در الهدایة فی الأصول 3 / 133 - 134 .

2- . أصول الفقه 2 / 156 .

[36] ایشان در تعلیقه وسائل الشیعة در ضمن مطلبی در حاشیه باب 13 - « جایز نبودن استنباط از ظواهر آیات بدون شناخت تفسیر و بیان آن از معصومین علیهم السلام » - می نویسد : تقریباً همه روایات باب (یعنی 80 روایت) (1) صراحت دارد که به غیر ظواهر قرآن - یعنی آیاتی که معنایش معلوم نیست - نمی شود تمسک کرد. (2)

[37] او در مقدمه ای که بر تفسیر منهج الصادقین - تألیف ملا فتح الله کاشانی - نگاشته ، تحت عنوان «تفسیر قرآن وظیفه امام معصوم است » می نویسد : کسی از اراده پروردگار آگاه است که با او رابطه دارد، و قول کسی را در این باب توان پذیرفت که بدانیم سهو و خطا نکرده و از کذب و گناه مصون باشد. مگر آن که خداوند خود دستور تفکر و تدبیر دهد ... اما آنچه عقل بشری بی وحی بدان راه ندارد، مانند دقائق فقه و بعضی [از] مسائل اصول و معارف و توحید و قیامت، نمی توان به ظن و تخمین و قیاس، آیات قرآن را تفسیر کرد، و جز به نص صریح امام اعتماد نباید نمود ... کتاب خدا را کسی باید تفسیر کند که با خدا راه دارد و آن امام معصوم است مگر آنچه حاجت به تفسیر ندارد و به عقل بشری معنی

ظاهری آن معلوم می گردد. (3)

ص: 222

-
- 1- . وسائل 18 / 129 چاپ اسلامیة ، 27 / 176 (چاپ آل البيت عليهم السلام) ، محدث نوری قدس سره در مستدرک 17 / 325 نیز 35 روایت دیگر بر آن افزوده است .
 - 2- . تعلیقه وسائل الشیعه 18 / 144 چاپ اسلامیة .
 - 3- . مقدمه تفسیر منهج الصادقین 1 / 18 - 19 .

[38] امر به این سادگی نیست که بعضی تصور کرده اند که همه می توانند قرآن را بفهمند، چون همه ما بدون استثنا نیازمند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام هستیم تا قرآن را برای ما تفسیر کنند، و اکثر مردم نیازمند علما هستند که در آن قسمتی که برای علما تفسیر امکان داشته باشد برای آنها قرآن را تفسیر نمایند. چنانکه در قرآن آیاتی است که جز خدا و راسخان در دانش آن را نمی دانند. (1)

[39] او در ردّ این قول که: غیر از اهل بیت علیهم السلام نیز کسانی هستند که

از رسوخ در علم بهره ای دارند تا جایی که بتوانند کتاب خدا، دین خدا و ... را درک کنند، می گوید: روشن است که این مطلب مخالف احادیثی است که به صراحت می گوید: فهم صحیح و عمیق و حقیقی قرآن فقط به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد و دیگران از آن بی بهره اند.

[40] آنچه از مذهب اهل بیت معروف و مشهور است و روایات با سندهای فراوان در آن رسیده، اختصاص «راسخان» به معصومین علیهم السلام است. اینکه این آیه یا آن آیه بر چه دلالت دارد، نیاز به یقین دارد و بایستی با دلیل و حجت در آیات قرآن سخن گفت.

وقتی صاحب کلام بگوید مراد من این است (و تنها اهل بیت علیهم السلام مقصود از راسخان در دانش هستند) احدی حق ندارد بگوید مراد معنای عام است گرچه معصومین از همه بالاتر هستند. (2)

ص: 223

1- . خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام 2 / 248 - 249 .

2- . خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام 3 / 149 .

[41] گذشته از موارد یاد شده، بزرگان دیگری نیز متذکر این مطلب شده اند که برای تعیین مراد خداوند در آیات متشابه بایستی به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مراجعه نمود که فقط به نام و آدرس فرمایش آنها اکتفا می نماییم:

ابو الفتوح رازی (متوفای 552)(1)

قطب راوندی (متوفای 573)(2)

ابوالمحاسن جرجانی (قرن ناسع)(3)

محقق اردبیلی (متوفای 993)(4)

شیخ یوسف بحرانی (متوفای 1186)(5)

سید نعمت الله جزائری (متوفای 1112)(6)

قاضی نورالله شوشتری (متوفای 1019)(7)

شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر (متوفای 1266)(8)

حاج آقا رضا همدانی (متوفای 1322)(9)

ص: 224

1- . روض الجنان 1 / 4 .

2- . فقه القرآن 1 / 321 و 2 / 428 .

3- . تفسیر گازر 1 / 3 .

4- . زیادة البیان 2 - 3 .

5- . الحدائق الناضرة 1 / 32 و رجوع شود به 12 / 347 .

6- . نور البراهین 1 / 181 ، 189 .

7- . إحقاق الحق 3 / 147 .

8- . جواهر الکلام 7 / 195 .

9- . مصباح الفقیه 1 / ق 2 / 492 .

منحصر نبودن شرح آیات به بیان خود قرآن

[42] درباره استدلال به آیه شریفه: «إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» که قبلاً گذشت، (1) شاید توهم شود که مقصود از بیان در این آیه، شرح و توضیح به واسطه آیات دیگر است، پس باز کلام تفسیر المیزان تمام است.

در پاسخ می‌گوییم: بیان الهی منحصر در آیات نیست، بلکه از روایات استفاده می‌شود که از جانب خدای تعالی توضیحاتی درباره آیات نیز نازل شده که در قرآن نیامده است. امیر مؤمنان علیه السلام درباره مصحفی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تألیف نموده، می‌فرماید:

قرآن تماماً با تأویل و تنزیل و ... نزد آنها حاضر شد، هنگامی که چشم آنها به نام‌های اهل حق و باطل افتاد، (به وحشت افتادند!) و گفتند: ما نیازی به این قرآن نداریم. (2)

شیخ مفید رحمه الله می‌فرماید: جماعتی از علمای امامیه بر این عقیده اند که چیزی از قرآن کم نشده، ولی تأویل و تفسیر معانی آیات قرآن که دقیقاً مطابق تنزیل آن بوده و در مصحف امیر مؤمنان علیه السلام ثبت شده، حذف گردیده است. این قسمت نیز از جانب خدا نازل شده ولی نه به عنوان قرآنی که معجزه بوده است. (3)

ص: 225

-
- 1- . مراجعه شود به صفحه 34 .
 - 2- . احتجاج 1 / 257 ، بحار 90 / 126 .
 - 3- . اوائل المقالات 81 . همچنین مراجعه شود به: البيان في تفسير القرآن 243 - 244 ، قوانين الأصول 404 ، تفسير الميزان 12 / 110 - 113 .

نیاز نداشتن امامان علیهم السلام به رأی و اجتهاد

[43] در پاسخ از استدلال به سیره معصومین علیهم السلام گفتیم که آنان نیازی به اجتهاد ندارند. علامه حلی رحمه الله در این باره می فرماید: امام ویژگیهایی دارد، یکی آنکه او احکام را (به علم الهی) می داند، و در این زمینه نیازی به ظن و اجتهاد ندارد، به دلیل آیه شریفه: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (1).

(پس استنباط به معنای استخراج و ذکر آیاتی است که دلالت بر مقصود دارد، نه اینکه نیاز به تفکر و اجتهاد داشته باشد). (2).

شیخ آقا بزرگ طهرانی قدس سره می نویسد: مقصود ما از اجتهاد و مراحل آن، اجتهاد نزد شیعه است نه اجتهاد امامان معصوم علیهم السلام؛ زیرا آن بزرگواران چون در امتداد خط نبوت قرار دارند، همه احکام نزد آنها روشن است، و بدون هیچ اجتهادی آن را می دانند، این اقتضای منصب امامت است. بحث تفصیلی در این زمینه به بحث علم امام علیه السلام موکول می شود. (3).

ص: 226

1- . النساء : 83 . ترجمه: اگر آن را به پیامبر و به اولوا الامرشان باز می گردانیدند ، آنان که استخراجش می کردند از ایشان ، آن را می دانستند .

2- . الفین 337 .

3- . حصر الاجتهاد 31 - 32 .

[44] درباره تخصیص و نسخ قرآن که قبلاً گذشت مناسب است به کلام بعضی از اصولیین اشاره ای داشته باشیم :

آخوند خراسانی می نویسد : سیره مستمر بین شیعه از زمان ائمه علیهم السلام تا حال بر آن بوده است که خبر واحد هم قرآن را تخصیص می زند ، مانند تخصیص قرآن به قرآن و به خبر متواتر و یا محفوف به قرینه [\(1\)](#).

شیخ محمدرضا مظفر گوید : برای مبتدی مشکل است که تخصیص عمومات قرآن کریم به خبر واحد را بپذیرد ، به این دلیل که قرآن کتاب مقدس و وحی الهی است و هیچ شك و شبهه ای در آن راه ندارد ، ولی روایات ظنی است و خطا و دروغ در آن ممکن است ، پس چگونه ممکن است بر کتاب مقدم شود!؟

لیکن سیره همه علما از قدیم تا کنون بر آن است که عمومات قرآنی را به خبر واحد تخصیص می زنند ، بلکه غالب روایاتی که در مجامیع روایی وجود دارد و مورد قبول و عمل واقع شده ، مخالف با عمومات یا مطلقات قرآن است .

ظاهراً تقدیم خبر خاص بر عمومات قرآن از مسائلی است که مورد اتفاق بین علمای شیعه است و در آن مخالفی وجود ندارد. [\(2\)](#)

ص: 227

1- . کفایه الأصول 235 .

2- . أصول الفقه 1 / 162 - 163 .

سید طباطبایی معروف به سید مجاهد درباره نسخ قرآن به سنت متواتر می نویسد: در این زمینه دو نظر ارائه شده است، نخست آنکه نسخ قرآن به به سنت متواتر مانند نسخ قرآن به قرآن جایز است.

ایشان پس از ذکر عده ای از بزرگان که این نظریه را پذیرفته اند از شیخ طوسی نقل می کند که همه متکلمین، بلکه همه اصحاب ابوحنیفه و مالک نیز بر این عقیده اند.

و سپس از نهایی آورده که: امکان و وقوع آن نزد اکثر دانشمندان و جمهور متکلمین از معتزله و امامیه مسلم است.

و در آخر از صاحب معالم الاصول نقل می کند که: در بین علمای امامیه مخالفی در این زمینه شناخته نشده، و جمهور اهل خلاف نیز با ما در این مطلب موافق هستند. (1)

اشاره به تواتر روایات

[45] روایاتی که در بخش اول کتاب بدان استناد نمودیم از حد شمارش افزون، و بعضی از آن احادیث مورد اتفاق شیعه و سنی می باشد، تعبیر «کثرت»، «استفاضه» و «تواتر» درباره آن روایات در کلمات بزرگان نیز به کار رفته است، چنانکه در فرمایش محقق نائینی گذشت. بنابراین، مناقشه سندی این روایات هیچ وجهی ندارد، به این دلیل که از مجموع آنها علم به مطلب حاصل می شود.

ص: 228

[46] چنانکه در بخش اول و غیر آن گذشت در بسیاری از روایات ناهیه از متعلق نهی با لفظ «تفسیر» یاد شده و دانش مخصوص معصومان علیهم السلام نیز «تفسیر قرآن» دانسته شده است. و در بعضی از روایات دیگر لفظ «تأویل» به کار رفته ولیکن تأویل به معنای تفسیر نیز استعمال می شود، چنانکه در روایات آتیه ملاحظه می کنید:

* هنگامی که علی بن جهم آیاتی از قرآن را خواند و از آن معصیت پیامبران علیهم السلام را استفاده کرد، حضرت ثامن الحجج علیه السلام به او فرمود:

وای بر تو ای علی! از خدا بترس، و این امور زشت را به پیامبران الهی نسبت مده. کتاب خدای عزوجل را به رأی خویش تأویل (و تفسیر) مکن که خدای عزوجل فرموده: تأویل آن را جز خدا و راسخان در دانش نمی دانند. (1)

* در احتجاج ابن عباس با معاویه آمده است: ابن عباس گفت: آیا ما را از تأویل قرآن نهی می کنی؟

معاویه گفت: آری!

ابن عباس گفت: یعنی تو می گویی ما قرآن را بخوانیم ولی سؤال نکنیم که مقصود خدا از این آیات چیست؟

باز معاویه (با بی شرمی) پاسخ داد: آری!

ص: 229

ابن عباس پرسید: کدام يك واجب تر است: قرائت قرآن یا عمل کردن به آن؟ معاویه پاسخ داد: عمل کردن به قرآن.

ابن عباس گفت: چگونه ممکن است به قرآن عمل کنیم بدون آنکه بدانیم مراد خدا از آنچه نازل کرده چیست؟! (1)

* و قبلاً از امام کاظم علیه السلام در ضمن روایتی نقل کردیم که: امری که احتمال شك و انکار داشته باشد، برای روشن شدن آن بایستی از مدعی آن مطالبه دلیل نمود، اگر برای اثبات مدعی خویش به مطلبی از قرآن که «مستجمع علی تأویل» بود، یعنی همگان آن تأویل (و تفسیر) را قبول دارند، استناد کند. . . . بایستی آن را پذیرفت. (2)

بلکه صاحب تفسیر المیزان نیز این مطلب را پذیرفته و - پس از روایت امام صادق علیه السلام که: ما راسخان در دانش هستیم و ما تأویل آن را می دانیم - گفته است:

و خیلی هم بعید نیست که مراد از تأویل در این حدیث همان معنایی باشد که از متشابه، منظور نظر خدای تعالی است، چون این معنا از تأویل تعبیر دیگری از تفسیر متشابه است، و در صدر اسلام معنایی متداول در بین مردم بوده است. (3)

ص: 230

1- . مراجعه شود به: کتاب سلیم 783 ، احتجاج 2 / 293 ، مناقب 2 / 351 ، الصراط المستقیم 1 / 151 ، بحار 33 / 179 و 42 / 37 و 44 / 124 .

2- . مراجعه شود به صفحه 22 .

3- . تفسیر المیزان 3 / 69 ، ترجمه تفسیر المیزان 3 / 107 .

[47] در عدم اعتماد بر روایات عامه، (1) و حمل روایات بر تقیه به جهت موافقت با آنها در صورت تعارض، (2) اشاره ای داشتیم به روایات باب تعادل و تراجیح . مناسب است به اختصار مفاد بعضی از آن روایات ذکر شود. در بسیاری از روایات آمده است هنگامی که شیعیان از امامان معصوم علیهم السلام می پرسیدند : اگر دو روایت از شما به دست ما رسید که با یکدیگر تنافی و تعارض داشت ، و جمع بین هر دو امکان نداشت ، ما کدام يك را بپذیریم ؟

در پاسخ یکی از عبارات زیر را از اهل بیت علیهم السلام می شنیدند :

* ببینید عامه به کدام يك مایل هستند .

* مطلب صحیح و رشد و هدایت در مخالفت با آنهاست .

* آنچه را که خلاف آنها باشد بپذیر .

* آنچه با آنها موافقت داشته باشد کنار گذاشته ، رها کرده و از آن اجتناب کن .

* روایتی که با نظریه آنها بیشتر فاصله دارد و از آنها دورتر است بپذیرید . (3)

ص: 231

1- . صفحه 199 - 202 .

2- . صفحه 130 - 131 .

3- . مراجعه شود به بحث تعادل و تراجیح در کتب اصول ، و باب «ما یعالج به تعارض الروایات» در کتب حدیث مثل بحار 2 / 219 ، جامع أحادیث الشیعه 1 / 308 ، وسائل 27 / 106 ، مستدرک 17 / 302 ، عوالم العلوم 3 / 538 ، و غیره .

سؤال!

[48] اگر انسان معتقد باشد قرآن برای همه مردم و در تمامی امور آنها کافی است چون تبیان کلّ شیء است، و بیانگر مطالب خود قرآن نیز هست، آیا دیگر پرداختن او به تعلّم و تعلیم مکاتب بشری و دانش های غیر و حیانی وجهی خواهد داشت؟!

تأثیر استاد

[49] با توجه به موارد تردید صاحب تفسیر المیزان در تفسیر بعضی از آیات قرآن، و یا حتی اعتراف به معلوم نبودن مراد از برخی از آیات چنانکه گذشت؛ (1) و از طرفی تأکید و اصرار ایشان بر امکان نیل به همه معارف قرآن، چنین به نظر می رسد که ارادت و علاقه شدید ایشان به استاد عارفش در انتخاب این روش تفسیری نقش به سزایی داشته است، در کتاب مهر تابان آمده است:

مرحوم استاد ما علامه طباطبایی می فرمودند: این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی به ما تعلیم دادند، و ما در تفسیر از مسیر و ممشای ایشان پیروی می کنیم. (2)

ص: 232

1- . مراجعه شود به صفحه 82 اقتضای انصاف .

2- . مهر تابان 17 ، انتشارات باقرالعلوم علیه السلام ، چاپ اول .

بخش اول

نیاز به بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام در فهم قرآن

56 - 13

پیشگفتار *** 7

کتاب هدایت و نور *** 15

سوء استفاده از آیات متشابه *** 16

مقصود نبودن ظاهر بعضی از آیات *** 19

اختلاف نظرات در آیات متشابه *** 21

اختصاص حجیت به محکّمات *** 22

کافی بودن ایمان اجمالی در آیات متشابه *** 23

علّت وجود آیات متشابه در قرآن *** 29

نهی از تفسیر نمودن قرآن بدون علم *** 30

نیاز قرآن به بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام *** 34

بخش دوم

ادله قائلین به استقلال قرآن و نقد آن

110 - 57

استدلال تفسیر المیزان به آیات *** 60

نقد کلام ایشان ، پاسخ اجمالی *** 68

پاسخ تفصیلی از استدلال به آیات *** 69

آیه اول: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ...) *** 69

آیه دوم: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) *** 69

آیه سوم: (هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى) *** 69

آیه چهارم: (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا) *** 69

آیه پنجم: (كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ...) *** 70

آیه ششم: (وَهَذَا لِسَانَ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ) *** 70

آیه هفتم: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) *** 71

اشکالات دیگر کلام ایشان *** 72

1. تدبر در محکمت و ایمان به تشابهات *** 72

2. قرآن بدون عترت؟! هرگز! *** 73

3. اعتراف ناخود آگاه! *** 75

4. روایات چه می گوید؟ *** 76

5. تشابهات بالاستقلال درك نمی شود *** 78

6. پاسخ از استدلال به تحدی *** 80

7. اقتضای انصاف! *** 82

8. ثمره استقلال قرآن *** 89

9. منطوق کدام آیه؟! *** 90

10. تقدیم نص معصوم بر ظاهر قرآن *** 92

استدلال به روایات *** 93

گروه اول: روایات تمسك به قرآن و عرض اخبار بر آن *** 93

گروه دوم: روایات خاصه *** 93

1 . خدا به هر کس بخواهد فهم قرآن را می دهد *** 93

2 . هر نظریه دینی باید به قرآن منتهی شود *** 94

3 . متشابه برای همه متشابه نیست *** 96

4 . ارجاع تشابهات به محکمت *** 97

5 . هر کس قرآن را مبهم بداند هلاک گشته است *** 97

ص: 234

6 . استناد معصومین علیهم السلام به آیات قرآن *** 98

7 . تصدیق و گواهی آیات قرآن بر یکدیگر *** 98

نقد کلام ایشان *** 99

جواب از استدلال به گروه اول روایات *** 99

جواب از استدلال به گروه دوم روایات *** 100

روایت اول *** 100

روایت دوم *** 101

روایت سوم *** 102

روایت چهارم *** 103

روایت پنجم *** 104

روایت ششم *** 105

روایت هفتم *** 106

استدلال به سیره عملی معصومین علیهم السلام *** 107

نقد کلام ایشان *** 108

بخش سوم

پاسخ از شبهات نیاز به تفسیر معصومین علیهم السلام

111 - 175

مناقشه میزان در استدلال به آیه : (يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا) *** 113

تلخیص کلام ایشان و نقد آن *** 116

1 - 2 . مخالفت ایشان با اصولیین و مشهور! *** 116

3 . استناد به همین آیه در روایات *** 118

4. تعیین محدوده مدرکات عقل، ابطال حجیت آن نیست¹²⁰

5-6. طرف نزاع فقط عامه نیستند، همین اشکال بر المیزان وارد است¹²⁷

ص: 235

- 7 . متشابه تبدیل به محکم نمی شود *** 131
- مناقشه میزان در استدلال به آیه : (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ) *** 133
- تلخیص کلام ایشان و نقد آن *** 137
- 1 . تحدی به آیات متشابه نیست *** 138
- 3 . تمایز بین رفع اختلاف و رفع تشابه *** 138
- 3 . عدم پاسخ میزان از استدلال به آیه فوق *** 138
- 4 . تنافی کلام ایشان با ضرورت *** 141
- 5 . تنافی مدعای ایشان با استثنا و ... *** 142
- 6 . مراد از متشابهات بدون بیان معصوم معلوم نمی شود *** 145
- 7 . عربی مبین بودن مقتضی استغنا از بیان معصوم نیست *** 146
- مناقشه در استدلال به آیه : (آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) *** 147
- نقد کلام ایشان : روایتی که بدان استدلال کرده تصحیف شده است! *** 148
- اشکال ایشان در استدلال به روایات *** 150
- الف) روایات ناهیه *** 150
- تلخیص کلام ایشان و نقد آن *** 156
- 1 . اجتهاد در فهم متشابهات صحیح نیست *** 157
- 2 . لزوم اکتفا به بیان معصومین علیهم السلام در متشابهات *** 158
- 3 . پاسخ از استدلال به آیات *** 158
- 4 . پاسخ از استدلال به روایات تمسک و عرض *** 159
- 5 . مقصود از تفسیر به رأی *** 159
- 6 . عدم تعلق نهی به مکشوف یعنی چه ؟ *** 160

7. خلط بین آیات عنوان قصدی نیست *** 161

8. مقصود از روایات ناهیه *** 161

ص: 236

ب (مناقشه المیزان در استدلال به حدیث ثقلین *** 163

تلخیص کلام ایشان و نقد آن *** 165

1. تکرار مطالب آیه دوم (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) *** 166

2. بحث در ظواهر نیست. این مطلب، اکتفا به قرآن و ترک عترت است *** 166

3. مفاد حدیث ثقلین چیست؟ *** 167

4. تکرار روایات تمسک و عرض *** 168

5. تکرار استدلال به سیره معصومین علیهم السلام *** 168

6. استدلال به روایت تقطیع شده *** 168

7. تکرار استدلال به سیره معصومین علیهم السلام *** 168

ج (مناقشه در استدلال به روایت «نحن الراسخون») *** 169

نقد کلام ایشان: انحصار راسخین در معصومین علیهم السلام *** 170

بیان ایشان در وجه جمع بین روایات *** 171

نقد کلام ایشان *** 173

روایات مختلف در مقام و جمع بین آنها *** 175

بخش چهارم

برخی از موارد تأمل در تفسیر المیزان

177 - 201

اشاره به موارد گذشته *** 179

دوره به سوی خدا *** 184

تجویز تفکر در ذات خدا *** 184

توحید حقیقی یعنی وحدت وجود! *** 185

آنچه خدا به خلق می دهد خودش هم دارد *** 187

انکار حسن و قبح عقلی *** 188

ص: 237

افعال انسان مورد مشیت تکوینی خدا *** 189

مجبور بودن شیطان بر معصیت *** 191

تجرد نفس *** 192

بدن انسان منشأ پیدایش روح اوست *** 192

تمثیلی بودن برخی از داستان های قرآن *** 194

خلافت الهی و سجده فرشتگان برای همه بنی آدم *** 195

ازدواج دختران و پسران حضرت آدم علیه السلام با یکدیگر *** 196

آیه (وَأَخْرَجْنَا مُتَشَابِهَاتٍ) را ساده ترین فهم ها می فهمد *** 198

اعتماد بر روایات عامه *** 199

بخش پنجم

کلماتی از بزرگان

203 - 232

شیخ صدوق (متوفای 380 ق) *** 206

سید مرتضی (متوفای 436 ق) *** 208

ابوالصلاح حلبی (متوفای 437 ق) *** 208

شیخ طوسی (متوفای 460 ق) *** 208

سید بن طاوس (متوفای 664 ق) *** 209

علامه حلی (متوفای 729 ق) *** 210

نباطی عاملی (متوفای 877 ق) *** 211

ملا صالح مازندرانی (متوفای 1081 یا 1086 ق) *** 211

فیض کاشانی (متوفای 1091 ق) *** 212

محمد طاهر قمی شیرازی (متوفای 1098 ق) *** 213

علامه مجلسی (متوفای 1111 ق) *** 214

میرزا محمد مشهدی (متوفای حدود 1225 ق) *** 214

شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای 1228 ق) *** 215

ص: 238

- میرزای قمی (متوفای 1231 ق) *** 215
- شیخ انصاری (متوفای 1281 ق) *** 216
- میرزا حبیب الله خویی (متوفای 1326 ق) *** 216
- آخوند خراسانی (متوفای 1329 ق) *** 217
- محقق نائینی (متوفای 1355 ق) *** 218
- آقا ضیاء عراقی (متوفای 1361 ق) *** 218
- علامه شرف الدین (متوفای 1377 ق) *** 218
- شیخ آقا بزرگ طهرانی (متوفای 1390 ق) *** 219
- آیت الله خویی (متوفای 1413 ق) *** 221
- شیخ محمدرضا مظفر *** 221
- میرزا ابوالحسن شعرانی *** 222
- سید جعفر مرتضی *** 223
- جمعی از بزرگان *** 224
- فوائد متفرقه *** 225
- منحصر نبودن بیان آیات به خود قرآن *** 225
- نیاز نداشتن امامان علیهم السلام به رأی و اجتهاد *** 226
- نسخ و تخصیص قرآن *** 227
- اشاره به تواتر روایات *** 228
- استعمال تأویل به معنای تفسیر *** 229
- عدم موافقت با عامه *** 231
- سؤال *** 232

اللهم وأحي بوليّ -ك القرآن، وأرنا نوره سرمد لا -ظلمة فيه، وأحي به القلوب الميّ -تة، واشف به الصدور الوغرة، واجمع به الأهواء المختلفة على الحق، وأقم به الحدود المعطّلة والأحكام المهملة حتى لا يبقى حقّ إلا ظهر ولا عدل إلا زهر ..

خدایا! با (ظهور و فرج) ولی خویش، قرآن (و معارف، احکام، و دستورات آن) را احیا نما، و ما را از پرتو نور او برای همیشه بهره مند گردان بدون آنکه هیچ تاریکی احساس نماییم، و به واسطه او دل‌های مرده را زنده کن، و سینه‌های پر کینه را شفا بده، و هواها (و خواسته‌ها و نظرات) مختلف و گوناگون را بر حق جمع نما، و احکام و حدود فراموش شده را بپا دار تا هیچ حقی نباشد مگر آنکه ظاهر شود، و هیچ عدل و دادی نماند مگر آنکه بدرخشد...

مراجعه شود به دعای ناحیه مقدسه در کمال الدین 514/2، جمال الأسبوع 526، بحار 189/53 و 329/92 و 91/99.

ص: 240

صاحب جواهر قدس سره نیز تصریح به برتری امام معصوم علیه السلام از کعبه و قرآن نموده است. (جواهر الکلام 21/345).

علامه شیخ علی اکبر نهاوندی رحمه الله در این زمینه بحث نسبتاً مفصلاً دارد (خزینة الجواهر 447 عنوان دوم از باب سوم، چاپ اول).

و نیز رجوع شود به تعلیقه شرح کافی ملا صالح مازندرانی 7/309.

و ثالثاً: اینکه ایشان درباره روایات عرض می گوید: «این توصیه ها وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث نبوی را بتوان از قرآن در آورد». (1)

با کلام دیگر ایشان که: «جزئیات احکام چیزی نیست که هر کس بتواند مستقلاً و بدون مراجعه به بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را از قرآن کریم استخراج کند ... و همچنین جزئیات قصص و معارفی از قبیل مسأله معاد». (2)

تنافی و تعارض روشن دارد که اینجا «تمامی مضامین احادیث نبوی» را قابل استخراج از قرآن دانسته؛ و جای دیگر در بخشی از مطالب استثنا قائل شده و گفته است: این قسمت را نمی توان بدون مراجعه به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از قرآن استخراج کرد.

مگر آنکه گفته شود: روایات عرض مربوط به غیر احکام شرعی و جزئیات قصص و معارف معاد است، و مسلّم است که ایشان به این امر ملتزم نمی شود.

قرآن ظاهری دارد و باطنی، ممکن است عبارت: «أَمَّا بِهِ كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا» گفته راسخین یعنی معصومین باشد به وجهی - که آن ترك تعمق و تفکر در ذات خدا و صفاتی که عین

ذات اوست و... - چنانکه در این روایت آمده، و گفته غیر راسخین و عموم اهل ایمان باشد بنابر وجه دیگر - که آن مربوط به همه آیات متشابه است - چنانکه در روایت آینده خواهد آمد.

لذا در تفسیر المیزان تصریح شده که دلیلی بر حجیت اقوال و آراء علما در باب تفسیر اقامه نشده است. (3)

در همین زمینه رجوع شود به خطبه فدکیه: «وجعل ... طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ، وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ» (بحار 29 / 223، 241)، و زیارت جامعه کبیره و بقیه زیارات و روایات: «بِمَوْلَانِيكُمْ ... وَانْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ» (فقیه 2 / 615، کافی 1 / 445، بحار 22 / 537 و 56 / 194 و غیره).

متن ص 141

مثلاً وقتی حضرت مواردی از حرمت بیع یا جواز ربا را بیان فرمودند و دایره حلیت و حرمت آن دو معلوم شد، آیا این بیان با تحدی قرآن به «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» منافات دارد؟! به ویژه در مثل آیات ارث که بدون بیان معصوم مطلب قابل حل نیست (4) و آنچه در بیان آن آمده به هیچ وجه از الفاظ آیات قابل استفاده نیست حتی پس از تأمل و بحث و نظر، حال تحدی به این آیات چگونه توجیه می شود؟! شاید تصور شود این نمونه ها از احکام است و خود ایشان آن را استثنا نموده. ولی این توهمی بیش نیست؛ زیرا استدلال ایشان استثنا بردار نیست، و معنا ندارد که تحدی به آیات الاحکام نباشد و مخصوص بقیه آیات باشد. مگر ایشان نگفت: «در قرآن حتی یک آیه هم نیست که در مفهومش اغلاق و تعقیدی باشد». پس با مشکل آیات ارث چه می کند؟! چرا این مشکل جز با سنت قابل حل نیست.

متن ص 143

مثلاً اگر مردم اعتقاد به تأثیر ستارگان در سرنوشت داشتند و حضرت این مطلب را باطل و موهوم اعلام فرمود یا از آیه ای متشابه برداشتی داشتند و حضرت خلاف آن را بیان فرمود، آیا این آیه شامل آن نمی شود؟! اگر حضرت مطالبی درباره رجعت، برزخ، قیامت و... بیان فرمود، چرا اخذ به آن بیان مشمول «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» نشود؟! پس تخصیص آیه به احکام دلیلی ندارد.

و همین بیان درباره آیه «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و... نیز جاری است. (5)

متن ص 144

در هر صورت استدلال ایشان قابل تخصیص و استثنا نیست، (6) لذا در مطالبی که اخیراً از ایشان گذشت (7) دو وجه محتمل است:

الف) این کلام استثنا از ماقبل باشد، یعنی خداوند فرموده که این بخش از آیات نیازمند بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

ب) این کلام منافاتی با مطالب گذشته ایشان نداشته و فقط متذکر این نکته است که آیات الاحکام و... - در عین روشن بودن معنا و مفهوم آن - شرح جزئیات و تفصیلات متوقف بر بیان حضرت است.

بنابراحتمال اول - که ایشان نیاز به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در این بخش

پذیرفته - آیات الاحکام و... نقضی است روشن بر استدلال ایشان؛ زیرا دیگر نمی تواند ادعا کند:

آیات قرآن دلالت دارد بر اینکه هر دانشمندی با تدبر و بحث می تواند معارف قرآن را درک کند. و نمی توان درک معانی آن را حتی به بیانات نبوی صلی الله علیه و آله وسلم حواله داد! (8)

و بنابر احتمال دوم - که با استدلال ایشان سازگار است - اشکال آن است که - چنانکه گذشت - برخی از آیات روشن نیست و بدون بیان معصوم به هیچ وجه نمی شود مشکل آن را حل کرد مانند آیات ارث. (9)

پاورقی ص 185

در همین زمینه رجوع شود به کلام شیخ بهایی در کتاب الاربعین 14 .

پاورقی ص 191

و آنچه بر زبان بعضی افتاده که «لا مؤثر فی الوجود إلاّ الله» از اهل خلاف بلکه از اصول اشاعره است نه شیعه ، چنانکه علامه مجلسی و مرحوم مرعشی و دیگران به این مطلب تصریح کرده اند . (مستدرک سفینه البحار 1/55 و همچنین رجوع شود به : 3/170 - 171).

متن ص 201 - 202

* در گفتگوی سلیم با امیر مؤمنان علیه السلام آمده : مطالب شما در تفسیر قرآن واحادیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با آنچه مردم نقل می کنند مخالفت دارد! (10)

* امام باقر علیه السلام درباره آیه: «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (11) فرمود: طیبیات، گرفتن علم از اهلش (یعنی امامان علیهم السلام و کسانی که از آنها نقل می کنند) و خبائث کلام مخالفین است. (12) *

نزد امام باقر علیه السلام مطلبی به امیر مؤمنان علیه السلام نسبت داده شد ، حضرت آن را تکذیب نمود و فرمود: روایات - و بنابر نسخه ای راویان - آنها شما را به گمراهی نکشانند! سپس حضرت آنها را به بت هایی تشبیه فرمود که مردم را به گمراهی کشاندند. (13)

* امام صادق علیه السلام فرمود: می دانی چرا شما مأمور هستید آنچه عامه می گویند برخلاف آن رفتار کنید؟ گفتم: نه. فرمود: آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام دین می دانست، این مردم با او مخالفت کردند، می خواستند با این کار (با حضرت مبارزه کرده، او را به زمین بزنند و) شخصیت آن حضرت را در هم بشکنند، اگر چیزی را نمی دانستند، از آن حضرت می پرسیدند و بر خلاف پاسخ حضرت نظر داده و عمل می کردند تا امر را بر مردم مشتبه کنند. (14)

* علی بن اسباط از امام رضا علیه السلام پرسید: برای من مطلبی پیش آید که وظیفه ام را نمی دانم و جایی هستم که کسی از شیعیان نیست تا از او بپرسم، چه کنم؟ حضرت فرمود: نزد فقیه و دانشمند آن محل رفته و از او سؤال کن، هر پاسخی داد بر خلاف آن رفتار کن که حق همان است! (15)

متن ص 212

[1/13]

مراد از آیاتی که معنای آن اختلافی است و مراد از آیات متشابهه را جز معصوم علیه السلام نمی داند ؛ زیرا خدای تعالی فرموده : «وما یَعْلَمُ

- 1- . رجوع شود به صفحه 93 .
- 2- . رجوع کنید به صفحه 135 .
- 3- . تفسیر المیزان 261 / 12 ، ترجمه تفسیر المیزان 380 / 12 .
- 4- . النساء : 11 - 12 . ورجوع شود به المیزان 4/213 - 214 ، ترجمه المیزان 4/238 - 239 .
- 5- . اشاره است به مطلبی که ایشان با استناد به این آیات در کتاب قرآن در اسلام 41 گفته : پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی آید ، بوده اند .
- 6- . يك بار دیگر به مطالبی که صفحه 61 - 63 از ایشان گذشت مراجعه و دقت فرمایید .
- 7- . رجوع شود به اوایل صفحه 135 .
- 8- . رجوع شود به مطالبی که صفحه 133 - 134 از ایشان گذشت .
- 9- . النساء : 11 - 12 . ورجوع شود به المیزان 4/213 - 214 ، ترجمه المیزان 4/238 - 239 .
- 10- . کتاب سلیم 2/620 - 628 ، کافی 1/62 ، خصال 255 ، غیبت شیخ نعمانی 75 - 79 ، احتجاج 264 ، وسائل 27/207 ، بحار 2/228 - 230 و 34/169 و 36/273 .
- 11- . الأعراف 7 : 157 .
- 12- . کافی 1/429 ، تأویل الآیات 185 ، بحار 24 / 353 ، وسائل 27/68 .
- 13- . اشاره به بت هایی که در سوره نوح 71 آیه 23 آمده و خدا درباره آنها فرموده : «وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا» (نوح (71) : 24) . رجوع شود به دعائم الاسلام 2/536 ، مستدرک 17/254 .
- 14- . علل الشرائع 2 / 531 ، وسائل 27 / 116 ، بحار 2 / 237 .
- 15- . تهذیب 6/294 ، علل الشرائع 2/531 ، عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/275 ، وسائل 27/115 ، بحار 2/233 .
- 16- . شرح اصول کافی 2 / 23 .

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

